

فرهنگستان ایران

واژه‌های نو

تأیید سال ۱۳۱۸





کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

از مجموعه کتب اهدائی

علی صفرعلیت

رئیس پیشین و استاد ممتاز دانشگاه تهران

۲۰۳۷

فخشان ایران

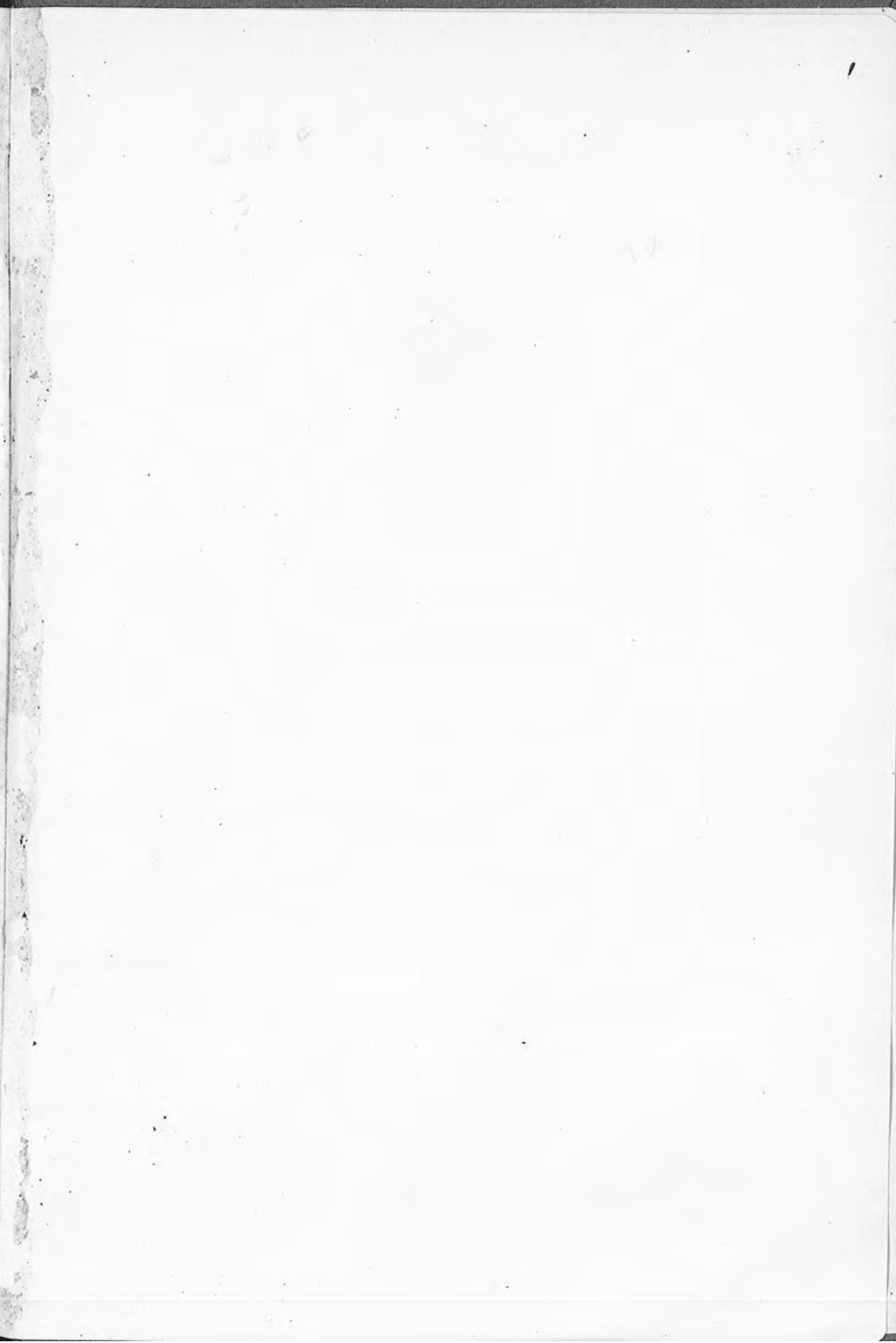
موسسه تحقیقات و نشریات

دانشگاه تهران



موسسه تحقیقات و نشریات





۴۵۲۴

۴۰۸۷

فرهنگستان ایران

تقدیم در فرهنگستان ایران
۱۹۲۶
ع. ا. فرهنگستان



واژه های نو

که

تا پایان ۱۳۱۸

در فرهنگستان ایران

پذیرفته شده است

- ۶ -

از انتشارات دبیرخانه فرهنگستان

فروردین ۱۳۱۹

شرکت چاپ زمین

آلار فین - ص ۶

3761

PK 6378

۸۰۸۸۱

F37

۲۶۷۳۲

1318

c.4

فان لوسته



۸۱۶۱

نایان لوسته

تسا لوسته

- ۲ -

نایان لوسته

۸۱۶۱

نایان لوسته

Handwritten notes in Persian script, including "نایان لوسته" and "تسا لوسته".



Handwritten notes in Persian script, including "نایان لوسته" and "تسا لوسته".



یاد آوری

همه واژه‌هایی که از خرداد ۱۳۱۴ تا ۲۹ اسفند ۱۳۱۸ در فرهنگستان ایران پذیرفته شده و بتصویب پیشگاه همایون شاهنشاهی رسیده است در این دفتر گرد آمده است.

دبیرخانه فرهنگستان برابری آنها را با صورت جلسه‌ها و ابلاغیه‌های دفتر مخصوص شاهنشاهی و بخشنامه‌های دفتر نخست‌وزیری تصدیق مینماید.

مجموعه واژه‌های خصوصی که از طرف بنگاه‌های دیگر بچاپ رسیده هیچیک رسمیت ندارند.

دبیرخانه فرهنگستان

فهرست

- اساسنامه فرهنگستان
از صفحه الف تا د
- واژه‌های نو بترتیب جدید
از صفحه ۱ تا ۱۱۷
- واژه‌های علمی که در اسفند ماه
۱۳۱۸ پذیرفته شده است
از صفحه ۱۲۱ تا ۱۳۲
- ترکیبات عربی
از صفحه ۱۳۳ تا ۱۳۵
- فهرست واژه‌های نو بترتیب قدیم
از صفحه ۱۳۷ تا ۱۶۷

تألیف: رقیب‌الله

چاپ: انتشارات علمی و فرهنگی

تألیف: رقیب‌الله

واژه های نو

تا پایان ۱۳۱۸

در این دفتر علامت های اختصاری ذیل

بکار برده شده است

- ب = اصطلاح بانك
پ = اصطلاح پزشکی
ج = اصطلاح جانورشناسی
ح = اصطلاح حساب
د = اصطلاح دادگستری (قضائی)
ز = اصطلاح زمین شناسی
ش = اصطلاح شهرداری
ط = اصطلاح طبیعی
ف = اصطلاح فیزیکی
گ = اصطلاح گیاه شناسی
ه = مهندسی



دستور

در فروردین ماه ۱۳۱۴ بامر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی مقرر شد برای نگاهداری و پیشرفت زبان و ادبیات فارسی انجمنی بنام فرهنگستان تشکیل شود و هیئت وزیران در جلسه ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۱۴ اساسنامه آنرا بدینگونه تصویب نمودند..

اساسنامه فرهنگستان ایران

مصوب خرداد ماه ۱۳۱۴

ماده اول — برای حفظ و توسعه و ترقی زبان فارسی انجمنی «بنام فرهنگستان ایران» تأسیس میشود.

ماده دوم — وظائف فرهنگستان بقرار ذیل است.

۱ — ترتیب فرهنگ بقصد رد و قبول لغات و اصطلاحات در زبان فارسی.

۲ — اختیار الفاظ و اصطلاحات در هر رشته از رشته های زندگانی باسعی در اینکه حتی الامکان فارسی باشد.

۳ — پیراستن زبان فارسی از الفاظ نامتناسب خارجی.

۴ — تهیه دستور زبان و استخراج و تعیین قواعد برای وضع لغات فارسی و اخذ یارد لغات خارجی.

- ۵ - جمع آوری لغات و اصطلاحات پیشه وران و صنعتگران .
- ۶ - جمع آوری الفاظ و اصطلاحات از کتب قدیم .
- ۷ - جمع آوری لغات و اصطلاحات و اشعار و امثال و قصص و نوادر و ترانه ها و آهنگهای ولایتی .
- ۸ - جستجو و شناساندن کتب قدیم و تشویق بطبع و نشر آنها .
- ۹ - هدایت افکار بحقیقت ادبیات و چگونگی نظم و نثر و اختیار آنچه از ادبیات گذشته پسندیده است و رد آنچه منحرف می باشد و راهنمایی برای آینده .
- ۱۰ - تشویق شعراء و نویسندگان در ایجاد شاهکارهای ادبی .
- ۱۱ - تشویق دانشمندان بتألیف و ترجمه کتب سودمند بفارسی فصیح و مانوس .
- ۱۲ - مطالعه در اصلاح خط فارسی .
- ماده سوم - فرهنگستان دارای دو قسم عضو (پیوسته) و (وابسته) خواهد بود .
پیوستگان اعضائی هستند که مقرر آدر جلسات حاضر و فرهنگستان از آنان تشکیل میشود .
وابستگان اعضائی هستند که افکار خود را بوسیله مکاتبه به فرهنگستان میرسانند .
- ماده چهارم - فرهنگستان با ۲۴ نفر عضو پیوسته شروع بکار خواهد کرد و لدی الاقتضا ممکن است عده پیوستگان به ۵۰ نفر برسد .
- ماده پنجم - عضو پیوسته باید ایرانی و سن او لا اقل سی و پنج باشد .

ماده ششم - در آغاز کار انتخاب اعضاء پیوسته به پیشنهاد وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت خواهد بود و پس از آن به پیشنهاد فرهنگستان (با کثرت دو ثلث اعضاء) و موافقت وزارت فرهنگ و تصویب هیئت دولت بعمل خواهد آمد .

ماده هفتم - فرهنگستان يك نفر رئیس خواهد داشت که بموجب فرمان همایونی منصوب خواهد شد و دارای دو نفر نایب رئیس و دو نفر منشی خواهد بود که با کثرت نسبی پیوستگان برای دو سال انتخاب میشوند طرز انتخاب هیئت رئیسه و همچنین وظایف آنان را نظامنامه داخلی معین خواهد نمود .

ماده هشتم - فرهنگستان بر طبق ماده ۵۸۷ قانون تجارت منصوب ۱۳۱۱ دارای شخصیت حقوقی خواهد بود و رئیس نماینده فرهنگستان می باشد .

ماده نهم - فرهنگستان دارای دبیرخانه ای (دارالانشاء) خواهد بود که رئیس و اعضاء آن از طرف وزارت فرهنگ منصوب میشوند .

ماده دهم - اعضاء وابسته از میان علماء و ادباء داخله و خارجه انتخاب میشوند . عضویت آنان مانند عضویت اعضاء پیوسته مادام العمر خواهد بود .

ماده یازدهم - جلسات رسمی فرهنگستان با حضور نصف بعلاوه يك از پیوستگان حاضر در تهران منعقد خواهد شد .

ماده دوازدهم - فرهنگستان بر حسب وظائفی که دارد ممکن است بکمیسو نهایی جزء تقسیم شود .

در صورت لزوم از اشخاص خارج نیز برای مشاوره و معاونت
میتواند دعوت نماید .

ماده سیزدهم - فرهنگستان میتواند جلسات تشریفاتی داشته باشد و
تماشائیان ممکن است در این جلسات حاضر شوند .

ماده چهاردهم - پیوستگان ممکن است لباس مخصوص داشته در جشنها
و تشریفات دولتی بدان ملبس گردند شکل این لباس در نظامنامه
جدا گانه معین خواهد شد .

ماده پانزدهم - بودجه فرهنگستان در ضمن بودجه وزارت فرهنگ منظور
خواهد شد ولیکن عضویت فرهنگستان افتخاری خواهد بود .

ماده شانزدهم - مقررات لازم برای اجراء وظائف فرهنگستان و نظامنامه
های راجع بهیئت رئیسه و کمیسیونها و نظامات داخلی و غیره
پس از پیشنهاد فرهنگستان و تصویب وزارت فرهنگ بموقع اجرا
گذاشته خواهد شد .

بموجب این اساسنامه نخستین جلسه عمومی فرهنگستان روز دوشنبه ۱۲
خرداد ماه ۱۳۱۴ با حضور ۲۴ تن از پیوستگان تشکیل شد و در اردیبهشت ماه
۱۳۱۷ بر حسب امر اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سازمان آن تغییر کرد و
علاوه بر جلسه های عمومی که در هر هفته یک بار از پیوستگان تشکیل میشود
بهشت کمیسیون فرعی تقسیم گردید از اینقرار :

۱ - کمیسیون بررسی باصطلاحات اداری

۲ - کمیسیون بررسی باصطلاحات دادگستری (قضائی)

۳ - کمیسیون بررسی باصطلاحات علمی

- ۴ - کمیسیون دستور زبان فارسی
- ۵ - کمیسیون بررسی بنامهای جغرافیائی
- ۶ - کمیسیون تهیه فرهنگ زبان فارسی
- ۷ - کمیسیون راهنمایی برای هدایت افکار و جمع آوری آهنگهای محلی و اصطلاحات ولایتی
- ۸ - کمیسیون بررسی با اصطلاحات پزشکی (طبسی)

هر کمیسیون باید در هفته يك روز جلسه عمومی خود را تشکیل داده و گزارش جلسه را بهیئت رئیس فرهنگستان بدهد .
در کمیسیونهای هشتگانه از دانشمندان دیگری که در شعب مختلف تخصص دارند دعوت شده است که با پیوستگان شرکت کنند .
پیوستگان فرهنگستان در اسفندماه ۱۳۱۸-۲۹ تن و سمت آنها بقراردیل بوده است .

جناب آقای وزیر فرهنگ	رئیس فرهنگستان ایران
جناب آقای حسن اسفندیاری	کمیسیون راهنمایی
جناب آقای دکتر احمد متین دفتری	کارمند کمیسیون قضائی
جناب آقای محمد علی فروغی	رئیس کمیسیون فرهنگ و کارمند
	کمیسیون راهنمایی
جناب آقای حسین سمیعی	نایب رئیس فرهنگستان
جناب آقای دکتر امیراعلم	رئیس کمیسیون پزشکی
جناب آقای دکتر ولی الله نصر	رئیس کمیسیون قضائی
جناب آقای غلامحسین رهنما	رئیس کمیسیون علمی و کارمند
	کمیسیون راهنمایی

کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری	جناب آقای احمد اشتری
کارمند کمیسیون قضائی	جناب آقای مصطفی عدل
رئیس کمیسیون اصطلاحات اداری	تیمسار سر تیب احمد نخجوان
نایب رئیس فرهنگستان و مخبر کمیسیون اصطلاحات اداری و کارمند کمیسیون راهنمایی	آقای دکتر عیسی صدیق
کارمند کمیسیون دستور	آقای محمد قزوینی
مخبر کمیسیون فرهنگ و کارمند کمیسیون دستور	آقای بدیع الزمان فروزانفر
مخبر و منشی کمیسیون جغرافیائی و منشی کمیسیون علمی	آقای حسین گل گلاب
رئیس کمیسیون جغرافیائی و کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای دکتر صادق شفق
رئیس کمیسیون دستور زبان فارسی و منشی کمیسیون اصطلاحات اداری و منشی کمیسیون راهنمایی	آقای عبدالعظیم قریب
مخبر کمیسیون علمی	سرکار سرهنگ غلامحسین مقتدر
منشی کمیسیون قضائی	آقای دکتر محمود حسابی
منشی کمیسیون پزشکی	آقای دکتر علی اکبر سیاسی
کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری	آقای دکتر قاسم غنی
کارمند کمیسیون دستور و کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای رشید یاسمی
	آقای محمد تقی بهار

کارمند کمیسیون جغرافیائی	آقای عباس اقبال آشتیانی
کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای سعید نفیسی
مخبر کمیسیون قضائی	آقای جمال الدین اخوی
منشی کمیسیون دستور زبان و کارمند کمیسیون فرهنگ	آقای پوردادود
مخبر کمیسیون راهنمایی و مخبر کمیسیون دستور زبان فارسی	آقای حسنعلی مستشار
کارمند کمیسیون اصطلاحات اداری	آقای محمد حجازی

کمیسیونهای هشتگانه فرهنگستان که مرکب از پیوستگان و دانشمندان دیگر است از کارمندان ذیل تشکیل میشود.

۱ - کمیسیون اصطلاحات اداری

تیمسار سرتیپ احمد نخجوان (رئیس) . آقای دکتر صدیق
(مخبر) سرکار فرهنگ غلامحسین مقتدر (منشی) - جناب آقای احمد
آشتی - آقای رشید یاسمی - آقای محمد حجازی - سرکار فرهنگ قهرمانی
آقای بهروز .

۲ - کمیسیون اصطلاحات دادگستری (قضائی)

جناب آقای دکتر ولی الله نصر (رئیس) . آقای دکتر علی اکبر سیاسی
(منشی) - آقای جمال الدین اخوی (مخبر) جناب آقای دکتر احمد متین دفتری
آقای دکتر شایگان - آقای آموزگار - آقای علی پاشا صالح - جناب آقای
مصطفی عدل -

۳۔ کمیسیون اصطلاحات علمی

جناب آقای غلامحسین رهنما (رئیس) - آقای دکتر حسابدی
(مخبر) آقای حسین گل گلاب (منشی) - آقای دکتر خیبری - آقای دکتر
پارسا - آقای دکتر آل بویه - آقای ابوالقاسم نراقی - آقای دکتر جناب
آقای دکتر عبداللہ ششیانی - آقای شیخ نیا - آقای دکتر فرشاد - آقای دکتر
سحابی - آقای دکتر جودت - آقای تقی فاطمی - آقای دکتر روشن زائر
آقای عبداللہ ریاضی - آقای دکتر افضل پور - آقای مرتضی قاسمی - آقای
دکتر ابوالقاسم غفاری - آقای جمال افشار .

۴۔ کمیسیون دستور زبان فارسی

آقای عبدالعظیم قریب (رئیس) - آقای حسنعلی مستشار (مخبر)
آقای پورداد (منشی) آقای بدیع الزمان فروزانفر - آقای عباس اقبال آشتیانی
آقای محمد قزوینی - آقای محمد تقی بہار - آقای ہمایون فرخ - آقای ہمائی
آقای مہدی بیانی - سرکار سروان لوئی -

۵۔ کمیسیون فرهنگ

جناب آقای محمد علی فروغی (رئیس) - آقای بدیع الزمان
فروزانفر (مخبر) آقای سعید نفیسی (منشی) - آقای دکتر شفق -
آقای امیر خیزی - آقای بہمن یار - آقای محمد تقی بہار - آقای پورداد

۶ - کمیسیون راهنمایی

جناب آقای حسن اسفندیاری (رئیس) سرکار سرهنگ مقتدر
(منشی) - آقای حسنعلی مستشار (منبر) جناب آقای محمد علی فروغی
جناب آقای رهنما - آقای دکتر صدیق - آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای روح الله
خالقی - آقای پرویز خانلری .

۷ - کمیسیون جغرافیائی

آقای دکتر شفق (رئیس) - آقای حسین گل گلاب (منبر و منشی)
آقای عباس اقبال آشتیانی - آقای بهمنش - آقای دکتر خان بابایی .

۸ - کمیسیون پزشکی

جناب دکتر امیراعلم (رئیس) - آقای دکتر غنی (منشی)
آقای دکتر محمد حسین ادیب - آقای دکتر محمود نجم آبادی - آقای دکتر شهراد
آقای دکتر حبیبی - آقای دکتر کاسمی .
غیر از کارمندان پیوسته فرهنگستان ایران مطابق اساسنامه دارای
نه تن کارمند وابسته است که نامهای آنها بر حسب تاریخ انتخاب
نوشته میشود .

آقای سید محمد علی جمال زاده

پرفسور کریستن سن (دنامارکی)

استاد هانری ماسه (فرانسوی)

آقای دکتر فخر ادهم (فخر الاطباء)
جناب آقای محمد حسین هیکل وزیر فرهنگ مصر
جناب آقای محمد رفعت پاشا رئیس فرهنگستان مصر
آقای دکتر منصور بیگ فہمی کارمند فرهنگستان و رئیس
کتابخانه مصر
آقای علی بیگ الحارم کارمند فرهنگستان مصر
آقای پرفسور ریپکا (چکوسلواکی)

الف

آئین = رسم و عادت و طرز و روش - اینکلمه بجای تشریفات و یا اتیکت Etiquette یا سرمونی Cérémonie پذیرفته شده .

آئین دادرسی = اصول محاکمات (د)
آئین نامه = نظامنامه .

آبادان = نام فارسی شهر و جزیره ایست در دهانه کارون که کارخانه های پالایش نفت در آن ساخته شده . آرا پیشتر ('عبادان') مینامیدند .

آباد کوشك = یکی از آبادیهای بخش سبز کردستان است که پیشتر آنرا حسن آباد عاشق مینامیدند .

آب باز = غواص .

آب بها = پولی است که برای قیمت آب پرداخته میشود و پیشتر حق الشرب گفته میشد (ش) .

آبدان = مثانه Vessie (پ)

آبدانك = مثانه کوچک Vésicule

آبدزدك = زراقه Seringue (پ)

آبراهه = گذرگاه سبیل Canal d'écoulement d'un Torrent (ز)

آب رُفت = Alluvion ته نشست آب رودخانه (ز)

آبریز = Versant سرازیری هائی که آب آنها برودی میرسد (ز)

آبفشان = Geyser سوراخهائی که آب گرم از آنها بیرون رانده میشود (ز)

آبکش = لوله هائی در گیاه که دارای سوراخهای ذره بینی بسیار و در میان آنها صفحه

هائی مانند غرابال است Liber (ط)

- آبگیر = تمام پهنه ای که آب آن يك رود می ریزد Bassin de réception (ز)
- آبیار = کسی که بزراعت یا جای دیگر آب دهد (میراب) (ش)
- آتش زنه = سنگ چخماق Silex (ز)
- آتش نشان = کسی است که برای فرونشاندن آتش گماشته شده و پیشتر (مأمور اطفائیة) گفته میشد (ش)
- آتش نشانی = (از آتش و نشاندن) فرونشاندن آتش - دائرة اطفائیة (ش)
- آخال — فضولات Déchet (پ)
- آذر سنج = پیرومتر pyromètre (ف)
- آرام ده = مسکن Calmant (پ)
- آرامش = سکون Repos (ف)
- آرواره = فك - Machoire (پ)
- آزمایش = تجربه Expérience
- آزمون = امتحان Essai .
- آسایشگاه = اینکلمه بجای ساناتوریم Sanatorium فرانسه پذیرفته شده و آن جائی است که بیماران و ناتوانان را در آن نگاهداری میکنند تا بهبودی یابند .
- آشکوب = هر مرتبه از خانه را گویند که برربی (طبقه) نامیده میشود رجوع شود به (بالارو)
- ۲ - در زمین شناسی بجای Etage یعنی هریك از طبقات زمین پذیرفته شده
- آغاز = ابتدا (ف)
- آغازگر = بجای (استارتر) یعنی کسی که در اسب دوانی فرمان دویدن میدهد پذیرفته شده
- آغازیان Protistes موجودات تك یاخته (ط)
- آغشتن = آلودن جسمی بمایعی Impregner (ف)
- آگاهی = فرهنگستان اینکلمه را بجای کلمه فرانسه Sureté générale اختیار نموده و آن اداره ایست در شهربانی که برای تعقیب بزهکاران است و کارمندان آنرا کار آگاه می گویند (پلیس مخفی) (شهربانی)
- آگهی = نوشته ایست که خبر یا دستور تازه ای بخوانندگان میدهد - اعلامیه ایست که راجع بحساب اشخاص از طرف بانک برای مشتری فرستاده میشود . Avis
- آگنه = Bourrelet برجستگی كوچك در ساقه یاریشه گیاه (گ)

آلا = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر (ایلو) نامیده میشد .
 آلگون = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است که پیشتر آ لگلو نامیده میشد
 (آل در فارسی بمعنی قرمز و گون بمعنی رنگ است)

آلودگی = Souillure (پ)

آلودن = Souiller (پ)

آلوده = Souillé (پ)

آمار = احصائیه Statistique

آمارشناس = کسیکه بقواعد علم آمار آگاهی دارد . متخصص احصائیه . statisticien
 آمارگر = کسیکه مأمور انجام کارهای آمار است . مأمور احصائیه .

آمپرسنج = آمپرتر Ampermètre (ف)

آموزش — آموزگاری — آموختن = کلمه هائی است که بجای (تعلیم) میتوان
 بکار برد .

آموزش و پرورش = تعلیم و تربیت

آموزشگاه = مدرسه بمعنی اعم که شامل هریک از بنگاه های علمی رسمی و غیررسمی
 خواهد شد

آمیزه = اختلاط و امتزاج Mélange (ح)

آورتا = ام الشرائین Aorte (پ)

آوند = وعاء که بفرانسه Vaisseau نامیده میشود (گک) (پ)

آوندی = وعائی Vasculaire (گک)

آهکی = بجای کلسی و Calcaire پذیرفته شده است (ز)

آیرین = نام ایستگاه شماره ۳ راه آهن جنوب است که پیشتر قاسم آباد گفته میشد و
 بواسطه نزدیکی آن به ایرین بدین اسم نامیده شده .

آبردیژ = نام ایستگاه شماره (۲۶) راه آهن شمال است که پیشتر (قلعه بلند) نامیده میشد
 آراده = بجای Train d'atterissage پذیرفته شده و آن قسمت زیرین هواپیما باشد
 که چرخها بآن پیوسته و هنگام فرود آمدن هواپیما نخست بروی زمین قرار میگیرد .

اراك = نام ایستگاه شماره ۱۹ راه آهن جنوب است که پیشتر (سلطان آباد عراق)
 گفته می شد .

ارز = سندهای تجارتی که ارزش آنها پولهای بیگانه معین شده - اسمعار - Devises (ب)
 ارزش = اعتبار يك سند یا متاع - پولی که در سند نوشته شده - Valeur (ب)
 ارزنده = دارای ارزش - دارای اعتبار - Valable - این سند ارزنده است یعنی اعتبار دارد (ب)

ارزیاب = کسیکه ارزش هر چیزی را معین میکند - مقوم.
 ارزیابی = عمل یافتن ارزش هر چیز - این کلمه بجای (تقویم) اختیار شده است - مثال
 خانه های شهر ارزیابی شد : با تقویم که بمعنی سالنامه است اشتباه نشود.
 ارزیافت = نتیجه ای که از ارزیابی بدست آمده مانند ارزش خانه و ملک.
 ارسباران = بخشی است در شمال آذربایجان که شاخه های رود ارس از آن جاری شده بارس میریزند چون نام قدیمی ارسباران فراموش شده بود آنرا (قراجه داغ) می گفتند.

آرش = نام فارسی (ساعد) و آن از سر انگشت تا آرنج است.
 از گرو در آوردن = بیرون آوردن چیزی که بگرو داده شده است - Dégager (ب)
 اژدر = درافسانه های قدیم نام مار بسیار بزرگی بوده که از دهانش آتش بیرون میریخته اینکلمه بجای ترپیل Torpille اختیار شده و آن یکی از وسائل جنگ است که برای شکستن و غرق کردن کشتی های دشمن بکار میرود.
 اژدر افکن = کشتی بخاری کوچک و درازی که اژدر بطرف کشتی های دشمن میاندازد و این کلمه بجای Torpilleur اختیار شده است.

اژدر انداز = آلتی است دراز شبیه بلوله توپهای بزرگ که در کشتیهای اژدر افکن برای انداختن اژدر بطرف کشتیهای دشمن است این کلمه بجای Lance torpille اختیار شده است.

آسپریسی = عرصه اسب دوآیندن و میدان نمایش - میدانهای اسب دوآنی و چوگان بازی و نمایش ورژه - میدانهای درونی شهر بهمان نام میدان خوانده میشود.

اُستان = یکی از ده ناحیه بزرگ کشور ایران است که هریک از آنها بچند شهرستان تقسیم میشود

اُستاندار = کسی است که کارهای استان یعنی یکی از ده ناحیه بزرگ کشور را انجام میدهد.

استخوان = عظم Os

استخوان شناسی = معرفه العظام Ostéologie

استوار کردن = ابرام - تأیید - تنفید (د)

استوار نامه = حکمی است که از طرف رؤسای کشورها به کنسولها و مأمورهای سیاسی

داده میشود تا اعتبار آنها را نزد رؤسای کشورها بیگانه استوار سازد و بیشتر

اعتبار نامه سیاسی گفته میشود .

اعتبار = اعتمادی که از طرف بانک یا شخصی بشخص دیگری میشود و تاحد معینی بانشخاص

اجازه میدهند که از سرمایه بانک استفاده کند مثال : اعتبار من در بانک صد

هزار ریال است . (ب)

اعتبار نامه = ۱ - در اصطلاح بانکی نوشته‌ای را گویند که بانک یکی از مشتریان خود

میدهد تا اعتبار او را در پیش یکی از کارگزاران یا نمایندگان خود معین کند .

۲ - نوشته‌ای است که از طرف بانکی بشخص داده شده و اعتبار آن شخص را

معین میکند و آنشخص بهر بانکی که طرف حساب بانک اول است برود میتواند

برابر آن مبلغ دریافت دارد و مبلغ دریافت شده در پشت آنورقه نوشته میشود . (ب)

افروزش = اشتعال allumage (ف)

آفرارمند = (از افزارومند) کسیکه کارهایی را بوسیله افزار و آلات انجام میدهد -

بجای لفظ فرانسه Artisan اختیار شده (ش)

افزایش = جمع addition (ح)

افزودن = جمع کردن

افکنه = ته نشست سیل که در دهانه آبراهه می نشیند Dejection (ز)

انجمن شهرداری = انجمن بلدی

اندازه = مقدار Measure (ح)

آندام = این کلمه برای عضو بدن انتخاب شده و در کتابهای طب قدیمی فارسی همیشه.

باینمعنی بکار رفته است ولی آنرا نمیتوان در غیر عضو بدن استعمال نمود .

و در عضو ادارات چنانکه در (ک) نوشته شده فرهنگستان کارمند را برگزیده است

اندرونه = احشاء Viscères (پ)

اندرونه شناسی = معرفه الاحشاء Splanchnologie (پ)

اندوخته = پولی است که در شرکتها و بانکها برای احتیاط ذخیره میشود اینکلمه بجای Réserve اختیار شده است پیشتر Epargne و Réserve هر دو را ذخیره میگفتند فرهنگستان مقرر داشته است اولی پس انداز دومی اندوخته نامیده شود (ب)

اندیشه = فکر Pensée
اندیمشک = نام ایستگاه شماره ۴۱ جنوب راه آهن است و پیشتر صالح آباد خوانده میشد و بمناسبت اینکه در نزدیکی آن پیشتر پل وهجلی بنام اندیمشک بوده بدین نام خوانده شد.

انگشت نگاری = (از انگشت و نگاشتن) بجای کلمه فرانسه Dactyloscopie اختیار شده و آن عملی است که از روی اثر انگشتها میتوان اشخاص مختلف را شناخت زیرا که خطهای مختلف سر انگشتان هر کس بادیگری اختلاف دارد .
انگل = طفیلی Parasite (پ)

انگل شناس = طفیلی شناس Parasitologiste (پ)

انگل شناسی = طفیلی شناسی Parasitologie (پ)

انگلی = طفیلی شدن Parasitisme (پ)

ایذه = نام قدیمی مکانی است در ناحیه بختیاری که این اواخر مال امیر نامیده میشد — فرهنگستان مقرر داشته است که از نوبهمان اسم نامیده شود.

ایستگاه فوزیه = نام ایستگاه سفید چشمه در راه آهن جنوب.
ایشه = نام یکی از آبادیهای کردستان در بخش سقز است که پیشتر (ایچی) گفته میشد .
(ایشه در فارسی بمعنی جنگل است) .

پ

باجه = بفارسی دریچه و روزنه را گویند این کلمه را فرهنگستان بجای لفظ گیشه اختیار

نموده است Guichet

بادآمک = لوزه Amygdale (پ)

بارآور = صفت سرمایه ای است که سودی میدهد - Productif مثال : سرمایه من در

بانک بازآور است و پنج در صد سود میدهد (ب)

بارخیز = Fertile شاخه هائی از گیاهان که ممکن است بر روی آنها میوه پیدا شود (گ)

باردهی = بار آوری Fructification میوه آوردن درخت (گ)

بارکشی = بردن بار از جائی دیگر - که بیشتر نقلیه نامیده میشود

بارکشی تند = نقلیه سریع السیر

بارکشی کند = نقلیه بطلی السیر

بارنامه کشتی = سندی است که بواسطه آن بارهای فرستاده شده بتوسط کشتی معلوم

میشود - در جنوب ایران عموماً آنرا ستمی میگویند ولی لفظ تحریف شده خارجی

است Connaissance (ب)

بازبین = بجای کنترلر Contrôleur اختیار شده و آن کسی است که کالاجنس های تجارتی

را رسیدگی کرده برابری آنها را با بارنامه تصدیق مینماید - کسی که در راه آهن ها

و تماشاخانه ها بلیط های فروخته شده را بازرسی مینماید تاهرکس مطابق ارزش

بلیط در جای خود قرار گیرد

بازپرس = این کلمه بجای مستطق برگزیده شده است (د)

باز پرسى = استنطاق (د)

باز تاب = انعکاس (ف)

بازجو = کسیکه از طرف رئیس مأمور میشود که از روی سندها یا از روی دفترها راستی و

ناراستی کاری را معین کند - سابقاً آنکس را محقق می گفتند Enqueteur

بازجوئی = عمل بازجو - بیشتر بجای اینکلمه (تفتیش کتبی) و (اقتراح) و (تحقیق)

بکار میرفت Enquête

مثال - از بازجوئی نوشته های فلان معلوم شد که حق بجانب او است

بازداشت = توقیف (د)

بازداشتگاه = توقیف گاه (د)

بازداشته = توقیفی و توقیف شده (د)

بازدانگمان = عریان البذور Gymnospermes (گ)

بازدم = زفير Expiration

بازده = محصول مفید - ضریب انتفاع Rendement (ف)

بازدید = دایره بازدید - رسیدگی بمالیاتها و عوارض دولتی (ممیزی)

از نو رسیدگی کردن بحساب یا چیزی Contrôle (ب)

بازرس = کسیکه از طرف وزارتخانه ها و اداره ها بکارهای کارمندان و کارکنان

رسیدگی کرده درستی یا نادرستی کارهای آنها را برئیس یا وزیر آگاهی میدهد

و بیشتر مفتش نامیده میشود Inspecteur

بازرسی = عمل بازرس (تفتیش)

بازرگانی = تجارت

بازکرد = بازکردن و آغاز نمودن حساب Ouverture des comptes (ب)

بازگرداندن = بازگشت دادن اضافه پرداختی از بابت سرمایه Ristourner (ب)

بازگشت = بجای Ristourne اختیار شده و آن برگرداندن اضافه پولی است که شرکاء

از بابت سرمایه بشرکت پرداخته اند (ب)

بازنشستگی = تقاعد

بازنشسته = متقاعد

بازه = فاصله میان دو بال پرنندگان یا هوا پیمای Envergure (ف)

باستان شناس = عالم بعلم باستانشناسی (علم بآثار عتیقات) برابر خارجی آن آرکئولوگ

Archéologue است

باستان‌شناسی = بجای ارکئولوژی Archéologie پذیرفته شده و آن علم آثار عتیقه و

چیزهای کهنه و باستانی است

باشگاه = کلوب - کانون

باشه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان است پیشتر آنرا باشماق مینامیدند (باشه

در فارسی بمعنی مرغ شکاریست)

باغ یک = نام ایستگاه شماره ۱۴ راه آهن جنوب است که پیشتر قاضی آباد نامیده میشد

بواسطه نزدیکی آن باغ یک این نام پذیرفته شد

بافت = Tissu نسج (پ)

بافت برداری = آزمایش نسج زنده Biopsie برداشتن قسمتی از بافت اندام مبتلا بعارضه‌ای

برای امتحان ذره بینی (پ)

بافت شناس = نسج شناس Histologiste (پ)

بافت شناسی = نسج شناسی Histologie (پ)

باکتری = واژه Bacterie در فارسی پذیرفته شده است (پ)

بالارو = صاعد Ascendant (پ)

بالارو = نام دستگاهی است که بواسطه آن به آشکوبهای بالای ساختمان میروند اینکلمه بجای

(آسانسور) Ascenseur پذیرفته شده است همچنین برای قسمتهای مختلف

بالارو اصطلاحات ذیل پذیرفته شده

Cabine کاژه

Appel بیا

Renvoi برو

Etage آشکوب

Rez de chaussée زیرخان

Arrêt ایست

Alarme هراس

بالا و بلندی = ارتفاع Hauteur (ه)

بالینی = کلینیک بمعنی وصفی (پیشتر این کلمه را سریری میگفتند) Clinique (پ)

بامدثر = نام ایستگاه شماره ۴۸ راه آهن جنوب است که قلعه سحر نامیده میشده

بانک = از کلمه فرانسه Banque - بنگاه صرافی و معاملات نقدی

بانکدار = کسی که بانک دارد و بکارهای بانکی میپردازد Banquier

بانگی = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای بانگو اختیار شده است .

بایسته = لازم Nécessaire

بایگان = نگاهدارنده وضباط — کسی است که نامه ها و نوشته های اداری را در محلی نگاه

میدارد تا در هنگام نیازمندی بتوان باسانی از آنها استفاده کرد Archiviste

بایگانی = عمل بایگان — ضبط

بچه زرا = جانورانی که بچه میزایند Vivipare (ج)

بخش = تقسیم Division (ح)

بخش = ۱- مجموعه کشتهای جنگی که فرماندهی یک نفر است و اینکلمه را فرهنگستان بجای

escadre اختیار نموده است

۲- در تقسیمات کشوری هر شهرستان بقسمتهای کوچکتری تقسیم میشود که آنها

را (بخش) و اداره کننده آنها را (بخشدار) نامند

۳- جزء و قسمت — فرهنگستان آنرا بجای (ناحیه) که يك قسمت شهر و

یکی از تقسیمات کشوری است اختیار کرده (ش)

بخش پذیر = قابل قسمت (ح)

بخش پذیری = قابلیت قسمت (ح)

بخشدار = کسیکه کارهای بخشی (یکی از قسمتهای شهرستان) را انجام میدهد

بخش کردن = تقسیم کردن (ح)

بخش ناپذیر = غیر قابل قسمت (ح)

بخشنامه = نامه ایست که در يك یا چند نسخه نوشته شده برای آگاهی چند نفر فرستاده

میشود نامه ایست که از طرف رئیس های اداره ها برای آگاهی عموم یا قسمتی

از کارکنان اداره و انجام دستور معینی نوشته شده و بامضای هریک از کارکنان

میرسد — پیشتر متحد المال و Circulaire گفته میشد

بخشودگی = این واژه در مقابل کلمه معافیت برگزیده شده و در همه موارد بجای صرف نظر کردن بکار می‌رود خواه تقصیر و گناه باشد و خواه جرمه نقدی یا

پرداخت حق و عوارض exemption

بخشوده = این واژه در مقابل کلمه عفو برگزیده شده ولی هنگامیکه میخواهند بگویند فلان از خدمت معاف شد نمیتوان گفت فلان از خدمت بخشوده شد و باید همان کلمه معاف یا نظیر آن را بکار برد

بخشی = مقسوم (ح)

بخشیاب = مقسوم علیه (ح)

بخشیاب مشترک = مقسوم علیه مشترک - عاد مشترک (ح)

بدفتر بردن = نوشتن خرید و فروش در دفترهای رسمی بازرگانی Passation

بدهکار = کسیکه بدیگری پولی را مقروض است Débiteur (ب)

بدهی = آنچه کسی از کالا و خواسته از دیگران وام گرفته و باید بآنها بدهد - در حساب سرمایه حساب مخصوص بنام بدهی است که بزبان فرانسه Passif نامیده میشود و حساب برابر آن حساب دارائی است (ب)

برابر = ۱- مساوی Egal (ه)

۲- دو چیز هم ارزش Pair (ب)

برابری = ۱- تساوی Egalité (ح)

۲- هم ارزی دو چیز Parité (ب)

برات = نوشته‌ای است که بموجب آن پرداخت پولی را بدیگری واگذار میکنند Traite (ب)

برات کش = کسیکه برات یا چک را مینویسد - بیشتر محیل میگفتند Tireur (ب)

برات گیر = کسیکه چک یا براتی را برای او نوشته اند و باید بپردازد بیشتر محال علیه گفته میشد Tiré (ب)

برآورد = عمل تعیین قیمت کردن چیزی که بهر بی تقویم گویند Evaluation (ب)

برآورد کردن = معین کردن قیمت چیزی - تقویم نمودن Evaluer (ب)

براه انداختن = بکار انداختن سرمایه‌ای که در کار بازرگانی نبوده است Mobiliser (ب)

برآیند = بجای متجه پذیرفته شده است Résultante (ف)

برچسب = نشانه ایست که بچیزهای ساخته شده میچسباند تا معلوم شود که در کجا ساخته

شده یا برای چکار است Etiquette

برچه = قسمتهای کوچک مادگی که بمیوه مبدل میشود Carpelle (گ)

برچیدگی = کلمه فارسی انحلال است بجای آنکه گفته شود تجارتخانه فلان منحل شد باید گفت تجارتخانه فلان برچیده شد

برخورد = تقاطع Rencontre (ه)

برخه = کسر Fraction (ح)

برخه دوری = کسر متناوب Fr.périodique (ح)

برخه شمار = صورت کسر Numérateur (ح)

برخه نام = مخرج کسر Dénominateur (ح)

بردار = حامل فیزیکی و مکانیکی Vecteur (ف)

برداشت = عمل برداشتن قسمتی از چیزی یا سرمایه ای پیش از آنکه هنگام تقسیم آنچیز یا سرمایه برسد Prélèvement

مثال: فلان شریک از درآمد تجارتخانه تا کنون پانصد ریال برداشت

کرده است (ب)

بررسی = مطالعه Révision

برز = ارتفاع نقطه ای از سطحی Côte (ه)

برزن = محلات شهر

برش = ۱- مقطع Coupe (ط)

۲- قسمتی از یک ورقه سهم تجارتی سهم های تجارتی بانک ممکن است بچند برش تقسیم

شده و هر برش آن جداگانه خرید و فروش شود Coupon, Coupure (ب)

برشته = تشویه شده grillé (ف)

برش = کلمه فارسی است که بزبان عربی شکش تغییر کرده و ورق شده است

برگچه = برگ کوچک Foliole (گ)

برگردان = ۱- بجای کاغذ کربن پذیرفته شده است

۲- بجای لفظ فرانسه virement اختیار شده و آن در بانک برداشتن پولی است از حساب

یک نفر و نهادن آن در حساب دیگری بموجب نوشته ای که بیانک داده شده است - بیشتر انتقال بانکی گفته میشود (ب)

برگزیدن = انتخاب

برگزینی = Selection (ط)

برگشت پذیر = چیزیکه ممکن است برگشت کند - مثال: اعتبار برگشت پذیر Révocable (ب)
برگه = ۱ - برگ کوچکی که در پای ساقه گل است Bractée (گ)

۲ - بجای فیش Fiche پذیرفته شده و آن پارچه ای از کاغذ یا مانند آن است که در آن نام کتاب یا چیزهای مرتب کردنی را مینویسند

برگه دان = جای قرار دادن برگه ها . این کلمه بجای Fichier پذیرفته شده است
برنامه = نوشته یا دستور چاپ شده است که روش و گزارش آئین و جشن یا انجمنی را با گهی مردم میرساند این کلمه بجای پرگرام Programme پذیرفته شده است

برون شاهه دل = غشاء القلب Péricarde (پ)
برونهرزی = مصونیت خاصی است که پاره ای اشخاص مانند وزرای مختار و سفرای کبار نسبت بقوانین قضائی کشوریکه در آنجا رفته اند دارا میباشند .

بز رگ سیاهرگ زیرین = ورید اجوف اسفل Veine cave inférieure (پ)
بز رگ سیاهرگ برین = ورید اجوف اعلی Veine cave supérieure (پ)
بزه = این واژه بجای کلمه جرم برگزیده شده (د)
بز هکار = بجای کلمه مجرم پذیرفته شده است (د)

بساك = بجای Anthère پذیرفته شده و آن قسمت بالای پرچمهای گل است (گ)
بساوائی = لامسه Toucher (پ)

بساویدن - بسودن = لمس کردن Toucher (پ)
بستانکار = کسی که از دیگری پول یا کالائی طلب دارد برعبری او را دائن گویند Créditeur
بستگی = رابطه Relation (ح)

بستن حساب = عملی است که بواسطه آن حسابی را در بانک ختم میکنند Clôture (ب)
بسته = اینکلمه بجای کلی Colis فرانسه اختیار شده است
بس شماری = ضرب multiplication (ح)

بس شمرده = مضروب (ح)

بس شمر = مضروب فيه (ح)

بسنده = کافی Suffisante

بسبیج = بمعنی آماده شدن برای کاری است چنانکه فردوسی گوید

نیاید درنگ اندرین کار هیچ کجا آمد آسانی اندر بسبیج

فرهنگستان این کلمه را بجای Mobilisation فرانسه اختیار نموده و آن آماده

ساختن نیروی نظامی و تهیه تمام سازو برگ است که برای سفر و جنگ لازم است.

بسبیجی = قابل تجهیز Mobilisable

بلور شده = متبلور Cristallisé (ر)

بلورشناسی = Cristallographie (ر)

بلور لایه = متبلور مطبق - سنگهای بلورین که لایه‌های بسیار دارند Cristallophyllien (ز)

بمب = Bombe در زبانهای ییگانه کره میان تهی است که آنها از باروت یا چیزهای

دیگر مانند آن پر کرده و آتش میزنند - همان کلمه بمب در فرهنگستان پذیرفته

شده است

بمباران = پراکنده و پرتاب نمودن بمب از بالا بر روی مکان یا بر روی شهر - همانندهای

این کلمه در فارسی بسیار است : چون سنگباران گلوله باران - کلمه خارجی معادل آن است

Bombardement

بناور = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر امچه لی نامیده میشد امچه بمعنی

بن درخت است و چون پیشتر در آنجا جنگل بوده و درختان آنجا بریده شده و بن‌های آنها

بجا مانده فرهنگستان بجای امچلی نام بناور بآن داده است .

بن بست = پس کوچه هائیکه راه دررو ندارد

بند = کلمه فارسی مفصل است و در کتابهای قدیم فارسی همیشه باین معنی بکار رفته است

بند پائیمان = گروهی از جانوران که پاهاى آنها بند بند است Arthropodes (ط)

بندشناسی = معرفة المفاصل Arthrologie (پ)

بندر سفید گنبد = یکی از بندرهای دریاچه رضائیه که پیشتر بندر آق گنبد نامیده میشد

بندرگز = نام فارسی بندر جز است .

بنگاه = مؤسسه

بن لاد = بجای Assise پذیرفته شده است (ز)

بنیادی = اصلی Fondamental (ف)

بوزك = بجای Levure پذیرفته شده است (گ)

بویائی = شامه Odorat (پ)

بها = قیمت Prix

بهداشت = وسیله های نگاهداری سلامت — اینکلمه بجای حفظ الصحه پذیرفته شده است Hygiène

بهداری = اداره ای که برای مواظبت بهداشت مردم تأسیس شده است اینکلمه بجای صحیه اختیار شده است

بهر = خارج قسمت (ح)

بهرام = نام ایستگاه شماره ۳۲ راه آهن شمال که پیشتر طالب آباد خوانده میشد و بواسطه نزدیکی به تپه ها و خرابه هائی منسوب بهرام گور بدین نام نامیده گردید

بهره = ربح

بهره کاری = مراحجه (ح)

بهره مرکب = ربح مرکب (ح)

بهشهر = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن شمال می باشد و آن شهری است که پیشتر جزء ولایتی بنام کبود جامه بوده و هنگامی که آنرا آباد کرده اند (اشرف البلاد) یعنی بهترین شهرها نامیده اند

بهل = پس از رسیدن بحساب چون دو نفر طلب و وامی نداشته باشند بهل میشوند Quitte مثال : فلانی از بابت حساب خود پانزده ریال بشرکت پرداخته بهل شد (ب)

بهنجار = بطریق و روش معین Normale (ه)

بیابان = صحرائی که در آن هیچ نیروی Desert (ز)

بی آزار = بیضرر Inoffensif (پ)

بی برگشت = اعتبار بی برگشت — اعتباری است که نمیتوان آنرا برگرداند (اعتبار غیر قابل فسخ) Crédit irrévocable (پ)

بی پایه = گل یا برگ که دم ندارد (گ)

بی درمان = علاج نشدنی Incurable

بیرونی = خارجی Extérieur

بی سران = عديم الرأس Acéphales (ج)

بیشینه = بیشترین مقدار ممکن — ماکزیموم Maximum

بیگانه خوار = Phagocyte (پ)

بیگانه خواری = Phagocytose (پ)

بی گلبرگان = بجای بی جام و عديم الطاس پذیرفته شده است Apétales (گ)

بی لپه = بجای عديم الفلقه پذیرفته شده است Acotylédone (گ)

بیمارستان شهر = مریضخانه بلدی

بیماری = مرض Maladie (پ)

بیماریز = ممرض Pathogène (پ)

بیماریهای بومی = امراض محلی Maladies endémiques

بیماریهای بیرونی = امراض خارجی Maladies Externes

بیماریهای پراکنده = امراض انفرادی Maladies sporadiques

بیماریهای پی = امراض عصبی Maladies nerveuses

بیماریهای جهانگیر = امراض وبائی Maladies pandémiques

بیماریهای درونی = امراض درونی Maladies Interns

بیماریهای روان = امراض روحی Psychiatrie

بیماریهای زنانه = امراض نسوان Gynécologie

بیماریهای کودکان = امراض اطفال Maladies des enfants

بیماریهای گرمسیر = امراض مناطق حاره Maladies des pays chauds

بیماریهای گوش و گلو و بینی = امراض گوش و حلق و بینی

Oto-rhino-laryngologie

بیماریهای مغز = امراض دماغی Maladies cérébrales

بیماریهای میزه راه = امراض مجاری بول Maladies des vois urinaires

بیماریهای واگیر = امراض ساریه Maladies contagieuses

بیماریهای همه گیر = امراض وبائی Maladies épidémiques
 بیمه = (بانک) عملی است که اشخاصی با پرداخت پولی مسئولیت کالا یا سرمایه یا جان خود
 را بعهده دیگری می گذارند و بیمه کننده در هنگام زیان باید مقدار زیان را بپردازد Assurance

بی مهرگان = غیر ذوفقار Invertebrés (ح)

بینائی = باصره Vue

بی نام = شرکتی است که بنام هیچک از شرکاء نامیده نمیشود و تنها بنام تجارت آنها

خوانده میشود Anonyme بانک

مثال : شرکت بی نام پنبه . شرکت بی نام قند



پاکین رو = ارد Descendant (ب)

پایه سران = دانی دهن Cephalopodes (ج)

پادار = نام یکی از پهلای متفر که شکاف است که پشت آرا را از آن می‌گفته (فرستاده از ترکیب)

پادگان = گروهی از سربازان که در مکانی جای گرفته و برای حفظ آن دست کار می‌کنند
ساحل نامیده می‌شود - پادری فارسی یعنی ساقی و گاهانی آمده و پادگان
برای فارسی ساخته شده

پارسانه علم یکی از پهلای متفر که شکاف است که برای ابراهیم پشیرت قسم
پارسی‌نگار = نگار که برای تراشیدن در برابر است (د)

پارو = است Partis (ه)

پارینه سنگی = عصر حجر قدیم Paléolithique (ز)

پازهر و پاد زهر = ضد سم Antidote (پ)

پاس = نگارداشتن و نگه‌داری و سرانست گشت و استوار داشتن این کلمه بصورتی در فارسی
فرمانی و عمل فرار و نگار بود

پاسگاه = پاس و سرور از پاسگاه است
پاسپاس = کسی که از طرف تفری و تفریح سفار علم و آموختن تفری است
پاساژور پاس Agent de police. اداره است

پاسی و پاسی = از پاس و پاس که پاس را تفری کرد و پاسی را پاسی و پاسی را پاسی
پاسی و پاسی = پاسی که پاسی را تفری کرد و پاسی را پاسی و پاسی را پاسی
پاسی و پاسی = پاسی که پاسی را تفری کرد و پاسی را پاسی و پاسی را پاسی

پاسی و پاسی = پاسی که پاسی را تفری کرد و پاسی را پاسی و پاسی را پاسی
پاسی و پاسی = پاسی که پاسی را تفری کرد و پاسی را پاسی و پاسی را پاسی
پاسی و پاسی = پاسی که پاسی را تفری کرد و پاسی را پاسی و پاسی را پاسی



پائین‌رو = نازل Descendant (پ)

پابر سران = رأسی رجلی Céphalopodes (ج)

پادار = نام یکی از بخش های سقز کردستان است که پیشتر آنرا ایاغچی میگفتند (ترجمه از ترکی است)

پادگان = گروهی از سربازان که در مکانی جای گزیده و برای حفظ آن هستند تا کنون ساخلو نامیده میشد — پاد در فارسی بمعنی محافظت و نگاهبانی آمده و پادگان برابر فارسی ساخلو است

پارسا = نام یکی از بخش های سقز کردستان است که بجای ابوالمؤمن پذیرفته شده

پارسنگ = سنگی که برای ترازمندی در ترازو نهند (ف)

پاره = قسمت Partie (ا)

پارینه سنگی = عصر حجر قدیم Paléolithique (ز)

پازهر و پاد زهر = ضد سم Antitoxine (پ)

پاس = نگاهداشتن و نگاهبانی و حراست کردن و استوار داشتن این کلمه مخصوص موعده قراولی و عمل قراول بکار رود

مثال : پاس منوچهر از ساعت هفت تا ده است

پاسبان = کسی که از طرف شهربانی مأمور حفظ نظم و آسایش شهر است . اینکلمه بجای آژان دو پلیس Agent de police پذیرفته شده

پاس بخش = از پاس و بخش کسیکه پاس را عوض کرده دیگری را بجای او میگمارد

پاسداران = کسانی که به پاس میردازند — پیش از این هیئت قراولی گفته میشد

پاسگاه = محل پاس — جای قراولی پیشتر بجای این کلمه (پست) بکار میرفت

پاسیار = پایور شهربانی نظیر سرهنگ ارتش رجوع شهربانی شود

پاک = Aseptique

پاکسی = Asepsie

پاکت = از کلمه فرانسه پا که Paquet که بمعنی بسته است — در فارسی بمعنی لفافه ایست که

نامه را در آن نهاده و سر آنرا میچسبانند

پالایش = تصفیه Filtration (ط)

پالایه = صافی Filtre (ط)

پالودن = تصفیه کردن Filtrer (ط)

پایابی = مربوط بجائی که چندان گود نباشد Nérithique (ز)

پایه = مبنا Base (ح)

پایاپای = عمل در کس یا دو کشور را گویند که طلب های خود را بجای وامهائی که بهم

دارند حساب میکنند و بیشتر تها تر گفته میشد Compensation

پایان نامه = رساله دکتری Thèse

پایمزد = مزدی که به پزشک برای عیادت و معالجه بیمار دهند حق القدم

پایندان = بجای کفیل بمعنی ضامن پذیرفته شده است (د)

پایور = صاحب منصب شهر بانی و کشوری — صاحب منصبان ارتش را افسر مینامند

پایه = مقام و اشل و رتبه

پَپت = کرکهای ریز درهم تافته Papille (ط)

پَپتک = کرکهای بسیار ریز درهم تافته Papule (ط)

پذیرا = کسی که قبول میکند — در اصطلاح بانکی کسی که پرداخت سندی را قبول میکند

Accepteur

پذیرش = ۱ - موافقتی است که بموجب آن دولتی نماینده سیاسی (وزیر مختار و سفیر کبیر)

دولت دیگر را نزد خود برسمیت میشناسد پیشتر اگر مان Agrément گفته میشد

۲ - عمل پذیرفتن — قبولی . در اصطلاح بانکی عملی است که شخصی

پرداخت سندی را میپذیرد Acceptation

پذیرفتن = قبول کردن در اصطلاح بانکی قبول پرداخت سندی در موقع معین Acceptor

مثال : پذیرفتن برات شما مشکل است

پذیرفتنی = چیزی که میتوان آنرا پذیرفت Acceptable (ب)

مثال : این سند پذیرفتنی است

پذیره نویسی = نوشتن و امضاء کردن درپای نوشته ای برای تعهد انجام کاری که در آن نوشته شرح داده شده - هنگام تشکیل شرکتها از کسانی که میخواهند شریک باشند دعوت میشود و هر یک از آنها قسمتی از سهام شرکت را می پذیرند

Souscription

کار هر یک از شریکها را پذیره نویسی مینامند

پرتو بینی = رادیوسکپی Radioscopie (پ)

پرتو شناس = رادیولوژیست Radiologiste (پ)

پرتو شناسی = رادیولوژی Radiologie (پ)

پرتو نگاری = رادیوگرافی Radiographie (پ)

پرچم = بجای میله Etamine پذیرفته شده است (گ)

پرداخت = تأدیه و دادن پول به کسی که طلبکار است Payment

پرداختن = دادن پولی که دریافت شده Liquider (ب)

پرداختنی = چیزی که باید پرداخته شود . چیزی که قابل پرداختن است Payable (ب)

پرده = Voile (ط)

پرز = خمل Villosité (ح)

پرستارخانه = جایی است که در آموزشگاهها و سربازخانهها بیماران را پرستاری میکنند و برای بیماران همان نگاه است این کلمه بجای Infirmerie فرانسه اختیار شده است

پرسش نما = ورقه ایست که بروی آن چند سؤال نوشته شده و بدو طلبان کاری میدهند تا پاسخ های آنها را بنویسند - سؤالنامه Questionnaire

پرندك = نام ایستگاه شماره ۶ راه آهن جنوب است که پیشتر رحیم آباد گفته میشد بمناسبت نزدیکترین قریه بآن پرندك نام نهاده شد

پروانچه = گواهی نامه ایست که از دبستان و دبیرستان بدانش آموزان هر سال که درس خود را تمام کرده اند داده میشود این کلمه بجای Certificat d'étude پذیرفته شده است

پروانه = علاوه بر معنی حشره معروف در زبان فارسی بمعنی اذن و اجازه بطور عموم است

در زبان فرانسه لیسانس بمعنی اجازه نامه است خواه اجازه نامه ای که بدانشجویان دانشگاه میدهند خواه اجازه نامه ورود یا خروج کالا که ازطرف اداره بازرگانی یا گمرک بیازرگانان داده میشود در فرهنگستان لغت پروانه بجای لیسانس اختیار شده ولی میتوان آنرا در تمام مورد هائی که مقصود اجازه نامه باشد بکار برد

مثال: پروانه راجه حاجت پروانه دخول یعنی پروانه راجه حاجت با اجازه دخول

پرورش = فارسی تربیت است

پرورشگاه یتیمان = جائی است که کودکان یتیم را در آن نگاهداری و پرستاری میکنند دارالایتام

پروژ = بجای Lignée پذیرفته شده است (گ)

پرونده = سندها و نوشته های راجع بیک موضوع یا يك كار و بكنفر را که یکجا جمع آوری شده و خلاصه مطالب آن نوشته ها را برای آسانی در پشت پوشه های آن مینویسند بفرانسه دوسیه Dossier میگویند

پرهیز = احتیاء Diète (ب)

پریاخته = موجوداتی که چند یاخته دارند Pluricellulaire (ط)

پژوهش = ۱- تحقیقات و بررسی ها و تجسسات علمی

۲- تجسس (ف)

پژوهش خواسته = مستأنف عنه (د)

پژوهش خوانده = مستأنف علیه (د)

پژوهش خواه = مستأنف (د)

پزشك = نام فارسی طبیب است . اسدی گوید : پزشکی نه خوب آید از میزبان و حکیم ناصر خسرو گوید

پزشکی گزیدند مردان یونان

عرب بر ره شعر دارد سواری

پزشك خانه = کلینیک بمعنی مطب در خارج Clinique - جای پذیرائی پزشکان خارج از بیمارستان

پزشك دستیار = طبیب معاون

پزشکی = طب و طبابت Médecine (ب)

پزشکی آزمایشی = طب تجربی Médecine expérimentale

پسادست = معامله‌ای که پس از دریافت قیمت آن پرداخته میشود و پیشتر نسیه میگفتند
à-credit

پس انداز = پولی است که از صرفه جوئی در هزینه پیدا میشود و این کلمه بجای Epargne اختیار شده است مثال: صندوق پس انداز

پشت = ظهر - Verso — مثال: صدریال که پرداخته‌ای در پشت سند بنویس - در اصطلاح علمی نیز بکار میرود (ب)

پشت نویسی = سندی که در پشت آن نوشته شده Endossé

پشت نویسی = نوشتن در پشت سند ظهر نویسی Endossement, endos

پشتوانه = سپرده ایست که کسی برای اعتبار خود در بانک معین میکنند Couverture
پشیز = پول سیاه مس و نیکل و غیر آن Billon — مثال: از ناصر خسرو

سخن تا نگویی بدینار مانی ولیکن چه گفתי پشیز مسینی

پل دشت = قریه عرب که در مشرق ما کو واقع است

پلشت = قیح Séptique

پلشت بر = ضد عفونی کننده Antiseptique (پ)

پلشت بری = ضد عفونی Antiseptie

پلشتی = قیح Sépticité

پلنگ دژ = نام یکی از بخش های سقر کردستان که پیشتر عرب لنگ نامیده میشد .

پلمیدی = Selle-Fecès

پناده = مخفف پناه ده و از بخش های گرگان است که پیشتر (قان یوخمز) گفته میشد .
قان یوخمز مکانیست که در آن جا خونریزی حرام است

پنچ پیکر = نام یکی از بخش های گرگان و بجای بشیوسقه برگزیده شده .

پنجه داران = جانورانی که دارای پنجه اند Onguiculés (ج)

پوسته = نام فارسی قشر است . مثلاً بجای قشر زمین باید گفت : پوسته زمین

پوست گن = کسی که در کشتارگاه حیوانات را پوست میکند - سلاخ

پوشاندن = معین کردن پشتوانه در بانک Couvrir

پوش = قسمتی از گلها که برای پوشاندن و حفظ قسمتهای دیگر است Enveloppe (گ)

پوشه = در فارسی هر چیزی را گویند که آنرا پوشند و دربر کنند - لفافه کاغذی که نوشته های

اداری را در آن گذاشته و چند برگ آنها را در جزوه دانی قرار میدهند که از مقواست و سابقاً شمیز گفته میشد که کلمه فرانسه و بمعنی پیراهن است

پوشینه = Capsule (پ)

پول = قطعه فلزی که از طرف دولتها برای آن ارزش معینی معلوم شده و شکل مخصوص دارد این کلمه بجای Numéraire, monnaie بکار میرود

پیایی = متوالی Successif (ح)

پیام = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه پیام پذیرفته شده است .

پیام در ترکی بمعنی قاصد و چاپار است و پیام در فارسی دارای معنی نزدیک بآن است
پی = نام فارسی عصب و آن رشته های سفیدی است که در تمام اندام آدمی پراکنده و بمعن مربوط میشود (پ)

پی بر = بجای (پلاسه) یعنی اسبهای که جایزه های دوم و سوم و چهارم را میبرند و هر یک از آنها را پی برنخستن و پی بردوم و پی برسوم خواهند گفت

پیدخال = براز مدفوع Matière fécale (پ)

پیدخاله = مدفوع شکل Fécaloide (ب)

پیدازا = بجای بارز التناسل — روشن زادو Phanérogames پذیرفته شده است (گ)

پیرامون = محیط Perimètre (ه)

پیش آگهی = (بانک) آگهی مختصری که پیش از سر رسیدن هنگام پرداخت سندی از طلبکار یا بانکی برای بدهکار فرستاده میشود préavis

پیش آمد = حادثه Evénement (ز)

پیشاهنگی = در هشتاد و هفتمین جلسه عمومی فرهنگستان برابرهای ذیل برای اصطلاحات پیش آهنگی که همه بزبان انگلیسی بود پذیرفته شد .

Scout troop رسد پیشاهنگی

Scout master سر رسد

Assistant scout master رسد یار

Patrol جوخه

Patrol leader سر جوخه

Assistant patrol leader	جوخه یار
Quarter master	کار پرداز
Scribe	نویسنده
Bugler	شیپورزن
Troop committee	سر پرستان رسد
Troop officers	پایوران پیشاهنگی
Scouters	پیوستگان
Chef scout executive	رئیس پیشاهنگی
Assistant scout executive	معاون پیشاهنگی
Merit badge	نشانه هنر
Provincial scout executive-District commissioner	سرپشاهنگ
Local headquarter	سرپشاهنگی
Local council	انجمن پیشاهنگی
Troop council	شورای رسد
Tender foot	نو آموز
Court of honor	دیوان پاداش
Scout commissioner	رهبر پیشاهنگی
Assistan scout commissioner	رهبر یار پیشاهنگی
National council	انجمن پیشاهنگی ایران
پیش بر = بجای (گانیان) یعنی اسبی که جایزه نخستین را می برد و برنده نخستین است (اسب دوانی)	
پیش برگ = Préfeuille پوسته ای که پیش از پیدایش برگ ظاهر میشود (گ)	
پیش بجا = Arrhes چیزی که پیش از دریافت کالا بفروشنده دهند (بیعانه) (ب)	
پیشاب = Urine بول (پ)	
پیشاب راه = Urèthre مجرای بول (پ)	
پیش بینی = Pronostic (پ)	

پیش پاس = معالجة قبلی Preventif (پ)

پیش پرداخت = بجای (مساعده) پذیرفته شده است — واژه خارجی آن Avance است

پیش گیری = تقدم بحفظ - صیانت Prophylaxie (پ)

پیش نویسی = این کلمه بجای مینوت پذیرفته شده و آن نامه موقتی است که پیشنهاد

مضمون نامه را در آن نوشته پس از تصویب وزیر یارئیس اداره آن را

پاک نویسی کرده بامضا میرسانند و میفرستند

پیشنهاد = عمل یک نفر تاجر یا هنر پیشه یا فروشنده یا خریدار که انجام کاری را با شرایط

معین آگاهی میدهد (عرضه) Offre —

پیشوا = نام ایستگاه شماره ۳۰ راه آهن شمال است و نام پیش آن ایستگاه (امامزاده جعفر) بود

پیشیه = کسب و حرفه

پیشهوران = پیشه بمعنی شغل و کار و عمل و کسب و حرفه است و پیشهور بجای :

کسبه و اصناف پذیرفته شده

پیشینه = بجای گذشته کار اداری که پیشتر (سابقه) گفته میشد برگزیده شده (رجوع شود

به دیرنگی)

پیک = کسی است که مأمور رساندن بارها و نامه های پستی از جائی بجای دیگر است — چاپار

پیکر = رقم در اصطلاح حساب مانند پیکر ۵ و پیکر ۶ در عدد ۵۶ Chiffre (ح)

پی گرد = (از پی و گردیدن) کمیکه در پی چیزی میگردد بجای Explorateur
اختیار شده

پی گردی = عمل گشتن در پی چیزی — بجای Exploration اختیار شده

پیمان = عهدنامه ای که میان دو یا چند تن و دو یا چند دولت بسته میشود فرهنگستان این کلمه

را بجای پاکت Pacte برگزیده است .

پیمان نامه = تعهدنامه

پی نوشت = نوشتن در پی چیزی است بجای لفظ آپوستیل Apostile اختیار شده و آن

دستوری است که رئیس های اداره ها در پائین نامه ها نویسند

پیوسته = متصل Continu (ه)

پیوند = علاوه بر معانی دیگر نام رشته هائی است که ماهیچه ها را یکدیگر وصل میکند و

در فرانسه آنرا Ligament میگویند

پیوند نامه = مقاوله نامه

پیوسته گلبرگان = پیوسته جام و متصل الطاس Gamopétales و آنها گیاهانی هستند که گلبرگ های آنها بهم پیوسته مانند نرگس (گ)

پهلو = Coté (ه)

پهلویی = Latéral (ه) جانبی

پهنا = Largeur (ه) عرض

پهنك = Limbe. = قسمت پهن برگ (گ)

پهنه = Aire (ه) وسعت

در این مقاله به بررسی نقش عوامل مختلف در فرآیند تصمیم‌گیری مدیران پرداخته شده است. نتایج نشان می‌دهد که عواملی مانند تجربه، تحصیلات و سن بر تصمیم‌گیری تأثیر دارد. (۱۰)

در ادامه به بررسی نقش عوامل فرهنگی و اجتماعی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۱)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اقتصادی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۲)

در ادامه به بررسی نقش عوامل تکنولوژیکی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۳)

در ادامه به بررسی نقش عوامل سیاسی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۴)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اجتماعی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۵)

در ادامه به بررسی نقش عوامل فرهنگی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۶)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اقتصادی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۷)

در ادامه به بررسی نقش عوامل تکنولوژیکی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۸)

در ادامه به بررسی نقش عوامل سیاسی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۱۹)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اجتماعی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۰)

در ادامه به بررسی نقش عوامل فرهنگی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۱)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اقتصادی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۲)

در ادامه به بررسی نقش عوامل تکنولوژیکی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۳)

در ادامه به بررسی نقش عوامل سیاسی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۴)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اجتماعی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۵)

در ادامه به بررسی نقش عوامل فرهنگی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۶)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اقتصادی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۷)

در ادامه به بررسی نقش عوامل تکنولوژیکی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۸)

در ادامه به بررسی نقش عوامل سیاسی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۲۹)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اجتماعی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۳۰)

در ادامه به بررسی نقش عوامل فرهنگی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۳۱)

در ادامه به بررسی نقش عوامل اقتصادی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۳۲)

در ادامه به بررسی نقش عوامل تکنولوژیکی در تصمیم‌گیری پرداخته شده است. (۳۳)

تاختگاه = Piste (پیست) خطی که اسبهای دوندۀ در روی آن میدوند (اسب‌دوانی)

تار او = Corde-vocale صوتی (پ)

تارک = Sommet راس (ه)

تاژک = Flagelle رشته دراز و باریک (ط)

تاق‌دییسی = Anticlinal چین خوردگیهای زمین که بشکل طاق است (ز)

تاکستان = سیاه‌دهن - قریه ایست در سر راه قزوین بهمدان و زنجان

تالاب = جائیکه در آن آب شیرین میایستد Etang (ز)

تاله = نام ایستگاه شماره ۱۵ راه آهن شمال است که پیشتر طالع نامیده میشد

تبدانه‌ای = حمیات بوری Fièvre eruptive

تپه سفید = نام ایستگاه شماره (۲) راه آهن جنوب است که پیشتر تپه سیف نامیده میشد

تخشائی ارتش = بجای صناعت ارتش پذیرفته شده کلمه تخشائی از تخشیدن یعنی ساختن

گرفته شده زیرا صنعتگران را در دوره ساسانیان هوتخشان یعنی (خوب

سازندگان) میگفتند و حکیم فردوسی این واژه را تبدیل به اهتوخشی

واهتوخشی نموده است که همان کلمه هوتخش است .

تخم = Oeuf (ط)

تخمندان = بجای Ovaire پذیرفته شده است (طپ)

تخمنک = Ovule (ط)

تخم‌گذار = Ovipare جانورانی که تخم میگذارند (ج)

تراز = اختلاف دارائی و بدهی حساب که در آخر ستون کمتر نوشته میشود تا مجموع

دوستون مساوی شود - اختلاف دارائی و بدهی در حساب Balance (ب)

تراز کردن = قرار دادن تراز در آخر حساب برای مساوی کردن دو حاصل جمع

ترازنامه = صورتی است که خلاصه دارائی و بدهی در آن نوشته شده است

(ب) Bilan

ترازی = افقی Horizontal (ف)

تراك = شكاف کوه و زمین که در زبان عوام (ترك) گفته میشود Fissure (ز)

ترانزیت = (از کلمه فرانسه Transit) هرگاه کالای کشوری از کشور دوم گذشته و در

کشور سوم بفروش رسد در کشور دوم از پرداخت گمرک و مالیات معمولی

ورود و خروج معاف است و فقط حق میپردازد که آنرا حق ترانزیت گویند

(حق عبور)

تعرفه = صورت قیمت و ارزش متاع یا صورت مالیاتی که بمتاع تعلق میگیرد - مثال :

تعرفه گمرکی Tarif

تک آغاز = بجای (استارت) یعنی محلی که اسبها از آنجا دویدن را شروع میکنند .

(اسب دوانی)

تکاب = نام قسمتی است از آذربایجان که پیشتر (تیکان تپه) یعنی (خارتپه) گفته میشد

تک انجام = بجای (آریوه) Arrivée یعنی محلی که اسبها باید آن نقطه برسند (اسب دوانی)

تک لپه = ذوفلقه Monocotylédone مانند گندم (گ)

تک یاخته = Monocellulaire جانورانی که یک یاخته دارند (ج)

تلخه رود = نام رودی است که از مشرق آذربایجان شرقی از کوهها فرود آمده پس از

گذشتن از شمال شهر تبریز بدریاچه رضائیه میریزد پیشتر (آجی چای)

نامیده میشد

تمبر = قطعه کاغذ کوچک بانقش و علامت و ارزش معینی است که در اداره پست ومانند

آن بکار میرود Timbre

تله زك = نام ایستگاه شماره ۳۶ راه آهن جنوب است که پیشتر (تله زنج) خوانده میشد

تن پیمائی = عمل اندازه گرفتن قسمتهای بدن انسانی. اینکلمه بجای Anthropométrie

اختیار شده است

تنخواه گردان = پولی است که در صندوق اداره و تجارتخانه گذاشته میشود تا در هنگام

لزوم برای خرید چیزهای لازم و فوری بکار رود و آنرا پیشتر (اعتبار

متحرك) می‌نامیدند Fond de roulement

تنبه = Escarpement سرآشینی بسیار تندکوه (ز)

تنبه = جوانه و نطفه Germe (ط)

تندی = بجای سرعت Vitesse پذیرفته شده است (ف)

تندیدن = جوانه زدن Germer (ط)

تنه = ۱ - بجای Fuselage هواپیما پذیرفته شده و آن مانند دوك بسار بزرگی است. چون

قسمت موتور و بالها و اراده از هواپیما برداشته شود قسمت باقی مانده آن

که بدنه اصلی و جای نشستن است تنه نامیده میشود. ۲ - تنه

۲ - بدن Tronc (ه)

تماشاخانه = جائی است که مردم برای تماشا بآن جا میروند — تآتر Théâtre

توان = Puissance قوه در اصطلاح حساب (ح)

توان دوم = مجذور (ح)

توان سوم = مکعب (ح)

توپدار = کشتی کوچکی است که چند توپ دارد و در رودهای بزرگ یا نزدیکی کنار

دریا کار میکند این کلمه بجای Canonnière فرانسه اختیار شده است .

توده شناسی = بجای کلمه خارجی Folklore پذیرفته شده و آن علم عبادات و رسوم

توده مردم و مجموع افسانهها و تصنیف های عوامانه است

تهران = چون پیشتر در نوشتن (طهران) و (تهران) هر دو نوشته میشد فرهنگستان دستور

داده است که تهران با (ت) نوشته شود

تهی (بمعنی وصفی) = خالی (ف)

ته نشست = رسوب Sédiment (ز)

ته نشسته = رسوبی Sédimentaire (ز)

تیر = ۱ - فلش Flèche در هواپیمائی

۲ - سهم (ه)

تیره = طایفه — خانواده Famille در گیاه شناسی و جانور شناسی (گ)

تیره پشت = نام فارسی ستونی از استخوانها است که آنها را ستون فقرات میگفتند و در

حیوانهای استخوان دار یافت میشود
تیکان = بجای (تکانلو) که نام یکی از بخشهای سقر بردستان است پذیرفته شده تیغان
 یا تیکان جمع تیغ است و در زبان کردی به تیغ یا خار تی میگویند و تیکان
 جمع تی میباشد.

تیمارستان = تیمار بمعنی خدمت و غمخواری و محافظت کردن بیمار یا کسی است که
 به بلائی دچار شده باشد فرهنگستان اینکلمه را بجای (دارالمجانین) اختیار
 نموده و آن جائی است که دیوانگان را در آنجا پرستاری و درمان میکنند

تیمارگاه = شعبه‌ای از اداره بهداری شهرداری است که بیماران فقیر را در آن معالجه
 نموده و رایگان دارو میدهند فرهنگستان این کلمه را بجای (پست امدادی) اختیار
 نموده است

تیمچه = (از تیم یعنی سرای بزرگ و چه علامت تصغیر) کوچه و دالان سرپوشیده ایست
 که در کنار آن دکانها و مغازه‌ها ساخته شده فرهنگستان این کلمه را بجای پاساژ
 Passage اختیار نموده.

(ب) ...

(ب) ...

(ج) ...

(ج) ...

...

جاشو = عملۀ کشتی

جاغر = نام یکی از بخشهای سقر (کردستان است) که پیشتر چاغرلو گفته میشده.

جام = Corolle همه برگهای رنگین گل (گ)

جامه گاه = جانی است که در بنگاههای شبانه روزی رخت و جامه در آن نگاه داری

Garde robe میشود

جانشین = قائم مقام (د)

جدا گلبرگان = گشاده جام - منفصل الطاس مانند گل شب بو Dialypétales (گ)

جر = Crevasse تراکهای زمین (ذ)

جزوه دان = پوشه‌هایی که مربوط بیک موضوع است در لفافی از مقوا قرار داده میشود

که آنرا جزوه دان گویند = کارتن Carton

جلدبک = Algue رستی‌هایی که مانند رشته‌های سبز در آب میرویند (گ)

جناغ سینه = نام فارسی استخوانی است که در جلوی سینه واقع شده و بعضی آنرا

(عظم قص) میگویند (پ)

جنبش = حرکت در اصطلاح علمی

جنبش درنگی = بجای حرکت مبطله M. retardé (ف)

جنبش شتابی = بجای حرکت مسرعه M. accéléré (ف)

جنبش شناسی = بجای علم الحركات Cinématique پذیرفته شده است (ف)

جنبش یکسان = بجای حرکت متشابه Mouvement uniforme پذیرفته شده است (ف)

جنس = Genre در اصطلاح علمی

جفت = بجای زوج Couple پذیرفته شده است (ف)

جنگ = نزاع با اسلحه مابین دو ملت یا دو کشور که بزبان فرانسه Guerre گفته میشود.

جنین = Foetus (پ)

جور = بجای - Variété پذیرفته شده است (گ)

جوش = غلیان Ebullition (ف)

جویدن = مضغ کردن Mâcher (ب)

جهانگرد = نام فارسی (سیاح) است

جهانگردی = سیاحت

جهش = فوران Jaillissement (ز)

جهش = فوران

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

جهش = فوران (Jaillissement) (ز)

چ

چاپ = عملی است که بواسطه آن میتوان از روی يك نوشته چند نسخه شبیه بآب تهیه کرد — طبع

چاپخانه = نام فارسی مطبعه و آن محلی است که کتابها را در آن چاپ میکنند

چاربر = ذواربعضلاع Quadrilatère (هـ)

چارگوشه = ذواربعضزوايا Quadrangle (هـ)

چاك نای = مضمار Glotte (پ)

چرخه = دوران Rotation (هـ)

چرك = ریم Pus

چشائی = ذائقه Goût

چشم پزشکی = پزشکی که دردهای چشم را درمان میکند . (کحال)

چك = سندی است که برات کش بدیگری میدهد تا پولی را از شخص سوم یا بانکی دریافت دارد و ممکنست شخص دوم آن سند را بدیگری واگذار کند

(ب) Chèque

چك بسته = چکی است که برروی آن دوخط کشیده اند و فقط بانك دیگری میتواند آن چك را دریافت کند و باشخاص متفرقه پرداخته نمیشود . Chèque barré (ب)

چمین = مدفوع Excrément (پ)

چندی = کمیت Quantité (ح)

چنك = بجای كلاچ Clutch پذیرفته شده و آن دستگاهی است که در موقع حرکت اتومبیل یا هواپیما حرکت را بچرخها انتقال میدهد و بوسیله آن میتوان ارتباط موتور را از چرخ قطع نمود

چوب رست = رستی هائی که برروی چوب میرویند (گ)

چوبی = Ligneux ساخته شده از جنس چوب (گ)

چونی = Qualité (ح)

چین = بجای Pli پذیرفته شده است (ز)

چین افکنده = Pli-dejeté (ز)

چین بادبزنی = Pli en eventail (ز)

چین برگشته = Pli-renversé (ز)

چین خوابیده = Pli-couché (ز)

چین خوردگی = بجای Plissement پذیرفته شده است (ز)

چین راست = Pli-droit (ز)

چین گسیخته = Pli-faille (ز)

چین وارینخته = Pli-deversé (ز)

چینه = طبقه زمین Strate (ز)

چینه شناسی = طبقات الارض Stratigraphie (ز)

ح

حسابدار = کسیکه حسابها را منظم نگاه میدارد — رئیس حسابداری Comptable
حسابداری = ۱ — عمل منظم نگاهداشتن حسابها ۲ — اداره ایست که در وزارتخانها
بهحسابها رسیدگی میکند و سابقاً محاسبات نامیده میشد این کلمه رافرنهنگستان
بجای Comptabilité اختیار نموده است مثال : درس حسابداری در
دبیرستان بازرگانی ـ حسابداری اداره گمرک

حواله کرد = پول یا چیزی که پرداخت آن بدیگری واگذار میشود بجای à l'ordre
فرانسه اختیار شده است — مثال: بحواله کرد شما ده ریال پرداخته شد

۳

در این مقاله به بررسی اهمیت نقش زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی پرداخته شده است. در ابتدا به بررسی وضعیت زنان در ایران و سپس به بررسی راهکارهای بهبود وضعیت آنان پرداخته شده است. در ادامه به بررسی نقش زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی و در نهایت به بررسی راهکارهای بهبود وضعیت آنان پرداخته شده است.

در این مقاله به بررسی اهمیت نقش زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی پرداخته شده است. در ابتدا به بررسی وضعیت زنان در ایران و سپس به بررسی راهکارهای بهبود وضعیت آنان پرداخته شده است. در ادامه به بررسی نقش زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی و در نهایت به بررسی راهکارهای بهبود وضعیت آنان پرداخته شده است.

در این مقاله به بررسی اهمیت نقش زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی پرداخته شده است. در ابتدا به بررسی وضعیت زنان در ایران و سپس به بررسی راهکارهای بهبود وضعیت آنان پرداخته شده است. در ادامه به بررسی نقش زنان در توسعه اقتصادی و اجتماعی و در نهایت به بررسی راهکارهای بهبود وضعیت آنان پرداخته شده است.

خ

- خارا = گرانیت وصوان Granit (ز)
- خارا نما = Granitoïde مانند خارا (ز)
- خارائی = گرانیتی Granitique (ز)
- خاره = بجای صخره پذیرفته شده است Roche (ز)
- خاستگاه = مبدا Origine (ط)
- خامه = Style رشته های باریکی که در بالای تخمدان گیاه است (گ)
- خانه های شش = حبابچه های ریوی Alvéole-pulmonaire (پ)
- خاور = مشرق
- خبرگزاری = اداره ایست که خبرها را بدست آورده و منتشر مینماید
- خدایار = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای آلهیار برگزیده شده
- خدمتگزار = بجای کلمه (مستخدم) پذیرفته شده است - مستخدمین مملکتی را باید خدمتگزاران کشوری گفت
- خدیش = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای خدیجه پذیرفته شده (خدیش کلمه فارسی و بمعنی خانم خانه دار و بانو کده یا کدبانو آمده)
- خرده باج = عوارض متفرقه
- خرده نگاری = میکروگرافی Micrographie (ز)
- خرم شهر = محمره در خوزستان
- خرم کوشک = خزلیه در خوزستان
- خزانه = اداره یا جائی که در آمدهای کشوری در آن جمع شده و هزینه ها از آنجا پرداخت میشود Trésorerie — مثال: خزانه بانک
- خزانه دار = رئیس خزانه Trésorier
- خزه = Mousse و آن رستی هائی است که در جاهای نمناک میروند (گ)
- خسته خانه = جائی است که پیران ناتوان و بیماران درمان ناپذیر و کودکان بی کس را

در آن نگاهداری میکنند Hospice

خسرو آباد = خرغل آباد در خوزستان

خشك نای = حنجره Larynx (پ)

خشنودی = رضایت .

خم = منحنی (ه)

خم آورتا = Crosse de l'aorte قوس ام الشرائین (پ) aortic

خمیدگی = انحناء (ه) (supplément)

خوار بار = خوراك - آنچه میخورند - ارزاق : دایره خوار بار یکی از دایره های شهرداری

است که بکار خوراك مردمان شهر میپردازد unguent

خواسته = این واژه بجای کلمه مدعا به اختیار شده است (د) (supplément)

خواننده = مدعی علیه (د) (supplément)

خواهان = مدعی (د)

خود خوار = Autophage

خود کار = دستگاه و آلتی که بخودی خود کار کند (ف)

خورد = (اسم مصدر از خوردن) در فارسی عمل تغذی را گویند و این کلمه بجای

Nutrition فرانسه اختیار شده است (پ)

خوشه = Grappe (گ)

خیز (در ساختمان) = بلندی طاق (ه)

دادخواست - درخواست (۱)

دادرس - قاضی (۲)

دادرسی - سزاگذاشتن (۳)

دادستان - سرالمرور (۴)

دادستان - بارگاه (۵)

دادگاه - محکمه (۶)

دادگاه استان - محکمه استان (۷)

دادگاه بدوین - محکمه بدوین (۸)

دادگاه شهرستان - محکمه شهرستان (۹)

دادگشتری - داد (۱۰)

دادنامه - درگاه (۱۱)

داد - درگاه (۱۲)

داد - درگاه (۱۳)

داد - درگاه (۱۴)

داد - درگاه (۱۵)

داد - درگاه (۱۶)

داد - درگاه (۱۷)

داد - درگاه (۱۸)

داد - درگاه (۱۹)

داد - درگاه (۲۰)

داد - درگاه (۲۱)

داد - درگاه (۲۲)

داد - درگاه (۲۳)

داد - درگاه (۲۴)

داد - درگاه (۲۵)



-
- دادخواست = عرض حال . (د)
- دادرس = قاضی (د)
- دادرسی = محاکمه (د)
- دادستان = مدعی العموم (د)
- دادسرا = پارکه (د)
- دادگاه = محکمه (د)
- دادگاه استان = محکمه استیناف (د)
- دادگاه بخش = محکمه صلح (د)
- دادگاه شهرستان = محکمه بدایت (د)
- دادگستری = عدلیه (د)
- دادنامه = ورقه حکمیه (د)
- داده = پول پاسندی که بپانکی داده میشود تا بحساب پرداختی برسد این کلمه بجای Remise اختیار شده است — مثال : داده شما به بانک دره مهرماه صد ریال است .
- دادیار = وکیل عمومی (د)
- دارائی = (۱) آنچه از خواسته و کالا متعلق یکی باشد — در حسابداری سرمایه دارای دو قسمت است قسمتی از آن بحساب دارائی است که بزبان فرانسه اکتیف Actif نامیده میشود حساب مقابل آن بدهی و اختلاف این دو حساب سرمایه اصلی تجارتخانه است
- ۲ = مالیه
- دارو = Médicament (پ)
- داروخانه = Pharmacie (پ)
- داروساز = Pharmacien (پ)
- داروشناس = ادویه شناس Pharmacologiste (پ)
- داروشناسی = ادویه شناسی Pharmacologie (پ)

دارو فروش = دوافروش (پ)

دازه = نام یکی از آبادیهای گرگان است که بیشتر آنرا (داز) میگفتند .

دامپزشك = کسی است که چارپایان بیمار اهلی را درمان میکند چه دام در فارسی بمعنی

جانور اهلی میباشد و دامیار صیاد را گویند (بیطار)

دانش جو = شاگردی که در آموزشگاههای عالی تحصیل میکند و آن نظیر (طلبه) عربی و

(اتودیان Etudiant) فرانسه است .

دانشنامه = گواهی نامه دانشکدهها

داور = حکم (د)

داوری = حکمیت (د)

دبیر = کارمند سفارتخانه که مانند وزیر مختار و سفیر کبیر دارای مصونیت سیاسی است

و در غیاب آنها میتواند کاردار (شارژدافر) بشود و بیشتر نایب سفارت گفته میشود

Secrétaire

دبیرخانه = دبیر بمعنی نویسنده و دبیرخانه دفتری است که دبیران و نویسندگان ادارهای

در آن بکارهای نوشتنی میردازند سابقاً آنرا دارالانشاء یا سکر تار یا

Secrétariat میگفتند

دچاری = ابتلاء Affection (پ)

درازا = طول — Longueur (ه)

درآمد = عایدات — آنچه به کسی عاید میشود Revenu

دربند = کوچه های پهن و بسیار کوتاه که در آنها بسته میشود

درخواست = خواستن چیزی — نوشته ای که در آن چیزی خواسته یا پیشنهاد می شود

Demande

درست = صحیح — عددیکه خرده ندارد Entier (ح)

درشت خوار = Macrophage (پ)

درصد = نرخ سودی که بهر صد ریال سرمایه بسته میشود Pourcent — مثال: سرمایه

شما چند در صد سود میدهد

درمان = طریق علاج Remède (پ)

درمان پذیر = Curable (ب)

درماندگی = حال تاجری که نمیتواند وام خود را بپردازد . سابقاً توقف گفته میشد .
فرهنگستان این کلمه را بجای Faillite اختیار نموده است

درمان شناس = متخصص در اصول تداوی Thérapeute (پ)

درمان شناسی = اصول تداوی Théapeutique (پ)

درمانگاه = کلینیک بمعنی مطب در بیمارستان Clinique (قسمتی از بیمارستان که دارای

تخت خواب است و یک سرپزشک آنرا اداره میکند (پ)

درودگر = کسیکه اسباب و آلاتی از چوب میسازد و بربری (نجار) گویند

درون شاهه دل = غشاء درونی قلب Endocard (پ)

درونی = داخلی Intérieur (پ)

دریائیان = بحریان

دریابان = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریادار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریاسالار = (رجوع به نیروی دریائی شود)

دریافت = وصول و Réception — مثال : از دریافت نامه شما خورسند شدم —

دریافت پول برات را بشما آگهی میدهم

دریافتی = آنچه تاجر از دیگران میگیرد و بحساب خود میرسد Recette — مثال :

دریافتی امروز ما پانصد ریال است

دریائی = بحری

دریانورد = بحر پیم

دریچه دولختی = یکی از دریچه های دل Valvule - mitrale (پ)

دریچه سه لختی = یکی از دریچه های دل Valvule tricuspid (پ)

دریچه سینی = یکی از دریچه های دل Valvule sigmoïde (پ)

دریچه نای = دریچه مکی Epiglott (پ)

دژپیه = غده Ganglion (پ)

دستگاه = جهاز Appareil (پ)

دستگاه جنبش = Appareil locomoteur جهاز محرکه

دستگاه رویش = Appareil végétatif جهاز نامیه

دستگیر کردن = Arrestation توقف شخص (د)

دستگیری = پیش از این (تعاون بلدی) گفته میشد و آن اداره ایست از شهرداری که به بیماران و رنجوران ینوا همراهی میکند

دست مزد = مزدی که برای کار به کسی دهند بعرری اجرت و حق الزحمه گویند

دست و رز = از دست و ورز کسی که کارهای دستی میکند

دست و رزی = پیشه نمودن کارهایی که بادست انجام داده میشود

دستور = جواز در اصطلاح پزشکی Prescription

دستور خوراك = رژیم غذایی Régime alimentaire

دستور خوراك بیمار = رژیم بیماری Régime de malade

دسته = (نیروی دریائی) این کلمه بجای Section اختیار شده و آن دوکشتی جنگی است که بفرماندهی یکفر هستند نظیر (هنگ) در ارتش

دستیار — معاون — یاری کننده — شاگرد — زیردست = این کلمه ها بجای معاون فنی اختیار شده

دشت میشان = نام قدیمی محلی است در خوزستان که طایفه های بنی طرف در آن مسکن داشته اند

دشت میمنه = نام جدید حاجی لر یکی از بخشهای گرگان

دغل = ۱ - عمل تغییر دادن متاعی برای گمراه کردن خریدار Falsification

۲ - کسیکه چیزی را برای گمراهی خریدار تغییر میدهد

دفتر = ۱ - کتاب و مجموع ورقهائی که دیران مینویسند

۲ - جائیکه دیران در آنجا بکار های دفتر نویسی میپردازند کلمه خارجی آن

کابینه و بورو است — مثال: دفتر وزارتی — دفتر پست

دفتر چه = دفتر کوچک Carnet

دفتر دار = کسیکه دفترهای حساب را بدستور حسابداری مینویسد Teneur de livres

دفتر داری = عمل نگاهداشتن و نوشتن دفترهای حساب بموجب دستورهای حسابداری

Tenue de livres

دفتر رسید = نامه هائیکه از ادارهها باید برای اشخاص فرستاده شود در دفتری ثبت شده

وهنگام تحویل آن نامهها امضائی از گیرنده پاکت گرفته میشود این دفتر را پیشتر

دفتر ارسال مراسلات مینامیدند و اکنون دفتر رسید نامیده میشود

دفتر نماینده = دفترست که در ادارهها خلاصه نامههای رسیده و فرستاده را در آن

مینویسند پیشتر اندیکاتور گفته میشد Indicateur

دکتر = از کلمه فرانسه Docteur - کسیکه بالاترین رتبه علمی را از دانشگاه میگیرد

دگر دیسی = بجای Métamorphique پذیرفته شده (ز)

دگر دیسی = بجای Metamorphose پذیرفته شده است (ز)

دلال = کسی که با دریافت حق معینی واسطه ما بین خریدار و فروشنده میشود

Courtier (ب)

دلالی = عمل دلال Courtage

دنده = استخوانهای پهلو - ضلع (پ)

دور = بجای عصر پذیرفته شده است Epoque (ز)

دوران = بجای عهد پذیرفته شده است Ere (ز)

دورگ = ذو جنبین Hybride (ز)

دوره = بجای Période پذیرفته شده است (ز)

دورهٔ نهفتگی = دورهٔ کمون Période d'incubation (پ)

دوری = بعد Eloignement (ه)

دو کرانه = طرفین تناسب Deux extrêmes (ح)

دوفلزی = قرار دادن واحد پول بر اساس دوفلز یعنی طلا و نقره Bimétallisme (ب)

دولپه = گیاه ذو قلقتین . Dicotylédone مانند لوبیا (گ)

دومیان = وسطین Deux moyenne (ح)

دهدار = نام کسی است که کارهای يك دهستان را اداره میکند

دهدهی = اعشاری Décimal (ح)

دهستان = در تقسیمات کشوری هر بخش بچندین دهستان تقسیم میشود

دهگان = عشرات (ح)

دهلیز = Oreillette از یکی دوخانه بالائی دل (پ)

دهه = عشره (ح)

دید = Vision (پ)

دیداری = چیزیکه در هنگام دیدن باید انجام گیرد = سند دیداری سندی است که در

هنگام دیدن باید پول آن پرداخته شود (عندالرویه) à due

دیدگاه = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که بیشتر رباط (گوزلك) نامیده میشود

دیر فرست = تلگرافهایی هستند که پس از تلگرافهای فوری در موقعیکه سیمهای

تلگراف آزادند مخابره میشود و بیشتر دیره گفته میشود (Différé)

دیر کرد = عمل عقب افتادن — تأخیر — بجای Retard اختیار شده است — مثال :

چك شما هفت روز دیر کرد دارد یعنی هفت روز از هنگام دریافت آن

گذشته است

دیرین شناسی = بجای پالتوئولوژی Paléontologie پذیرفته شده است (ز)

دیرینگی = این کلمه بجای سابقه خدمت پذیرفته شده

مثلا بجای (چند سال سابقه خدمت دارد) گفته خواهد شد (چندسال دیرینگی

دارد) (رجوع به پیشینه شود)

دیزه = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای (دیزج خلیل) پذیرفته

شده (دیزه تلفظ درست و معمول دیزج است و مردم محل هم دیزه میگویند)

دیوان دادرسی کشور = بجای دیوان عالی تمیز پذیرفته شده است (د)



- راستا = امتداد — جهت — Direction (ف)
- راست گوشه = مربع مستطیل Rectangle (ه)
- راسته = ۱ - بجای Ordre پذیرفته شده است (گ)
- ۲ - مستقیم Directe (ح) (ه)
- رای = فارسی (رای) عربی است (د)
- راه = فارسی (طریق) است بجای (وزارت طرق) وزارت راه گفته میشود .
- راهنمایی و رانندگی = سابقاً (شعبه تامين وسایل عبور و مرور وسایط نقلیه) نامیده میشد که یکی از قسمتهای اداره شهربانی است
- رایزن = کارمند است که از دیپلوم (ناایب اول) سفارت يك پایه بالاتر و از وزیر مختار يك پایه پائین تر است بیشتر مستشار سفارت گفته میشود .
- رایزنی = مشاوره
- ربایش = بجای جذب پذیرفته شده است Attraction (ف)
- رخ = خط هائی است بر روی سنگها که چون ضربه ای بسنگ رسد از آن خط ها میشکنند
- Entaille (ز)
- رخساره = وضع عمومی آشکوبها Facies (ز)
- رده = بجای طبقه پذیرفته شده است Classe (گ)
- رده بندی = بجای طبقه بندی پذیرفته شده است Classification (گ)
- رزم = یعنی مخاصمه در میان دو گروه ارتش یا دو گروه از مردم که بزبان فرانسه Combat میگویند .
- رزم ناو = (مرکب از رزم و ناو) بجای Croiseur فرانسه اختیار شده و آن کشتی تندروی است که مواظب حرکت کشتی های دشمن است و ناگهان بر کشتیهای جنگی یا تجارتی دشمن حمله میکند و ممکن است از اقامتگاه دائمی خود بسیار دور رود

رژه = بجای کلمه فرانسه دفیله Défilé اختیار شده

رژه رفتن = دفیله رفتن

رستنی = نبات — Végétal (گ)

رستنی‌ها = نباتات — Végétaux (گ)

رسته = دکانهای بازار که در يك صف واقع است فرهنگستان مقرر داشته است که این

کلمه بجای صنف بکار رود — مثال: رسته آهنگران — رسته کفش دوزان

رستی = ترابی — Argileuse (ز)

رسدبان = پایه و ر شهربانی نظیر ستوان ارتش (رجوع بشهربانی شود)

رسید = نوشته‌ای که رسیدن و دریافت کردن چیزی را معلوم میکند Récépissé بجای

قبض رسید انتخاب شده است.

رسیدگی = کلمه فارسی (تحقیق) است بجای آنکه بگویند تحقیقات بعمل آمد باید گفته

شود (رسیدگی شد)

رسیدگی = بجای Vérification اختیار شده — رسیدن — رسیدگی کردن فعل آن

است = مثال: حساب فلان را رسیدگی کنید — چون حساب فلان را

رسیدند هزار ریال کم بود داشت

رسیدگی فرجامی = رسیدگی تمیزی (د)

رسیدگی نخستین = رسیدگی بدایت (د)

رسیده = وارد — نامه‌هایی که برسد — مثال: نامه‌های رسیده بجای مراسلات وارده

رشته = لیف — Filament (ط)

رفت‌گر = کسیکه بکار رفتن کوچه‌ها میپردازد (مأمور تنظیف)

رفت وروب = عمل پاک کردن - درشهرداری نام دایره ایست که بکار رفتن و صاف

کردن کوچه‌ها و خیابانها میپردازد . (دایره تنظیف و تسطیح)

رگ‌شناسی = معرفة العروق (پ)

رگه = Filon (ز)

رهبش = Effondrement عمل خراب شدن (ز)

رمیدن = Effondrer روی هم خراب شدن (ز)

رنگین کمان = قوس و قزح (ف)

روادید = عبارت و امضائی است که نوشته‌ای را دارای اعتبار میسازد مانند (روادید

کنسول روی گذرنامه‌ها) این واژه بجای ویزا Visa برگزیده شده است

روانامه = فرمانی است که رئیس کشوری به کنسولهای خارجی میدهد و آنها را بانجام دادن

مأموریت خود مجاز مینماید . فرهنگستان این واژه را بجای اگره کوتاه

Exequatur برگزیده است .

رو = وجه Face (ه)

رو = کاغذ دوطرف دارد طرفیکه نوشته سند بر آنست رو Recto و مقابل آن (پشت) است

که بعربی ظهر و بفرانسه Verso میگویند .

رودك = نام ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن جنوب است که پیشتر (حشمت آباد) نامیده

میشد بواسطه آنکه رود کوچکی از آن میگذرد و در هشت کیلومتری ایستگاه

دورود واقع شده است رودك نامیده شد

روده‌بند = Mésentère (پ)

روزگار = بجای — âge پذیرفته شده است (ز)

روزنامه = دفتري که خرید و فروش روزانه را در آن مینویسند Journal (ب)

رِوش = اسم مصدر از رفتن — در فرهنگها بمعنی رفتار و طرز است — این کلمه بجای

Allure در هواپیمائی پذیرفته شده است که پیشتر (مشی هواپیمائی) گفته میشد

۲ = طریقه méthode

رَوَند = مشی‌کار Allure (ف)

روشنائی = Eclaircement (ف)

روشنی = ضياء Clarté (ف)

رونوشت = نوشته‌ایکه از روی نوشته دیگر مینویسند Copie

رونوِیسی = ۱ — بجای کلمه (ثبات) پذیرفته شده است ۲ — کسیکه از روی نوشته ای

نوشته دیگر مینویسد Copiste

رویان = Embryon (دوره اول رشد تخم را در رحم مادر قبل از سه ماه رویان

نامند) (پ)

رویان‌شناسی = Embryologie (پ)

- روی هم = مجموع (ح)
- رویه = سطح Surface (ه)
- ریزبین = میکروسکپ Microscope (ف)
- ریزخوار = Microphage (پ)
- ریزحساب = صورت جزء حساب Décompte
- ریزدانه = بجای — Microlithique پذیرفته شده است (ز)
- ریشه داران = بجای — Thallophtes پذیرفته شده است (گ)
- ریشه = جذر (ح)
- ریشه پائیان = تک یاخته هائی که دارای ریشه های بسیارند Rhizopodes (ط)
- ریشه سوم = کعب (ح)
- ریشگی = رادیکال (ح)
- ریک = شن درشت Caillou (ز)

ز = ژ

- زاد** = Natalité (پ) موالید
- زال** = نام یکی از ایستگاههای راه آهن آذربایجان است که بجای (قراگز) پذیرفته شده .
زال دهی است نزدیک ایستگاه قراگز و بمناسبت نزدیکی بآن این نام برگزیده شده است
- زایا** = Générateur (ف) مولد
- زایچه** = ورقه ولادت و آن ورقه ایست که در هنگام ولادت کودک نوشته میشود و اداره آمار از روی آن ورقه شناسنامه تهیه میکند — بکار بردن زایچه بجای متولد صحیح نیست
- زایشگاه** = محلی است در اداره شهرداری که برای زائیدن زنان آماده شده است
- زایمان** = وضع حمل Accouchement (پ)
- زبانك** = برگ بسیار باریك و كوچك Ligule (گ)
- زبانہ** = برگ باریك و دراز Languette (گ)
- زبانى** = شفاهی (شفاهی در زبان عربی باین معنی نیست)
- زبرین** = فوقانی Supérieur (پ)
- زدن** = ضرب کردن (ح)
- زرادخانه** = مکانیست که در آن اسلحه و مهمات را نگاهداری می نمایند و فرهنگستان این واژه را بجای قورخانه و (ذخایر و مهمات ارتش) برگزیده است .
- زر** = طلا
- زرداب** = صفرا Bile (پ)
- زردپی** = نام فارسی رباط یعنی رشته های زردی است که دو استخوان را بهم متصل میکند و بفرانسه Tendon گویند
- زره دار** = (مرکب از زره و دار مخفف دارنده) کشتی است که از صفحه های محکم آهنی پوشیده شده و گلوله های دشمن بدان اثری نمیکند — بفرانسه آنرا Cuirassé می گویند .

زربینه بالا = از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای آلتون علیا برگزیده شده —
(آلتون در ترکی بمعنی طلا است)

زربینه پائین = یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای آلتون سفلی برگزیده شده
زربینه رود = نام رودی است که از کوه های کردستان فرو د آمده بدریاچه رضائیه
میریزد و پیشتر از این (جغتوچای) گفته میشد

زفره = Mandibule ضمیمه کوچکی که در دهان جانوران و حشرات است (ج)
زفر = پوزه — Guele (پ)

زمین پیما = پیمودن بمعنی اندازه گرفتن و زمین پیمای اندازه گیرنده زمین است — مساح
زمین شناسی = بجای معرفه الارض پذیرفته شده است Géologie
زندان = جائیکه محکومین و بزهکاران را در آن نگاه میدارند (محبس)

زندان بان = مستحفظ زندان

زندانی = کسیکه دز زندان نگاهداشته شده — مجبوس — کلمه فرانسوی نظیر آن

Prisonnier است که در آن زبان دو معنی دارد یکی کسیکه در زندان است و

دیگر کسیکه در جنگ گرفتار میشود و بربری او را (اسیر) میگویند — زندانی

را فرهنگستان فقط برای معنی اول اختیار کرده و اگر در معنی دوم بکار رود

غلط است چنانکه پس از تصویب این کلمه مترجمهای روزنامه ها هرگاه کلمه

Prisonnier دیده اند به زندانی ترجمه کرده اند مثلاً نوشته اند (سربازان دولتی

پانصد تن زندانی گرفتند) در صورتیکه باید بنویسند (پانصد تن را اسیر کردند)

یا (پانصد تن را دستگیر کردند)

زندگی نهانی = حیات خفی Vie latente (ط)

زندگانی = حیات Vie (پ)

زنده = حی Vivant (پ)

زنگیان = از آبادیهای شهرستان گرگان و پیشتر آنرا زنگی محله مینامیدند

زه = وتر Corde (ه)

زهदान = رحم Uterus (پ)

زهر = سم Poisson (استریکنین يك جور زهریست) (پ)

زهر آبه = توکسین Toxine (هرمیکرب زهرا به دارد) (پ)

زهر شناسی = سم شناسی Toxicologie (پ)

زهره = کیسه صفرا Vésicule biliaire (پ)

زیار = از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر آنرا زیارت مینامیدند (بمناسبت آل زیار که در گرگان حکومت داشته اند)

زیان = نقصان و ضرر Perte

زیر خان = رجوع شود بیالارو

زیر دریائی = (از زیر و دریائی) آنچه در زیر آب دریا است - کشتی کوچک جنگی است

که میتواند در زیر آب حرکت بکند و در زیر کشتیهای دشمن اژدر بگذارد

این کلمه را فرهنگستان بجای Sous-marin اختیار نموده - تحت البحر

زیننه = درجه Degré (ف)

زیننه بندی = مدرج ساختن Graduation (ف)

زیرین = تحتانی Inférieur (پ)

ژرفا = عمق Profondeur (ه)

ژرفی = Bathyal مربوط به قسمتهای گود دریا (ز)

س

ساختگی = فارسی (مجمول) است - بجای (سند معمول) باید گفت (سند ساختگی)
 ساختمان = معماری (ش)
 سازش = ۱ - آکرد accord (اصطلاح وزارت امور خارجه)
 = ۲ - بجای (صلح) در اصطلاحات دادگستری پذیرفته شده است . (د)
 سازمان = این کلمه بجای (تشکیلات) که بزبانهای بیگانه Organisation میگویند پذیرفته شده است .

ساز و برك = آنچه سرباز از لباس و وسایل و آلات دیگر داده میشود Equipement
 سازه = عامل - در فرانسه Facteur میگویند ۱۲ یعنی ۴ × ۳ دارای دوسازان ۳ و ۴ است (ح)
 سالمندان = اکابر
 سالواره = قسطالسنین (ح)

سبزده = از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که بیشتر قطانجق نامیده میشود .
 سبزکوه = این محل در درهستان ژاورد کردستان واقع است و بیشتر آنرا کره شی مینامیدند
 سپارنده = کسیکه می سپارد (ودیعه دهنده) Dépositant
 سپردن = گذاشتن چیزی در جایی تا مدت معینی Déposer (ودیعه)

سپرده = چیزیکه در جایی گذاشته شده Dépôt
 سپیدرگ = وعاء لنفاوی Veine lymphatique
 ستام = هر چیزی که از چرم و نظایر آن برای یراق و زین اسب - کار برند این کلمه
 بجای Harnachement پذیرفته شده است

ستبر ۱ = ضخامت Epaisseur (ه)
 سترون = عقیم - نازا Stérile (ب)
 سترون کردن = عقیم کردن Stériliser (ب)
 سترون کننده = عقیم کننده Stérilisateur (ب)

سترونی = Stérilité (پ) عقم

ستون = علاوه بر معنی معروف بجای کلمه Mât در هوا پیما پذیرفته شده است. در کشتی ها آنرا دکل میگویند ولی در هواپیماها ستون ماندی است که سیمهای مهار های هواپیما و بالها بآن وصل میشوند

ستیف = بالای کوه Crête (ز)

سنختران = کسیکه سخن رانی مینماید (کنفرانس دهنده)

سنخترانی = بجای کنفرانس پذیرفته شده و آن خطابهائی است که از طرف یکنفر برای گروهی گفته میشود بجای کنفرانسی که بمعنی مجمع علمی است انجمن بکار خواهد رفت مثلاً بجای مجلس کنفرانس مجلس سنخترانی و بجای کنفرانس نه دولت انجمن نه دولت گفته خواهد شد

سدگان = مات (ح)

سده = مائه (ح)

سر آبیار = کسی است که چند آبیار زیر دست او هستند

سر بهر = پایور شهربانی — نظیر سروان ارتش (رجوع بشهربانی شود)

سر پاس = پایور شهربانی — نظیر سرتپ ارتش (رجوع بشهربانی شود)

سر پاسبان = پایور شهربانی مانند گروهبان ارتش (رجوع بشهربانی شود)

سرپزشک = رئیس سرویس بیمارستان Chef de service

سر چشمه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای باش بولاق پذیرفته شده است

سرخرگ = شریان Artère (پ)

سرخیای = مری Pharynx (پ)

سرداور = حکم مشترك (د)

سر رسید = هنگام پرداخت پول سند - موعد - Echéance

سر رسیدنامه = دفتری است که سر رسید سندها را معین کند Echéancier

سر کلانتری = اداره ایست در شهربانی برای نگاهداری انتظام عمومی که سابقاً آنرا (اداره پلیس) میگفتند

سرکنسول = ژنرال قنصل

سرلاد = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است که پیشتر سلاخ نامیده میشد .

سرمایه = فرهنگستان این کلمه را بجای Capital فرانسه اختیار نموده تمام متاع یا پولی

است که برای بازرگانی گذاشته میشود

سرمایه‌دار = کسیکه دارای سرمایه زیاد است Capitaliste

سرنوی = سرجوخه دریائی (رجوع به نیروی دریائی شود)

سرو = شاخ و میله درازی که بر روی سر حشرات است Antenne des insectes (ج)

سرونک = سروی کوچک Antennule (ج)

سفته = سندی است که بواسطه آن یک نفر از شخص دیگری در خواست میکند که پول را

بشخص سوم بپردازد (فته طلب) Lettre de change

سفته بازی = خرید و فروش سندهای تجاری و ورق های بهادر بقصد استفاده زیاد

و بکار بردن وسایلی که دارندگان سند ها را فریب دهد که ارزاتر از

قیمت حقیقی بفروشد Agiotage (ب)

سفید تپه = نام یکی از آبادیهای کردستان است که پیشتر آنرا آق تپه میگفتند (ترجمه ترکی)

سفیدرود = نام رود بزرگی است که از کردستان سرچشمه گرفته پس از گذشتن از جنوب

آذربایجان از دره رود بارو اتصال بشاهرود بدریای مازندران میریزد سابقاً

قسمت بالای آنرا پیش از رسیدن بشاهرود (قزل اوزن) مینامیدند - فرهنگستان

دستور داده است که تمام رود را سفید رود بنامند

سفید گنبد = نام یکی از بندرهای دریاچه رضائیه است که پیشتر آق گنبد نامیده میشد .

(ترجمه از ترکی)

سلمان کند = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بمناسبت نام سلمان فارسی

بجای سلیمان کندی برگزیده شد

سماق ده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که پیشتر سماق او نامیده میشد .

سماک = بجای سنگ سماق پذیرفته شده است Porphyre (ز)

سماک نما = بجای — Porphyroïde پذیرفته شده است (ز)

سمداران = Ongulés جانورانی که دارای سم هستند (ج)

سنبله = Epi (گ)

سینجاقک = سینجاق کوچکی است که در سوراخهای سر پیچها قرار می دهند تا در هنگام

حرکت مهره های آنها باز نشود و نیفتد پیشتر آنرا (اشپیل) میگویند که تغییر

شکل یافته کلمه آلمانی Splint است

سند = ۱ - نوشته ای است که مطلبی را ثابت میکند Acte ۲ - (بانک) نوشته ای است که

وام یا طلبی را معین مینماید Effet **مثال**: چک سند تجارتی است - سند خرید

خانه من پیش شماست

سنگ ۱ - = بجای حجر پذیرفته شده است Pierre (ز)

۲ - = بجای وزنه پذیرفته شده است Poids (ف)

سنگ تراش = کسی که سنگ می تراشد - حجار

سنگ شناسی = بجای علم الاحجار و معرفه الاحجار پذیرفته شده است Petrographie (ز)

سنگواره = بجای مستحاط پذیرفته شده است fossile (ز)

سنگ و اندازه و نرخ = بجای (اوزان و مقیاسها و نرخ) اختیار شده و در شهرداری

شعبه ای بدین نام است

سنگینی = بجای وزن و ثقل پذیرفته شده است Poids-Pesanteur (ف)

سنگ ماسه = Grès (ز)

سو = بجای جهت پذیرفته شده است Sens (ف)

سوخت = قابل احتراق (ف)

سوخت آما = بجای Carburateur پذیرفته شده و آنچه یزی است که سوخت ماشین

را با هوا آمیخته و برای سوختن آماده مینماید آما اسم فاعل از آمودن

است بمعنی پر کردن و در هم ساختن پس (سوخت آما) یعنی مخلوط

کننده سوخت

سوخت پاش = بجای Gicleur در هواپیما پذیرفته شده و آن قسمتی است که نفت یا بنزین

را در ماشین هواپیما پراکنده میکند تا بتواند با هوا مخلوط شود

سود = منفعت حاصل از بازرگانی - **مثال**: سودمن از این خرید دویست ریال است

فرانسه معادل آن Bénéfice, profit و واژه مقابل آن زیان است

سود ناویژه = نفع غیر خالص

سود ویژه = نفع خالص

- سودوزیان = نفع و ضرر
- سوزا = بجای قابل احتراق و سوختنی پذیرفته شده است Combustible (ذ)
- سوزائی = قابلیت احتراق (ف)
- سوزان = محترق Brulant (ف)
- سوزاننده = محرق Comburant (ف)
- سوزآور = محرق Caustique (ف)
- سوزآوری = احراق Causticité (ف)
- سوزن زدن = زرق Pique (پ)
- سوسن گرد = نام قدیمی شهر بست در خوزستان که مدتی بنام خفاجیه خوانده شده و فرهنگستان همان نام قدیمی را از نو برای همان شهر اختیار کرد پیشتر این شهر بواسطه پارچه های سوزن زده خود مشهور بود
- سویه (در میکربها) = میکربی که میکربهای دیگر از آن پدید آمده باشند souche (پ)
- سه بر = سه ضلعی Trilatère (ه)
- سه گوشه = مثلث Triangle (ه)
- سیاهاب = نام رودی است در گرگان که بدریای مازندران میریزد و پیشتر آنرا (قره سو) میگفتند — ایستگاه شماره ۲ راه آهن شمال نیز به همین نام است
- سیاهپایه = یکی از آبادیهای بخش کردستان و پیشتر قره غایه نامیده میشد (ترجمه ترکی)
- سیاهچر = نام یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان — و پیشتر آنرا قره چر مینامیدند
- سیاهچمن = نام فارسی قراچمن است که رودی به همین اسم از آن گذشته بسفید رود می ریزد
- سیاهدشت = یکی از آبادیهای بخش سقز کردستان و بجای قره غان اختیار شده
- سیاهرگ = ورید Veine
- سیاهگل = از آبادیهای کردستان است که پیشتر قره گل نامیده میشد
- سیاه گندم = نام یکی از آبادیهای کردستان و بجای قره بغده پذیرفته شده است (ترجمه ترکی)
- سیاه ناو — نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) که پیشتر قره ناو نامیده میشد (ترجمه ترکی)

سیاهه = صورت ریز جنسهای خریدده شده یا پولهای پرداختی یادریافتی که از طرف خریدار

یا فروشنده تهیه میشود - صورت حساب Facture

سینخک = بمعنی سینخ کوچک است این کلمه بجای Béquille در هواپیما پذیرفته شده و

آن چیزی است مانند سینخ کوچکی که در دنباله هواپیماست و در هنگام

نشستن اندکی در خاک فرو رفته از حرکت جلوگیری میکند

سیلیسی = بجای Siliceuse پذیرفته شده است (ز)

سیمین دشت = نام ایستگاه شماره (۲۴) راه آهن شمال است که پیشتر حسن آباد

نامیده میشد. بواسطه مجاورت با کویر و ایستگاه شماره ۲۳ که موسوم به زرین-

دشت است سیمین دشت گفته شده است

سیمین رود = رودیست که از جنوب بدریاچه رضائیه میریزد - پیشتر آنرا (طلائو -

چای) میگفتند

سینه = صدر Thorax-Poitaine

سسه چشمه = قراغینی (در آذربایجان غربی نزدیک ماکو)

ش

- شاخه = بجای شعبه پذیرفته شده است Embrenchement (گ)
- شادباش = تبریک
- شادگان = نام قدیمی شهر است در خوزستان که مدتی آنرا فلاحیه میخواندند و فرهنگستان همان نام قدیمی را برای همان شهر اختیار نمود
- شازند = نام ایستگاه شماره (۲۱) راه آهن جنوب است که پیشتر (ادریس آباد) گفته میشد و بمناسبت نزدیکی بکوه شازند بدین نام خوانده شد
- شامه = پوسته نازک Membrane (ط) (پ)
- شامه شش = غشاء جنب Plèvre (پ)
- شاهین دژ = نام شهری است در جنوب دریاچه رضائیه که پیشتر آنرا صاین قلعه میگفتند
- شتاب = بجای Accélération پذیرفته شده است (ف)
- شتاب نما = بجای Hodographe پذیرفته شده است (ف)
- ششخانه = احجار ساقطه - سنگهایی که در آسمان پراکنده اند و گاهی برخی از آنها بر زمین میافتند . بفرانسه météorité یا bolide نامیده میشوند (ز)
- شفاخانه = اداره ایست که به بهداشت شاگردان آموزشگاهها رسیدگی کرده و بیماران را درمان میکند پیشتر (پست صحنی امدادی مدارس) گفته میشد
- شکاف = تراك سنگ Fente (ز)
- شکست = ۱ - گسیختگی سنگ ها و جدا شدن آنها Cassure (ز)
- ۲ - انکسار Refraction (ف)
- شکستن = نقض (د)
- شکم پایان = حیوانات بطنی رجلی Gastropodes (ج)
- شکمه = بطن - یکی ازدو خانه زیرین دل Ventricule (پ)
- شماره = نمره

شمش = قطعه فلزی که هنوز چیزی با آن ساخته نشده و معمولاً بشکل میله دراز یا مکعب است
Lingot

شناسنامه = ورقه‌ایست که از اداره آمار و ثبت احوال به‌ر شخص داده میشود و از روی آن ورقه آن کس را میشناسند. (ورقه هویت)

شن = ریک ریز Gravier (ن)

شنوائی = سامعه Ouie

شوشه = منشور Prisme (ه)

شه بنحش = نام طایفه‌ایست که در منطقه مکران سکنی دارند و پیشتر اسمعیل زائسی گفته میشد.

شهپر = پرهای بزرگ مرغان را گویند. این کلمه بجای Aileron در هواپیما پذیرفته شده و آن قسمتی از بالهای هواپیماست که تغییر جهت و امتداد حرکت بتوسط آن انجام میگردد و کار شهپر را در پرندگان انجام میدهد

شهر = آبادی بزرگ که دارای خانه‌ها و عمارتها و خیابانها و کوچه‌ها و میدانها و جمعیت بسیار است (عربی بلد)

شهربانی = اداره‌ایست که در کشورها بحفظ انتظام عمومی میپردازد فرهنگستان این کلمه را بجای (نظمیه) اختیار نموده است. پایوران شهربانی از اینقرارند.

پاسبان = آژان

سرپاسبان سه = گروهبان سه

سرپاسبان دو = گروهبان دو

سرپاسبان یک = گروهبان یک

رسدبان سه = ستوان سه

رسدبان دو = ستوان دو

رسدبان یک = ستوان یک

سر بهر = سروان

یاور = سرگرد

پاسیار دو = سرهنگ دو

پاسیار = سرهنگ

سرپاس = سرتیب

- شهردار = رئیس شهرداری (رئیس بلديه)
- شهرداری = اداره‌ایست که در شهرها بکار ساختمانها و پاکیزگی کوچه‌ها و خیابانها و کارهای دیگر رسیدگی میکند (بلديه)
- شهرری = حضرت عبدالعظیم
- شهرستان = کشور ایران به ۴۹ قسمت تقسیم شده که هر يك از آنها را (شهرستان) می نامند .
- شهریار = نام ایستگاه شماره ۴ راه آهن جنوب است که پیشتر (رباط کریم) نامیده میشد این نقطه بمناسبت اینکه مرکز شهریار است بدین نام خوانده شد
- شهنواز = نام طایفه‌ایست که در منطقه مکران سکنی دارند و پیشتر یار احمد زائی گفته میشد .
- شیرخوارگاه = جایی است که از طرف شهرداری کودکان شیرخوار را در آن نگاهداری میکنند - دارالرضاعه
- شیره پرورده = شیره ای که در برگها پالایش یافته و بقسمتهای گیاه میرود
- Sève élaborée (گک)
- شیره خام = شیره‌ای که در گیاه از ریشه بساقه میرود Sève brute (گک)
- شیشه‌ای = بجای زجاجی پذیرفته شده است Vitreuse (ز)

ص

صرف = اختلاف مابین بهای واقعی پول و قیمتی که در بازار خرید و فروش میشود

(ب) Agio

صندوق = جمعۀ چوبی یا فلزی برای نگاهداشتن یا بردن کالا از جائی بجای دیگر — در

اصطلاح بانک محلی که پولهای پرداختی را بدیگران داده پولهای دریافتی را

میگیرد Caisse

صندوقدار = کسیکه در اداره‌ها و در بانکها پول را دریافت یا پرداخت مینماید Caissier

ط

طلبکار = کسیکه پول یا کالائی از دیگری باید باو برسد Créancier

ع - خ

عدسك = بر جستگی های کوچک مانند عدس که بر روی ساقه گیاهان است

Lenticelle (گ)

غده = غده مترشح مانند غده های بزاقی Glande (پ)

غلت = گردش جسم در روی جسم دیگر Roulement (ف)

غلطان = چیزیکه می غلند Roulant (ف)

غلتيك = لوله که می غلند Rouleau (ف)

غلته = لوله کوچکی که می غلند Roulette (ف)

غلطیدن = گردیدن جسم بر روی جسم دیگر Rouler (ف)

غند = جرم Masse (ف)

غنده = مصمت Massif (ف)

فرستاده = صادر - صادره - جایی که بعضی فرستاده باشد مانند (مال التجاره صادره)
(مراحله صادره) که باید کالای فرستاده و نامه فرستاده گفته شود - توضیح
آنکه چون صادر در زبان عربی بعضی بیرون روانه است معنی بیشتر آن بجای
صادر گفته فرستاده را بکار برد و باید مطابق مقام تجارت را تغییر داد چنانکه
(مراجله نموده) صادر از ناحیه (د) را در اصطلاح بعضی چنین ترجمه کرده اند
(فرستاده نموده) (۷۲ فرستاده از محل (د) و این صریح نیست و در این عبارت ذکر
آنکه صادره و فرستاده هیچ لازم نیست و قابل است چنین نوشته شود (فرستاده
صادر) و در بعضی موارد

(عزله) = جدا کردن (از یکدیگر) = فرایان

(ف) = Expression = تلفظ

فرایان = جدا کردن (از یکدیگر) = فرایان

فرایان = حضور مأمور

فرایان = متضاد (ح)

فرایان = تضاد (ح)

فرجام = رسیدگی تمیزی (د)

فرجام خواسته = متمیز عنه (د)

فرجام خوانده = مستدعی علیه تمیز (د)

فرجام خواه = مستدعی تمیز (د)

فرخ زاد = نام یکی از آبادیهای کردستان که بیشتر آنرا عرب اغلو مینامیدند.

فرسایش = Erosion عمل فرسودن (ز)

فرسودن = سائیده زمین و تراش یافتن تدریجی آن Eroder (ز)

فرسودگی = ضایع شدن و کهنه شدن اسباب است قسمی که از آن نتوان دیگر استفاده

نمود - بیشتر آنرا (اسقاط) میگویند.

فرماندار = کسیکه کارهای شهرستان را اداره میکند

فرهنگ = معارف

فرستاده = صادر — صادره درجائی که بمعنی فرستادن باشد مانند (مال التجاره صادره)

و (مراسله صادره) که باید کالای فرستاده و نامه فرستاده گفته شود — توضیح

آنکه چون صادر در زبان عربی بمعنی بیرون رونده است همه جا نمیتوان بجای

صادر کلمه فرستاده را بکار برد و باید مطابق مقام عبارت را تغییر داد چنانکه

(سجل نمرة ۷۲ صادره از ناحیه ۲) رادر نامه های رسمی چنین ترجمه کرده اند

(شناسنامه شماره ۷۲ فرستاده از بخش ۲) و این صحیح نیست و در این عبارت ذکر

کلمه صادره و فرستاده هیچ لازم نیست و کافی است چنین نوشته شود (شناسنامه

شماره ۷۲ بخش ۲)

فزونى = مبلغ ياپولى كه زيادتر از ارزش متاع است (مازاد)

فشار = ضغطه Pression (ف)

فهرست = ۱ — اين كلمه بجاي Repertoire فرانسه اختيار شده و آن جدول يا دفترى است كه عنوان مطلب هاى كتابى را در آن نوشته و بشماره صفحه اى كه

شرح مطلب را در آن داده اند رجوع شده است.

۲ - اندكس Index

(۱) اندكس = زيادى

(۲) اندكس = زيادى

(۳) زيادى = زيادى

(۴) زيادى = زيادى

(۵) زيادى = زيادى

(۶) زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

(۱) زيادى = زيادى

(۲) زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

زيادى = زيادى

(۲) زيادى = زيادى



قرارداد = نوشته‌ایست که مابین دو یا چند نفر رد و بدل میشود و هر يك از آنها انجام

کار داد گستر عهده میگیرند . Contrat

قرنطین = قرنطینه Quarantaine (پ)

قفس سینه = قفس صدری Cage thoracique (پ)

قانون گذاری = بجای کلمه (تقنینه) پذیرفته شده است **مثال** — دوره دهم قانون

گذاری . توضیح آنکه (قانون گذاری) با (ذ) نوشته میشود

قبله چشمه = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که بیشتر قبله بولاغی

نامیده میشود (ترجمه ترکی)

قیاننداری = مالیاتی است که از بابت قیان کردن کالا بشهر داری پرداخته میشود

(باج قیان)

کار خاله = نام استخوان شامه . ریه آفر شمال است که بشش (ال رخانه قدر) گفته میشود

کار دار = مانور سیاسی است که در عیادت وزیر معسار یا سفیر کبر موقتاً نمایندگی میکند

حکومت را بدولت دیگری عهده دار میشود و بیشتر شایع دام گفته میشود

کارشناس = اهل خبره (د)

کارشناسی = خبرداری (د)

کارکنان = نام کتابی که در وزارتخانه‌های بکار مشغولند *Personnel*

کارگزار = کسیکه کارهای بانک را بشهر دیگری انجام میدهد *Correspondant* (د)

کارگزاری = بنگاه مالی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته و بکار خودی

خانه یا سایر راجع حال قانونی گرفته و کاری انجام میدهد

کارگزین = رئیس کارگزینی

کارگزینی = اداره‌ایست که در وزارتخانه بکار گزینش و بکارگزینی کرده و بکار

معمول و بکارگزینی آنها را مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی

معمول و بکارگزینی آنها را مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی

فهرست - طبق جدول ۱۰۰ (۱۰۰) - (۱۰۰)

فشار - ضغط (Pressure) (۱۰۰)

فهرست - ۱ - این نامه جاری شده است (۱۰۰)

مقرر شد که عنوان ... (۱۰۰)

و اینجا اولاً (۱) شرایط ... (۱۰۰)

۲ - ... (۱۰۰)

۳ - ... (۱۰۰)

۴ - ... (۱۰۰)

۵ - ... (۱۰۰)

۶ - ... (۱۰۰)

۷ - ... (۱۰۰)

۸ - ... (۱۰۰)

۹ - ... (۱۰۰)

۱۰ - ... (۱۰۰)

الف

کاخ دادگستری = عمارت عدلیه (د)
کار = شغل

کار آگاه = پلیس مخفی Détective
کار آموز = کسیکه مشغول آموختن کار است اینکلمه بجای (استاذیر) پذیرفته شده
کارآموزی = دوره ایست که اشخاصیکه وارد خدمت میشوند بی حقوق برای آشنا شدن بکار خدمت میکنند — این کلمه بجای استاذ Stage پذیرفته شده
کارپرداز = رئیس کارپردازی (رئیس مباشرت و ملزومات)

کارپردازی = اداره ایست که لوازم کار واثاثیه وزارتخانه وبنگاهی را تهیه میکند پیشتر آنرا (مباشرت و ملزومات) میگفتند .

کارخانه = نام ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن شمال است که پیشتر (کارخانه قند) گفته میشد
کاردار = مأمور سیاسی است که در غیاب وزیر مختار یا سفیر کبیر موقتاً نمایندگی دولت خود را نزد دولت دیگری عهده دار میشود و پیشتر شارژ دافر گفته میشد .

کارشناس = اهل خبره (د)

کارشناسی = خبرویت (د)

کارکنان = نام کسانی که در وزارتخانه ای بکار مشغولند Personnel

کارگزار = کسیکه کارهای بانک را در شهر دیگری انجام میدهد Correspondant (ب)

کارگزاری = بنگاه هائی است که معامله اشخاص را بر عهده گرفته برای خرید و فروش خانه یا سایر راهنمایی هامزدی گرفته و کاری انجام میدهند

کارگزین = رئیس کارگزینی

کارگزینی = اداره ایست که در وزارتخانه بکار کارمندان رسیدگی کرده شغل آنها را

معین و تغییر مأموریت آنها را مطابق اطلاعات و احتیاج و شایستگی هر یک تعیین مینماید (پیشتر اداره استخدام و پرسنل گفته میشد)

کارمزد = حق العمل

کارمند = عضو اداره و نظایر آن (رجوع باندام شود)

کارورز = اترن - دانشجویی که امتحان مسابقه را گذرانده و در بیمارستان بدستور

سرپرست کار میکند Interne (پ)

کاس برک = بجای Sépale پذیرفته شده است (گ)

کاستن = کم کردن - تفریق کردن (ح)

کاسته = مفروق (ح)

کاسه = بجای حقه گل پذیرفته شده است Calice (گ)

کاسه سر = جمجمه Crâne (پ)

کالا = مال التجاره و متاع و لباس و اسباب خانه - از حکیم سنائی است

تو علم آموختی از حرص اکنون ترس کاندر شب چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا

Marchandise

کالبد شکافی = تشریح عملی Dissection - جسد آدمی را برای یافتن گذرگاه پی ها و

رگها و جای ماهیچه ها اندام باندام میشکافند (پ)

کالبد شناسی = تشریح - Anatomie - شناسائی باندامهای بدن آدمی که از چه قسمتها تشکیل

یافته و در کجا قرار گرفته و چگونه بهم پیوسته اند (پ)

کالبد گشائی = فتح میت Autopsie - شکافتن جسدی برای اینکه معلوم شود از چه

بیماری مرده است (پ)

کامیار = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) و بجای قاچیان پذیرفته شده است.

کان = معدن Mine

کان شناسی = معدن شناسی Minéralogie (ز)

کانون سوارکاران = ژکی کلوپ Jockey club

کانی = معدنی Minéral (ز)

کاواک = مجوف - میان تهی Creux (ف)

کاو = مقعر Concave (ف)

کاهش = تفریق (ح)

- کاهش یاب** = مفروق منه (ح) آیه ...
- کبودان** = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که بیشتر آنرا قوتلو مینامیدند.
- کتابخانه** = جایی است که کتابها را در آن گرد آورده و بدستور معینی در گنجینه ها قرار میدهند و هرگاه کسی بخواهد بخواند بر ایگان از آنها استفاده میکند — این کلمه بجای Bibliothèque پذیرفته شده است — بیشتر مغازه هائی را که برای فروش کتاب است نیز کتابخانه میگفتند فرهنگستان برای اینکه این دو نام از یکدیگر تمیز داده شود کتابخانه را مخصوص جایگاه اول و کتابفروشی را که بزبان های یگانه librairie میگویند برای محل فروش کتاب پذیرفته است.
- کتابشناس** = کسی است که شناسائی باحوال کتابها و نویسندگان آنها دارد — کلمه خارجی برابر آن Bibliographe است
- کتابفروشی** = مغازه ای که در آن کتاب فروخته میشود — این کلمه در برابر Librairie است
- کج راهی** = انحراف Déviation (ف)
- کرانه (دریا)** = ساحل دریا Littoral (ز)
- کرجی** = قایق پارویی / یادارای / موتور ...
- کردکوی** = نام یکی از آبادیهای کردستان و بیشتر آنرا کرد محله مینامیدند.
- کرک** = پر یا پشم های بسیار نرم Duvet (ط) (Duvet)
- کرو** = کرجی که با باد حرکت میکند
- کشاورزی** = فلاح و زراعت
- کشتارگاه** = جایی است که در آن حیوانات را کشته و گوشت آنها را بمصرف خوراک شهر میرسانند — مسلخ
- کشت** = زراعت برای پرورش میکرب Culture (پ)
- کفک** = قارچهای که بر روی مواد غذایی میرویند Moisissure
- کلاپرک** = Capitule ساقه ای که گلهای کوچک بسیار بر روی آن قرار میگیرند مانند یک گل آفتاب گردان که کلاپرکی از گلهای کوچک بسیار است
- کلاچک** = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که بیشتر آنرا قلعه جقه می نامیدند

کلاک = یابانی که در هنگام بارندگی در آن گیاه بروید و در هنگام تابستان خشک شود

Steppe (ز) = (نوعی) بیابان خشک و آوار و سرد

کلاله = بجای تکه پذیرفته شده است و آن بر جستگی یا رشته های سر خامه مادگی گیاه

میباشد Stigmate (گک)

کلائتر = رئیس کلائتری Commissaire

کلائتری = شعبه از شهر بانی که بشنظیم بخشی از شهر میردازد Commissariat

کلائتر مرز = کمیسر مرحدی — کلائتری که بکارهای مرز رسیدگی مینماید

کلانده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر قیلون نامیده میشد.

کلاهک = محفظه ریشه Coiffe (گک)

کلید = بجای (مفتاح) پذیرفته شده است — مفتاح رمز: کلید رمز

کمان = قوس Arc (ه)

کمبود = چیزی یا پولی که در هنگام تراز کردن حساب یا پرداخت وام کم میآید مثال:

کمبود صندوق: کمبود کالا Déficit

کمینه = کمترین مقدار ممکن — حداقل مقدار Minimum

کنار = ساحل رود Rive (ز)

کناره (عمومی) = ساحل Rivage (ز)

کنده (در درختان) = قسمت پائین درخت Souche

کنسول = مأموریکه کار رسمی او حمایت هم میهنان خود و حفظ منافع آنها در کشور

ییگانه میباشد (کنسول)

کنسولیاری = ویس کنسول

کنشی = عمل - فعل Action (ف)

کوپلان ده = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر قپلاتو

نامیده میشد.

کوچک = نام یکی از آبادیهای کردستان و بجای قوچق برگزیده شده

کوژده = محدب Convexe (ف)

کوشک = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است که پیشتر آبرا قاشق مینامیدند

کودرست = گیاهانی که بر روی کود میرویند Fumicole

کولاب = آ بگیر کوچک که آب در آن بهمانند Mare (ز)

کوهزا = Orogénique مربوط به کوه زائی (ز)

کوه زائی = حرکات پوسته زمین که موجب پیدایش کوه ها میشود Orogénèse (ز)

کوی = کوچه های بزرگ از ۶ تا ۱۲ متر

کیفر = مجازات (د)

کیفری = جزائی (د)

کیسه = حفره های درونی بدن که بواسطه انگل ها یا بواسطه ریم پینا میشود Kyste (پ)

کیسه بندی = Enkystement (پ)

کیسه بستن = S'enkyster (پ)

- کالایک = میانی که در میان دو نقطه قرار دارد
 (۱) Funicole = طناب
 (۲) Mare = آب
 (۳) Mare = آب
 (۴) Mare = آب
 (۵) Mare = آب
 (۶) Mare = آب
 (۷) Mare = آب
 (۸) Mare = آب
 (۹) Mare = آب
 (۱۰) Mare = آب
 (۱۱) Mare = آب
 (۱۲) Mare = آب
 (۱۳) Mare = آب
 (۱۴) Mare = آب
 (۱۵) Mare = آب
 (۱۶) Mare = آب
 (۱۷) Mare = آب
 (۱۸) Mare = آب
 (۱۹) Mare = آب
 (۲۰) Mare = آب
 (۲۱) Mare = آب
 (۲۲) Mare = آب
 (۲۳) Mare = آب
 (۲۴) Mare = آب
 (۲۵) Mare = آب
 (۲۶) Mare = آب
 (۲۷) Mare = آب
 (۲۸) Mare = آب
 (۲۹) Mare = آب
 (۳۰) Mare = آب
 (۳۱) Mare = آب
 (۳۲) Mare = آب
 (۳۳) Mare = آب
 (۳۴) Mare = آب
 (۳۵) Mare = آب
 (۳۶) Mare = آب
 (۳۷) Mare = آب
 (۳۸) Mare = آب
 (۳۹) Mare = آب
 (۴۰) Mare = آب
 (۴۱) Mare = آب
 (۴۲) Mare = آب
 (۴۳) Mare = آب
 (۴۴) Mare = آب
 (۴۵) Mare = آب
 (۴۶) Mare = آب
 (۴۷) Mare = آب
 (۴۸) Mare = آب
 (۴۹) Mare = آب
 (۵۰) Mare = آب
 (۵۱) Mare = آب
 (۵۲) Mare = آب
 (۵۳) Mare = آب
 (۵۴) Mare = آب
 (۵۵) Mare = آب
 (۵۶) Mare = آب
 (۵۷) Mare = آب
 (۵۸) Mare = آب
 (۵۹) Mare = آب
 (۶۰) Mare = آب
 (۶۱) Mare = آب
 (۶۲) Mare = آب
 (۶۳) Mare = آب
 (۶۴) Mare = آب
 (۶۵) Mare = آب
 (۶۶) Mare = آب
 (۶۷) Mare = آب
 (۶۸) Mare = آب
 (۶۹) Mare = آب
 (۷۰) Mare = آب
 (۷۱) Mare = آب
 (۷۲) Mare = آب
 (۷۳) Mare = آب
 (۷۴) Mare = آب
 (۷۵) Mare = آب
 (۷۶) Mare = آب
 (۷۷) Mare = آب
 (۷۸) Mare = آب
 (۷۹) Mare = آب
 (۸۰) Mare = آب
 (۸۱) Mare = آب
 (۸۲) Mare = آب
 (۸۳) Mare = آب
 (۸۴) Mare = آب
 (۸۵) Mare = آب
 (۸۶) Mare = آب
 (۸۷) Mare = آب
 (۸۸) Mare = آب
 (۸۹) Mare = آب
 (۹۰) Mare = آب
 (۹۱) Mare = آب
 (۹۲) Mare = آب
 (۹۳) Mare = آب
 (۹۴) Mare = آب
 (۹۵) Mare = آب
 (۹۶) Mare = آب
 (۹۷) Mare = آب
 (۹۸) Mare = آب
 (۹۹) Mare = آب
 (۱۰۰) Mare = آب

گ

- گاو صندوق = صندوق بزرگ آهنی را گویند Coffre-fort
- گچ ساران = نام مکانی است در نزدیکی بهمان که پیشتر (گچ قره گلی) خوانده میشد.
- گداز = (از گداختن) آب کردن چیزی است. ذوبان Fusion
- گدازه = توده گداخته که از آتش فشان بیرون می ریزد Lave (ز)
- گذر = محل عبور کردن و گذشتن — بجای (معبر) اختیار شده.
- گذرنامه = نوشته ایست که برای گذشتن و مسافرت از شهربانی یا اداره دیگری بکسی داده میشود. تذکره. پاسپورت
- گران بها = چیزیکه ارزش و بهای زیاد دارد Précieux مثال: طلا و نقره دو فلز گران بها هستند.
- گرانی = بجای ثقل پذیرفته شده است Pesenteur-Gravité (ف)
- گرانینگاه = بجای مرکز ثقل پذیرفته شده است Centre de gravité (ف) آرا
- گرد افشانی = پراکنده شدن گرده گل Pollinisation (گ)
- گردش = جریان Circulation
- گردش خون = دوران دم
- گرده = قرص Disque (ف)
- گرده = Rein (پ)
- گرده = بجای پلن پذیرفته شده است Pollen (گ) میله
- گرماسنج = کالری سنج Calorimètre (ف)
- گرمابه = حمام.
- گرمسار = مکانی است درخوار که پیشمیر (قشلاق) نامیده میشد و ایستگاه شماره ۲۷ راه آهن شمال در آن ساخته شده.
- گرو = چیزیکه در مقابل دریافت پول از کسی نزد او گذاشته میشود که هرگاه پول را رد کنند آن چیز را بگیرند Gage

گروکان = چیزی است که بگرو گذاشته میشود - مرهونه

گروه = بجای دسته پذیرفته شده است Groupe (ز)

گزارش = غیر از معنی های بسیار که برای آن نوشته شده شرح و تفسیر چیزی گفتن و

ادا کردن سخن است - این کلمه بجای Rapport فرانسه که در نوشته های

اداری معمول شده بود انتخاب شده است.

گزش = Morsure (ب)

گش = مایهائیکه در بعضی حفره های بدن موجودات جمع میشود Humeur (ط)

گشاور = عزم در اصطلاح مکانیک Moment (ف)

گشتی = دسته ای از نگهبانان که باید مسافت معینی را نگهبانی کنند و پیوسته در آن مسافت

حرکت میکنند این کلمه بجای Patrouille فرانسه اختیار شده است.

گشنیدن = آمیختن نرماده Féconder (ط)

گسله = گسیختگی آشکوب های موازی زمین Faille (ز)

گسیختن = فسخ (د)

گل = Boue از آمیختن خاک و آب ساخته میشود (ز)

گل آذین = طریق جای گرفتن گلها بر روی شاخه ها Inflorescence (گ)

گلبرگ = برگهای رنگین گلها Pétale (گ)

گلخیزان = یکی از آبادیهای شهر سنندج است که بیشتر قلیان نامیده میشود.

گلزار بالا = نام یکی از آبادیهای بخش سقز (کردستان) است و بجای قوزلو علیا

برگزیده شده است.

گلزار پائین = قوزلو سفلی نام یکی از آبادیهای بخش سقز است که بیشتر قوزلو سفلی

نامیده میشود

گلسنگ = لیخن Lichen (گ)

گلشن = یکی از آبادیهای بخش سنندج (کردستان) است که بیشتر آنرا گلین مینامیدند.

گلوی زهدان = عنق رحم Col de l'utérus (پ)

گماشتن = نصب

گنج = حجم Volume (ف)

گنجا = حجیم Volumineux (ف)

گنججه = نام فارسی قفسه است و آن برای نگهداری کتاب یا چیزهای دیگر بکار میرود .

گنجینه = در اصطلاح کتابداری بجای (مخزن کتاب) پذیرفته شده و آن مکانی است که کتابها را مطابق ترتیب معینی در آن مرتب نموده چون بخواهند هریک را باسانی

یافته در دسترس خوانندگان میگذارند Dépôt

گندزدا = ضد عفونی کننده Désinfectant (پ)

گندزدائی = ضد عفونی کردن Désinfection (پ)

گندزدوده = Désinfecté (پ)

گندمان = نام یکی از آبادیهای سقز (کردستان) است که پیشتر آنرا طاهر بوغدامینا میدند

گنگ = اصم (ح)

گوارش = هضم — ترکیباتی را هم که برای زود گذراندن غذا میسازند گوارش گویند و (جوارش) معرب آن است .

گواه = این واژه بجای کلمه شاهد برگزیده شده مثال: فلانی در این کار گواهمنست (د)

گواهخواهی - گواه خواستن = استشهاد و استشهاد کردن (د)

گواهی = شهادت (د)

گواهی نامه = تصدیق نامه و شهادت نامه Certificat

گوشت فروش = قصاب

گوشتک = 'اذین - گوشه کوچک Auricule (پ)

گومیشان = از بخشهای شهرستان گرگان و بجای گمش تپه برگزیده شده است

گوشه = زاویه — از برخورد دو خط ساخته میشود Angle (ه)

گوشه باز = زاویه منفرجه Angle obtus (ه)

گوشه تند = زاویه حاده Angle aiguë (ه)

گونه = بجای Espèce پذیرفته شده است (ط)

گویا = منطق (ح)

گوی = کره Sphère (ه)

گیاه = بجای Plante پذیرفته شده است (گ)

گیاه شناسی = نبات شناسی — معرفة النبات Botanique (گ)

گیره = چنگال دوشاخه ای که در دهان جانوران است Pince (ج)

ل

- لاشه = جسد Cadavre (پ)
- لایه = بجای طبقه پذیرفته شده است Couche (ز)
- لای = Limon از ته نشست آب ساخته میشود (ز)
- لجن = گلی که در ته آب میماند Vase (ز)
- لشاب = Marécage جایی که آب ایستاده و در آن علف و نی برود (ز)
- لغزش = glissement تغییر محل جسمی بر روی جسم دیگر بقسمی که نغلتد و نچرخد (ف)
- لگنچه = Bassinet خوضچه (پ)
- لگن = Bassin لگن خاصره (پ)
- ماند آب = جایی که در آن آب مانده و آب بر میخیزد Marais (ز)
- مانده = تفاوت جمع در ریاضی و پرداختن یک عدد به آنه Solide = مانده بدستکار هنگامی است که در ریاضی بیش از پرداختن باشد و مانده بدستکار هنگامی است که پرداختن بر تعدادی فروتنی دارد (پ)
- مایچه = Muscle (پ)
- مایچه شناسی = Myologie (پ)
- مایه = بنیاد هر چیز را گویند - چیزی است که برای جلوگیری از بیماریها در بدن و غرض از آنست که داخل مکتد Vaccin
- مایه زنی = Vaccination (پ)
- مایه کوبی = Vaccinotherapie (پ)
- مدال = این نگه بجای Medaille پنداشته شده و آنست که مایه ای است که در بدن

۱

- (پ) (adare) = آب سرد
 (۱) (onghe) = آب سرد است
 (۲) (limon) = آب سرد است
 (۳) (Vase) = آب سرد است
 (۴) (Marcage) = آب سرد است
 (۵) (glissement) = آب سرد است
 (پ) (Bassin) = آب سرد است
 (پ) (Bassin) = آب سرد است



م

- مادگی = آلت تأنث در گل Pistil (گ)
- مازیار = از آبادیهای شهرستان گرگان است - این کلمه بمناسبت نام تاریخی مازیار که از ایرانیان معروف و در آن حدود میزیسته بجای (حاج علیقی) اختیار شده است
- ماسه = شن بسیار نرم Sable (ز)
- ماسهزار = صحرایی که ماسه نرم دارد Sablière (ز)
- مالش = اصطکاک Frottement (ف)
- ماما = قابله
- مامک بالا = یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر آنرا مامق علیا میگفتند
- مامک پائین = یکی از آبادیهای بخش سقز است که پیشتر مامق سفلی گفته میشد
- مانداب = جایی که در آن آب مانده و بدبو میشود Marais (ز)
- مانده ۱ - تفاوت جمع دریافتی و پرداختی يك تجارتخانه Solde - مانده بدهکار هنگامی است که دریافتی بیش از پرداختی باشد و مانده بستانکار هنگامی است که پرداختی بر دریافتی فزونی دارد (ب)
- ۲ - تفاضل - باقیمانده Reste (ح)
- مایچه = عضله Muscle (پ)
- مایچه شناسی = معرفه العضلات Myologie (پ)
- مایه = بنیاد هر چیز را گویند - چیزی است که برای جلوگیری از بیماریها در بدن و خون اشخاص داخل میکنند Vaccin
- مایه زنی = Vaccination (پ)
- مایه کوپی = تلقیح واکسن Vaccinothérapie (پ)
- مدال = این کلمه بجای Médaille پذیرفته شده و آن سکه ماندنی است که بیادگدار قاعه مهمی یا پیاست خدمت شخص بزرگی ساخته میشود - پیاست خدمت کارکنان اداره

یا کسانی که خدمت برجسته‌ای برای کشور یا انجمنی انجام داده‌اند ممکن است مدال داده شود و آن پائین‌تر از (نشان) است

مرجان = Corail (ط)

مرداب = پیش رفتگی کوچک دریا در خشکی Lagune (ذ)

مرد سیاسی = رجل سیاسی

مردم‌شناسی = این کلمه بجای Anthropologie (انثروپولوژی) پذیرفته شده و آن علمی است که بشرح کارهای مادی اقوام و ملل مختلف می‌پردازد.

مرده = متوفی Le mort (پ)

مرده‌زاد = مولود مرده بدنیا آمده Mort-né (پ)

مرده‌زادی = Mortinatalité (پ)

مرزدار = کسانی که برای نگاهداری سرحد کشورند

مرزداري = اداره مرز — یعنی اداره‌ای که بکارمرز داران رسیدگی میکند — لاردرس‌جری

مرگ = موت La mort (پ)

مژگ‌داران = Ciliés تک یاخته‌هایی که دارای چند مژه میباشند (ط)

مسکین‌خانه = جایی است که از طرف شهرداری مسکینان و بی‌نویان را در آن نگاهداری میکنند — دارالمساکین

مشکاباد = نام ایستگاه شماره (۱۸) راه آهن جنوب است که پیشتر ابراهیم آباد گفته میشد و چون این محل مرکز مشکاباد است بدین نام خوانده شد

مغاکي = مربوط به قسمتهای بسیار گود دریا Abyssal (ز)

مغز تیره = رشته سفیدی است که در وسط استخوانهای تیره پشت قرار گرفته و آنرا مغز حرام میگویند — نخاع

مفاضل = سندی است که در تاریخ معین پس از رسیدگی حساب بعضویکه در آمده‌زینهای بر عهده او بوده داده میشود و پس از دریافت آن سند دیگر از آن تاریخ بعد رقم‌های جزو گذشته بحساب نخواهد آمد Décharge

ملوان = ناوبر در کشتی‌های تجاری — ملاح

مو = شعر Poil (ط)

موانین = شعریه Capillaire (ط)

موزه = مجموعهٔ بزرگی از آثار صنعتی و چیزهای گرانها - مکانیکه این آثار را در آن
بمعرض نمایش میگذازند. و هنرمندان میتوانند از آنها استفاده کنند. **کلمه**

Musée را فرانسویان از لغت یونانی گرفته‌اند. موزه نام تپه‌ای بوده است
در (آتن) که در آن عبادتگاهی برای (موزها) که نه خداوند زن بوده اند ساخته

شده بود. **مومیاکاری** = مومیفیکاسیون Monification - مرده‌ای را برای اینکه دوام پیدا کند و
فاسد نشود مومیائی مینمایند. (ب) **موی رگ** = عروق شعریه Vaisseau capillaire (ب) **مهاباد** = نام جدید ساوجبلاغ مکری - دو فصل دیگر با اسم مهاباد هست یکی در اصفهان و

دیگری در ترکستان. **مهار** = بجای هو بان Hauban اختیار شده و آن قسمتی است در هواپیما که بالها را بهم
مربوط میسازد

مهر = استامپ
مهر انرود = نام قدیمی سیلابی است از تبریز میگردد و آنرا به (میدان چای) تبدیل
کرده بودند

مهر انگشت = در انگشت نگاری هرگاه انگشت آلوده بمرکب را در روی کاغذ نهند اثری
از آن باقی میماند که در زبان فرانسه Empreinte digitale نامیده میشود
و فرهنگستان بجای آن مهر انگشت را اختیار نموده است. کسانی که نمیتوانند

پائین نامه‌ها و سند هارا امضاء کنند مهر انگشت خود را میزنند.
مهره = چیزهای گردیست که در میان آنها سوراخ باشد و فارسی هریک از استخوانهای
تیره پشت را که پی از آنها گذشته مهره میگویند. فقره.

مهره داران = ذوقفار Vertébrés (ج)
مهمیز = دنباله‌ای که در پای یکی از گلبرگ‌ها دیده میشود Eperon (ز)

مهنای = یکی از درجات نیروی دریائی. (رجوع به نیروی دریائی شود)
میان = وسط Milieu (ه)

میان = ۱ - متوسط و معتدل Moyenne (ه)
۲ - نام صحیح محلی است در آذربایجان که های آخر آن را تبدیل به ج کرده میانج
می نامیدند.

نمایی از خطی که از رأس مثلث بوسط قاعده متصل شود Mediane (۵)

میرابی = دایره ایست از شهرداری که بکار آبهای شهری رسیدگی میکند (دائره میاه)

Urologue = میزہ شناس (پ) ڈاکٹر متعلقہ نالی و مثانہ کی بیماریوں کا

ميزہ نای = حالب Urétère (پ) حالب رولڈن آف میڈیون (آئی)

میکروب = از کلمه فرانسه میکروب Microbe - جانوران ذره بینی بسیار کوچک (پ)

میکروب شناس = میکریولوجسٹ = Microbiologist (پ) =

میکروب شناسی = میکرو بیولوژی Microbiologie (پ)

میلہ = رشتہ باریک زیر پرچم درگاہا Filet (گن) مشرقیہ

مین = (از کلمه فرانسه مین Mine) اسبابی است که در زیر کشتی های دشمن گذاشته میشود

تا انفجاران موجب خرابی و شکستن کشتی شود.

مجموعه اولی از اینها به دسترس من رسید و من آنها را در کتابخانه خود نگاه داشتم. مجموعه دوم از اینها به دسترس من رسید و من آنها را در کتابخانه خود نگاه داشتم. مجموعه سوم از اینها به دسترس من رسید و من آنها را در کتابخانه خود نگاه داشتم.

تشیع

ن

ناخدا = نظیر سرهنگ ارتش . (رجوع به نیروی دریائی شود)
ناخنك = ناخن کوچک Onglet (گ)

ناراسته = غیر مستقیم Indirecte (ه) (ح)
نافه = مجموعه پرچمهای گیاه Androcée (گ)

نام آوران = نام آوری یکی از بزرگان خانواده پادوسیان است که در قرن هفتم در ناحیه چالوس و نورستاندار بوده و آن ناحیه را از دستبرد یگانگان بویژه هجوم مغول محفوظ داشته است و برای زنده کردن نام او (ناهارخوران) به (نام آوران) تبدیل یافت (ب)

نام و نشان = بجای سجل اختیار شده - نام و نشان هر کس وسیله شناختن اوست .
نامه = کتابت و فرمان و کتاب را گویند چون در نوشته های اداری غالباً مرقومه و مراسله بکار برده میشود فرهنگستان این کلمه را یادآوری نموده است که بجای مرقومه و مراسله بکار رود .

نانوا = خباز
نانواخانه = خبازخانه
ناو = کشتی جنگی بمعنی اعم .

ناواستوار = نظیر استوار در ارتش . (نیروی دریائی را به بینید)
ناوبان = یکی از درجات نیروی دریائی مطابق ستوان در ارتش . (نیروی دریائی را به بینید)
ناوبر = کسی که کشتی را میرد رانده کشتی .

ناوبری هوائی = بجای اتروناویگاسیون پذیرفته شده است . Aéronavigation
ناوتیپ = مجموعه کشتی های جنگی که دارای دویاسه ناوگروه و نظیر لشکر در ارتش است
ناودیس = چین خوردگی های زمین که بشکل ناو است Synclinal (ز)

ناوسروان = نظیر سروان در ارتش . (نیروی دریائی را به بینید)
ناوچه = کشتی کوچک جنگی .

ناوشکن = کشتی کوچک بسیار تندرو که برای دنبال کردن اژدر افکن ها است و خود آن کشتی نیز اسبابهای برای افکندن اژدر دارد این کلمه بجای Contre-torpilleur

اختیار شده است .

ناوگان = مجموع کشتیهای جنگی يك دولت را گویند . Flotte

ناوگروه = (نیروی دریائی) دو یا سه دسته کشتی است و این کلمه بجای Escadrille, flottille

اختیار شده و نظیران را در ارتش تیپ میگویند

ناوی = سربازی که در خدمت دریائی است (نیروی دریائی)

ناهنجار = بی قاعده و برخلاف طریقه معین Anormale (ف)

ناهید = نام ایستگاه شماره ۷ راه آهن جنوب است که پیشتر نجف آباد گفته میشد — پیشتر

در اطراف نجف آباد کنونی محلی بنام طبریز ناهید بوده و باین مناسبت نجف

آباد به ناهید تبدیل یافت .

ناي = قصه‌الریه Trachée (ب)

نايزه = شعبه قصه‌الریه Branche (ب)

نبرد = مجاریه و جدال مابین دو سپاه Bataille

نبرد ناو = (مرکب از نبرد بمعنی جنگ و ناو بمعنی کشتی) بجای Croiseur de bataille

یعنی کشتی تندرو اختیار شده است — نبرد ناوها دارای تمام وسایل محافظت

هستند و سرعت آنها زیاده از زره دارهای سنگین است .

نخ گروهه = نخ عمامه

نخست وزیر = رئیس الوزراء

نرخ = قیمت و ارزش هر سند یا سهم یا متاع در روزی که قیمت شده است

Taux و Cours (ب)

نرده = اشل — مقیاس (ه)

نزار = نام یکی از آبادیهای شهرستان گرگان است و بجای آرخ برگزیده شده است

نژاد = Race (گ)

نژاد شناسی = علمی است که احوال ملل مختلف را شرح داده و از استعداد هر قوم گفتگو

میکند این کلمه بجای Ethnologie و Ethnographie پذیرفته شده است .

نشانی = ۱ - علامت - این کلمه را فرهنگستان بجای (قارئین و امارات) اختیار نموده

مثال: از نشانیها چنین دانسته شد که درآمد فلان تجارتخانه در حدود صد هزار ریال است.

۲ - علامت مخصوص که بر روی گذرنامه ها یا شناسنامه ها گذاشته میشود و نشانی

را بیشتر از رنگ مو یا چشم یا اثرهای بریدگی یا زخم در چهره معین می کنند.

Signalement

نگارش = انطباعات

نگاره = شکل figure (ف)

نگاهبانی = عمل نگهبان (کشیك)

نگهبان = بجای کشیکچی اختیار شده

نما = اکسپوزان Exposit (ح)

نمایندگان شهر = وکلای انجمن بلد

نمایندگی = آژانس Agence

نماینده = کسیکه از طرف بانکی در شهرهای دیگر کارهای بانک مرکز را انجام میدهد

Agent (ب)

نم سنج = میزان الرطوبه Hygromètre (ف)

نمک = ملح

نمودار = بجای گرافیک Graphique پذیرفته شده و آن خطی است که بالا و پائین

رفتن مقدار متغیری را نمایش میدهد و برای رسم آن دو محور عمود بر یکدیگر

یا صفحههای شطرنجی اختیار میشود و تغییر مقدار را در خانه های آن کاغذ معین

مینماید شکل یا خطی را که از مجموع این نقاط ساخته میشود (نمودار) میگویند

نمونه = این کلمه بجای لفظ فرانسه Spécimen اختیار شده است

نوار چسب = رشته باریک از کاغذ بشکل نوار که بر روی جعبه یا بطری چسباندند - نوار

کاغذی که بر روی بطری یا جعبه از طرف اداره دارائی چسبانده میشود و

از آن رو معلوم میشود که مالیات دولتی جنس درونی جعبه یا مایع درونی

بطری پرداخته شده است - باندردل Banderolle

نوان خانه = (از نوان و خانه) نوان بمعنی ناتوان و لاغر و ضعیف است. نوان خانه جائی

است که از طرف شهرداری ناتوانان را در آن نگاهداری میکنند. دارالعجزه

نودز = نام ایستگاه شماره ۱۰ راه آهن جنوب است که پیشتر احمدآباد گفته میشد و این

نام یکی از آبادیهای قدیمی است که در این محل بوده است.

نوسنگی = عصر حجر جدید Néolithique (ز)

نشست = فرونشستن و فرو رفتن زمین یا کوهستان Affaissement (ذ)

نوشابه = بمعنی آب گوارا و آب حیات است چنانکه نظامی گوید نوشابه

مباد این درج دولت را نوردی نیتاد اندرین نوشابه گردی

نوش = ماده شیرینکه در پای گلبرگهاست Nectar (گ)

نوش آور = گلبرگی که دارای نوش است Nectarifère (گ)

نوش جای = جایگاه ماده شیرین گل Nectaire (گ)

نوشت افزار = لوازم التحریر

نوکار = اکسرن Externe دانشجویی که امتحان مسابقه را گذرانده و در بیمارستان

بدستور کارورز بکارهای مقدماتی میردازد

نوکل = رأس القلب Point du coeur (پ)

نوکردن = تجدید کردن Renouveler مثال: سند خود را در بانک نو کنید.

نهان دانگان = مستور الذور - رستی هائی که دانه آنها پوشیده است مانند باقلا

Angiospermes (گ)

نهانزا = مخفی التاسل - گمزاد - مخفی الزهر Cryptogames مانند خزه و قارچ (گ)

نهانزادان آوندی = مخفی التاسل و عائی - رستی های لوله داری که گل ندارند

مانند سرخس و پرسیاوشان Cryptogames vasculaires (گ)

نیام = غلاف برگ یا گل Gaine (گ)

نیام ماهیچه = غلاف عضلانی Aponevrose (پ)

نیرو = بجای قوه پذیرفته شده است Force (ف)

نیروسنج = میزان القوه Dynamomètre (ف)

نیروی دریائی = تمام وسیله‌هائی که دولتی برای جنگ دریائی دارد از قبیل کشتیهای جنگی

وزیر دریائیها و سربازان دریائی - افسران نیروی دریائی از اینقرارند .

ناوی = تاین

سرنای = سر جوخه

مهنای ۲ = گروهان ۲

مهنای ۱ = گروهان ۱

ناواستوار ۲ = استوار ۲

ناواستوار يك = استوار يك

ناوبان سه = ستوان سه

ناوبان دو = ستوان ۲

ناوبان يك = ستوان يك

ناوسروان = سروان

ناخدا سه = سرگرد

ناخدا دو = سرهنگ ۲

ناخدا يك = سرهنگ

دریادار = امیر البحر سه

دریابان = امیر البحر دو

دریاسالار = امیر البحر يك

ونام‌های کشتیهای جنگی از اینقرار است

ناو — ناوچه = کرجی — کرو — نبردناو — رزم‌ناو — پی‌گرد —

ناوشکن — اژدرانداز — اژدرافکن — توپدار — زیر دریائی — برای

توضیح هر يك از این واژه‌ها بخود آنها رجوع شود .

نیستان = یکی از آبادی‌های حومه شهر سمنندج است که پیشتر قامیشله نامیده میشد

نیمساز = منصف الزاویه Bissecteur (ه)

ریو ٹاکوتا = ریو ٹاکوتا

وإذا كان هذا هو الحال في هذه الحالة، فإننا نرى أن

Don't let it be.

و انصافه = در سفارتخانهها باموری گفته میشود که تازه وارد کار شده و هنوز پایه دیری

فرسیده است و وقتی این کلمه بامضاف الیه استعمال شود معنی آن فرق خواهد کرد

مثال وابسته نظامی یا وابسته تجارتی - فرهنگستان واژه این را بجای آتاشه Attaché

برگزیده است .

واتسنج = Wattmètre (ف)

واخواست = اعتراض - پرتست Protest - هنگامیکه برای پذیرفته میشود از طرف دارنده

سند یا برات کش و اخواست میشود.

Protestation = بجا آوردن و اخواست

واخواهی = عمل وخواستن مثال : خواهی شما از يك بانك صحيح نیست زیرا

که اعتبار شما تمام شده است Protestation

وارسی = رسیدگی کردن، پیگیری یا بکارگیری - ممیزی و کنترل Contrôle

واروک = برجستگی روی پوست Verru (ط) position

وارون = معکوس Inverse (۵) یعنی اگر $f(x) = 2x + 1$ باشد

وارنختن = رسیدگی بحساب برای تعیین کردن مقدار وام یا طلب و تعیین مانده بدهکار

یا مانده بستانکار بطریقی که اگر از نو حسابی باز کنند در آغاز حساب جدا بد

والتسليم والقبول
Liquidation جز باقیمانده حساب گذشته چیزی ننوسند - تصفیه و

وار: عمل و ارایه ی حق و ابراست و رسالت و نبوت و شیعه و اهل بیت و امام و

وازدن = رد (د)

واز نشی = دفع - پس زدن Répulsion (ف)

واکنش = عکس العمل - انفعال Réaction (ف)

واگذارنده = (بانک) کسیکه چیزی را

واگرائی = تباہ

وام فرسائی = استهلاك دين

ورسك = نام ایستگاه شماره ۱۸ راه آهن شمال است که پیشتر عباس آباد نامیده میشد.

و چون نزدیکترین نقطه به پل معتبر و قریه ورود ورسك است بدین نام نامیده گردید .

ورشكست = تاجریكه بواسطه اشتباهات ومرتكب شدن خطاهائی تواند وام های خود را

پردازد Banqueroutier (ب)

ورشكستگی = وضع تاجر وورشكست Banqueroute

وزارت بازرگانی = وزارت تجارت

وزارت پیشه و هنر = وزارت صناعت

وزارت دادگستری = وزارت عدلیه

وزارت دارائی = وزارت مالیه

وزارت راه = وزارت طرق

وزارت فرهنگ = وزارت معارف

وزارت کشور = وزارت داخله

وضع = حالت بدیهی یا دارائی تجارتخانه یا شرکی از حیث اسناد تجارتي و ازنها

Situation-Position

وشمگیر = این کلمه بمناسبت نام تاریخی وشمگیر بجای (پیشيك محله) که از آبادیهای

شهرستان گرگان است اختیار شده است .

ولت سنج = Voltmètre (ف)

ویژه = در کشورهای بیگانه معمول است که برای مواقع شادمانی تلگرافهایی بنام تلگرام

لوکس قبول و مخابره میشود و در فارسی تلگرام ویژه گفته خواهد شد .

(ع)

(ب)

(ب)

(ب)

(ب)

(ب)



هاف - جوی از مرجوات است که از آنها جا شود و در پیله و جسم بزرگ

پدید می آید Spore

هافدار - طراز حاکی Sporulate

هافشانی - پراکندن هاگه Sporulation (گ)

هافچه - هاگه کوچک Sporule

هاف گذاری - Sporisation

هافن - سطح مسوی un plan

هافون - بابان صاف و سطح Plaine (۱)

هرزند - نام یکی از ایستگاه های راه آهن آذربایجان است که برای ایستگاه خلا کو

بزرگ شده است - بعضا هرزند که در ده ان نازرین من مگورند بزرگ

این ایستگاه است

هزارگان - الواف (ج)

هزاره - الف (ج)

هزینة - خرج است که مقابل دخل باشد - بعضی هزینة خالی بین روزی و هفته محاسبه و

روزانه محاسبه کنند این کلمه برای لطف (معارف) برای خرجها اختیار شده

گفته است

کرم خزینة در زمین بود و بعضی در آبی بود و از آبی برای تنه

همانند - شبه Simblable

هستی - وجود Existence (ج)

هم ارز - در هر که از دو اسم که در یک باشد Equivalence

هم ارزی - در هر که از دو اسم که در یک باشد Equivalence

همچشمی - بین دو چیز که در یک باشد Concurrence

(۵) *Conspiration* = مصلحت = **مصلحت**

(۶) *Conspiration* = مصلحت = **مصلحت**

(۷) *Conspiration* = مصلحت = **مصلحت**

(۸) *Conspiration* = مصلحت = **مصلحت**

(۹) *Conspiration* = مصلحت = **مصلحت**

هاگ = جزئی از موجودات است که از آنها جدا شده و روئیده و تخم بر روی آن

پدید میآید *Spore*

هاگدار = دارای هاگ *Sporulé*

هاگفشانی = پراکندن هاگ *Sporulation* (گ)

هاگچه = هاگ کوچک *Sporule*

هاگگذاری = *Sporisation*

هاهن = سطح مستوی *un plan* (ه)

هامون = بیابان صاف و مسطح *Plaine* (ز)

هرزند = نام یکی از ایستگاه های راه آهن آذربایجان است که بجای ایستگاه هلاکو

پذیرفته شده است. دهستان هرزند که مردم آن بفارسی سخن میگویند نزدیک

باین ایستگاه است

هزارگان = الف (ح)

هزاره = الف (ح)

هزینه = خرج است که مقابل دخل باشد و بمعنی نفقه عیال یعنی روزمره ای که جهت زن و

فرزند مقرر کنند این کلمه بجای لفظ (مخارج) یعنی خرجها اختیار شده

کمال اسمعیل گوید

کردم هزینه در ره مدح تو نقد عمر و راندم بمانده از آنهم برای تست

همانند = شبهه *Semblable* (ه)

هستی = وجود *Existence* (ف)

هم ارز = دو چیز که ارزش آنها برابر یکدیگر باشد *Equivalent*

هم ارزی = برابری ارزش دو چیز *Equivalence*

همچشمی = عمل رقابت میان دو کس — رقابت مابین دو تاجر *Concurrence*

(ح) Équivalent معادل = همچند

(ح) Equation المعادله = همچونگی

(٥) Concourant متقارب = هم رس

همزیستی = عمل شریک شدن دو گیاه برای زندگی Symbiose (ط)

همگرایی = تقارب Convergence (ف)

هنگام = وضع و اندازه معین Norme (۵) سیاست‌های کلی اقتصاد

هنرمندستان = ارباب صنایع ظریفه Artiste

هنگامی که ای عالی = دانشکده صنعتی

هوایما = ماشینی است که با وجود سنگین تر بودن از هوا میتواند پرواز کند Aéroplan

طیارہ .

هویزه = نام فارسی حویزه و آن محلی است در خوزستان در کنار رود کرخه

2) $\sigma_{ij} = \text{stress tensor}$ (a)

ی

یاد = Mémoire حافظه

یادآوری = در زبان فرانسه (راپل) Rappel یادآوری بطرف مکاتبه است برای زود فرستادن بجواب و انجام کار و گاهی نیز بجای آن تذکاریه استعمال میشد در فرهنگستان مقرر شد که یادآوری گفته شود — **مثال** : وزیر گفت برئیس اداره ساختمان در جواب دادن بفلان نامه یادآوری کنید یا یادآوری بفرستید .

یادداشت پرداخت = یادداشتی است که در هنگام پرداخت پولی از طرف برای مشتری فرستاده میشود Note de débit

یادداشت دریافت = یادداشتی است که در هنگام دریافت پولی از طرف بانک برای مشتری فرستاده میشود Note de Crédit

یاخته = سلول ـ کوچکترین جزء ماده زنده ـ Cellule
یارگل = نام یکی از آبادیهای بخش سقز است و بجای (یورقل) برگزیده شده است
یارگاه = محلی است که در آن پذیرائی از مردمان ناتوان و بیچاره میشود — پیشتر آنرا پست امدادی میگفتند

یاور = پایور شهربانی — نظیر سرگرد ارتش (رجوع بشهربانی شود)

یگان = آحاد (ح)

یکه = واحد (ح)

یکی کردن = بجای لفظ فرانسه Unifier اختیار شده است (ب)

همچند = Équivalent

همچندی = Équation

هم رس = Concurrent

همزیستی = عمل شریک شدن (ط)

همگرایی = Convergence

مذموره = Mémoire

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

همچنانکه در کتاب (Rappel) اشاره شده است = روح و آدل

واژه های علمی که در اسفند ماه ۱۳۱۸

پذیرفته شده است

آ

- آبنجیز = زمین یا مکانی که از آب بیرون میاید Aquifere (ز)
- آبگونه = مایع - liquide - جسمی که در آن بر روی یکدیگر لغزیده و بواسطه نیروی جاذبه زمین چون در غلظی ریخته شود بشکل آن طرف در میاید - مانند آب و نفت (ف)
- آبگین = مائی aqueux (گ)
- آرواره = فك Machoire (پ)
- آرواره زیرین = فك اعلی Machoire supérieure (پ)
- آرواره زیرین = فك اسفل Machoire inférieure (پ)
- آسه = محور - به راست و چپ یا بهیچ که از مرکز جسمی گذشته و آن جسم میتواند دور آن بچرخد - خط راست برضی که از مرکز زمین میگذرد و زمین دور آن گردش میکند - Axe (ف)
- آشام = جذب مایع Absorption (ف)
- آشکار ساختن = Détecter ظاهر نمودن جریانهای برقی مغناطیسی
- آشکار ساز = اسپای که وجود جریانهای برقی مغناطیسی را ظاهر سازد Detecteur (ف)
- آشکار سازی = عمل آشکار ساختن جریانهای برقی مغناطیسی Détection
- آواری = آهنگار - گوی که در آهنگ (موسیقی) نواخته می شود (ز)
- آویزه = حقیقه آویز - Appareil (پ)
- آویزه بند = Ligament suspensum - باند که بواسطه آن اندام و بافت متصل می باشد (پ)

- P11 -

واژه های علمی که در اسفند ماه ۱۳۱۸

پذیرفته شده است

آ

آبخیز = زمین یا مکانی که از آن آب بیرون میآید Aquifère (ز)
آبگونه = مایع - liquide - جسمی که ذرات آن بر روی یکدیگر لغزیده و بواسطه نیروی جاذبه زمین چون در ظرفی ریخته شود بشکل آن ظرف در میآید . مانند آب

و نفت (ف)

آبگین = مائی aqueux (گ)

آرواره = فك Machoire (پ)

آرواره زیرین = فك اعلی Machoire supérieure (پ)

آرواره زیرین = فك اسفل Machoire inférieure (پ)

آسه = محور - میله راست فلزی یا چوبی که از مرکز جسمی گذشته و آن جسم میتواند بدور آن بچرخد - خط راست فرضی که از مرکز زمین میگذرد و زمین بدور آن

گردش میکند - Axe (ف)

آشام = جذب مایع Absorption (ف)

آشکار ساختن = Détecter ظاهر نمودن جریانهای برق مغناطیسی

آشکار ساز = اسبابی که وجود جریانهای برق مغناطیسی را ظاهر میسازد Détecteur (ف)

آشکار سازی = عمل آشکار ساختن جریانهای برق مغناطیسی Détection

آواری = Détritique خاکها و سنگهایی که از خرد شدن و فرو ریختن سنگهای کوه ساخته

میشود (ز)

آویزه = ضمیمه اعور - Appendice - آبانندیس - دنباله باریکی که برودۀ کور چسبیده

و مانند کرم است (پ)

آویزه بند = Ligament suspenseur بندی که رویان (جنین) دانه را به جفت متصل

می کند (گ ج)

۱۱۶۱ هـ سنه ۱۲۸۱ قمری

انباره = اکومولاتر - باتری - خازن - دستگاهی که برای ذخیره کردن برق است

Accumulateur (ف)

ب

بادامک = لوزه Amigdale (ب)

بازگیری = مصادره - نگاهداری موقتی اموال اشخاص بتوسط دولت در موقع احتیاج
و برای مصلحت عمومی - Requisition

بازمان = Remanant مقدار ثابتی که برجای میماند (ف)

بال دستان = Cheiroptère (ح)

بر هینختن = استخراج Extraire

بسامه = Fréquence حرکت رفت و آمد متواتر (ف)

بستو = Conceptacle کوزه ماندنی که اندامهای نرماده رستیها در آن قرار گرفته اند (گ)

بن = Culot - قسمتی از چراغ برق یارادیو که بسربچ وصل میشود

بی درو = Adiabatique در اصطلاح فیزیکی گرمائی را گویند که در دستگاهی بکاررفته

و هیچ قسمت آن کم و کاسته نمیشود (ف)

بی دم = Anoure (ج)

ب

پاد گانه = Terrasse صفا - فضای مسطح و بلند که در دامنه کوه واقع باشد (ز)

پاشام مغز = Meningen = سجا یا - اغشیه دماغی (ب)

پالکانه = Balcon = بالکن - پیش آمدگی ساختمان‌ها که مانند ایوانهای کوچک است

پایا = Constant = ثابت - تغییر نکننده (ف)

پایک = Pédoncule = پای کوچک یکی از برجستگیهای مغز (ب)

پر بسامد = Haute fréquence - حرکت رفت و آمد متواتر بسیار سریع (ف)

پرتوه = خط های باریک که از تابیدن نور پیدا میشود Raie (ف)

پلمغز = Protubérance = برجستگی جلوی مغز کوچک (ب)

پلمه = ardoise = نوعی از گل رست سخت شده و سیاه که ورقه ورقه جدا میشود و میتوان

برای نوشتن بکار برد - سنگ لوح (ز)

پلمه سنگ = Schiste = حجر متورق - سنگی که ورقه ورقه جدا شود (ز)

پیاز تیره مغز = Bulbe rachidien = بصل النخاع

پیچک = Bobine = بوبین - کوئل - استوانه‌ای که بدور آن سیم یا نخ پیچیده شده (ف)

پیچش دوم = Enroulement secondaire = سیم پیچی دوم در پیچک‌هایی که برق از

آنها میگذرد (ف)

پیچش نخست = Enroulement primaire = سیم پیچی نخستین در پیچک‌هایی که جریان

برق از آنها میگذرد (ف)

پیچخه = hélice = خطی که بدور یک استوانه می‌پیچد مانند پیچیدن مار بدور درخت (ف)

پیشین = Incisive = ثنایا (ب)

پینه = Callosité = قسمت برآمده و سخت شده در رستی‌ها یا در بدن جانوران (ج . گ)

ت

تراز مند = Équilibré = متعادل - صفت جسمی که در حالت تعادل است (ف)

تکمه = Tubercule (ط)

تندوئی = Arachnoïde = عنکبوتیه یکی از سه پرده مغز (ب)

ج

جانوران آبرزی = حیوانات بحری Animaux marins جانورانی که در آب زندگی

می کنند (ج)

جانوران خاکری = حیوانات زمینی Animaux terrestres موجوداتی که در روی خاک

زندگی میکنند (ج)

جگر = Foie

چ

چگال = کثیف Dense جسمی که ذرات آن بسیار بهم نزدیک است (ف)

چین پسین = Pilier Postérieur چین خوردگی دوم بیخ حلق (پ)

چین پیشین = Pilier antérieur یکی از چین خوردگیهای بیخ حلق که با آخر زبان متصل

می شود (پ)

خ

خدو = بزاق - آب دهان Salive (پ)

خر چین = میوه خشکی است که دو کیسه دارد مانند میوه کلم و ترب Silique (گ)

خر چینک = میوه ای که مانند خر چین کوچک است مانند قدومه Silicule (گ)

خیم سینی = Anse sigmoïde یکی از خمیدگی های روده که بشکل دندان (س) است (پ)

داس مغز = Faux du cerveau چین خوردگی بزرگ سخت شامه که مانند داس واز
طرفی بطرف دیگر کشیده شده است (پ)

دج = صلب و جامد جسمی که ذرات آن بهم چسبیده است مانند سنگ و چوب Solide (ف)
درخشان = براق ساطع brilliant (ف)

دهمدار = Urodèle (ج)

دمه = بخار Vapeur (ف)

دندان = ضرس Dent (پ)

دندان آسیا = طواحن Molaire (پ)

دوازدهه = اثنی عشر Duodenum قسمت نخستین روده‌های باریک (پ)

دوپایان = Bipèdes جانورانی که دو پا دارند (ج)

دودستان = Bimanès جانورانی که دودست دارند (ح)

دوراه = Diode چراغ الکتریکی که دارای دو سر مثبت و منفی است (ف)

دوزیست = ذو حیاتین Amphibien (ج)

دوزیستی = زندگی ذو حیاتین Amphibie (ج)

دهان = فم Bouche (پ)

دیهمیم = اکلیل Corymbe (گ)

راست ساز = Redresseur مستقیم کننده در چراغهایی که برای برق بکار میرود (ف)

رشته = Filament سیم فلزی که در چراغهای برق و رادیو روشن میشود (ف)

Intestin grêle = معاء دقاق روده باریک

Jejunum = صائم روده تهی = دومین قسمت روده های باریک که پس از دوازده است (ب)

Ileon = ایلاوس قسمت سوم روده های باریک که پس از روده تهی است (ب)

Rectum = معاء مستقیم قسمتی از روده فراخ که پس از قولون است (پ)

Gros intestin (پ) = معاء غلاظ روده فراخ

Cæcum = اعور نخستین قسمت روده های فراخ (پ)

Foraminifères = روزنداران جانورانی که دارای يك ياخته بوده و در پوسته آنها

روزنه های بسیار است (ج)

Foramen = روزنه سوراخ ریز (ج)

Écorce cérébrale (پ) = غشاء دماغی

Luette (پ) = لاهات زبان کوچک - ملازه

trachyte = تراکیت سنگی است تخشن و زبر مانند سفال (ز)

Anneau (ج) = حلقه زرفین

Annelides (ج) = حلقوی زرفینی

Archegone (گ) = زرفینك

س

Chlorophylle = سبزینه - کلرфіل - (گ)

Columelle = ستون كوچك كه در وسط سنبله گندم و مانند آن است (گ)

- سته = Baie میوه آبدار مانند انگور (گ)
- سخت شامه = ام الغلیظه dure-mère یکی از سه پرده‌ای که مغز را میپوشانند (پ)
- سر سینه = Cephalothorax قسمتی از بدن حشرات که شامل سر و سینه است (ج)
- سرون = Antenne آنتن - دکل‌های بلند (ف)
- سرین = Fesse
- سنبلك = Épillet سنبله کوچک (گ)
- سنگ پشتان = Chéloniens (ج)
- سوخ = Bulbe قسمت زیرین پیاز و نرگس و تیره و مانند آنها (گ)
- سه راه = Triode چراغ الکتریکی که دارای سه سر میباشد (ف)
- سیاسنگ = Basalte سنگی است سیاه رنگ که اندکی آهن دارد (ز)
- سیمخ = Broche میله فلزی که در گیرگ ها برای اتصال جریان برق است (ف)

ش

- شفت = میوه گوشتدار مانند هلو Drupe (گ)
- شکم چه‌های مغز = Ventricules cérébrales بطون دماغی
- شکندجهای مغز = Circonvolutions cérébrales تلایف دماغی

خ

- غده بناگوشی = غدد بزاقی تکفیه Gl-parotide (پ)
- غده زیر آرواره = غدد بزاقی تحت فکی Gl. sous-maxillaire (پ)
- غده زیر زبان = غدد بزاقی تحت لسانی Gl. sublinguale

غده های خدو = غدد بزاقی Glandes salivaires (ب)
 غر غره = قورقه - Poulie چرخه که بدور مجوری میتواند بگردد و بر محیط آن شیار برای گذراندن ریسمان یا زنجیر باشد (ف)
 غوگان = ضفادغ Batraciens (ج)

ف

فراز = Anode آنود - قطب مثبت جریان برق (ف)
 فرود = Cathode کاتد - قطب منفی جریان برق (ف)
 فروگیر = محاط کننده Ambient
 فشار سنج = میزان الضغله Manomètre اسبابی است که فشار گازها یا مایعات را معین میکند (ف)

فندقه = Akène میوه خشکی که مانند فندق است (گ)

فوتبال

Football

برای فوتبال اصطلاحات ذیل پذیرفته شده است

Out	بیرون
Penalty	تاوان
Penalty area	تاوانگاه
Off side	تجاوز - کناره
Back	پشتیان
Left back	پشتیان چپ
Right back	پشتیان راست
Forward	پیشرو
Left forward	پیشرو چپ
Left wing forward	پیشرو دست چپ

Right wing forward	پیشرو دست راست
Right forward	پیشرو راست
Centre forward	پیشرو مرکز
Foul	خطا
Referee	داور
Hand	دست
Team	دسته
Pass	رد
Kick	زدن
Head	سر
Captain	سر دسته
Corner	گوشه
Half back	نگهبان
Left half back	نگهبان چپ
Right half back	نگهبان راست
Centre half back	نگهبان مرکز
Goal - goal post	هال
در فرهنگهای فارسی هال را چنین معنی کرده اند (میل هائی را که برای چوگان بازی در دو سر میدان سازند) و نویسندگان معتبر همیشه آنرا بجای دروازه بکار برده اند و حتی (هال کرد) یعنی (از دروازه بیرون برد) استعمال نموده اند چنانکه اکنون هم میگویند (گل کرد) دو واژه هال بان و هالگاه نیز بقیاس فارسی ساخته شده است	
Goal - keeper	هال بان
Goal	هال کرد
Goal area	هالگاه

ق

قولون = Colon قسمتی از روده های فراخ که پس از روده کور است (پ)

قولون بالا رو = Colon ascendant قولون صاعد (پ)

قولون پایین رو = Colon descendant قولون نازل (پ)

ك

كشتنی = قابل زراعت Arable (گ)

كم بسامد = Basse fréquence حرکت رفت و آمد متواتر بطئی (ف)

كلافه = رشته های درهم تاییده Lacis (گ)

گ

گـر ز ن = تاج - Cyme (گ)

گـر بیـانك = Involucelle گریبانه کوچک (گ)

گـر بیـانه = حلقه ای از گوشوارك هاست که در پای گل های چتری میروید Involucre (گ)

گـلو = حلق Gorge (پ)

گـلو گاه = بلعوم Pharynx (پ)

گـوشـت د نـدان = لكه Gencive (پ)

گـوشـوارك = Stipule گوشوارهای کوچک دنباله برگ (گ)

گـونـه = خـد Joue (پ)

گـیرك = دو شاخه ای که با آن میتوان جریان برق را از سیمی که دارای برق است

گرفت Prise (ف)

ل

لب = شفه *Levre* (پ)

لرزان = مرتعش - دارای حرکت رفت و آمدی *Tremblant* (ف)

م

مارپیچ = *Spirale* خطی که در یک سطح بدور خود می پیچد . مانند چنبره زدن مار بدور

خود در روی زمین (ف)

ماسه زی = *Arénicole* (ج)

ماشوره = *Chaume* - ساقه‌هایی از رستنی‌ها که میان آنها تهی است مانند ساقه گندمونی (گ)

ماندگار = چیزی که پیوسته بر یک حال مانده و تغییر نمی‌کند *Persistant-permanant*

لا یقیر (ف)

مجری = *Pxyde* - میوه‌ایست که چون جعبه‌ایست و در دارد مانند تخم خرفه (گ)

منجچه = دماغ اصغر *Cervelet* (پ)

مشکیزه = *Ascidie* (گ)

مکینه = محجمه *Suçoire* (ج)

میان بسامد = *Moyenne Fréquence* حرکت رفت و آمد متواتر متوسط (ف)

میانین = *Périné* قسمت پائین لگن در انسان (پ)

ن

نابجا = عرضی *Aldventif* (ط)

- ناو پايان = Scaphopodces جانورانی که پاهای آنها مانند ناواست (ج)
 نرم شامه = ام الرقيق Pie-mère سومين پرده مغز (از همه داخل تر) (پ)
 نوان = نوسان کننده - دارای حرکت رفت و آمدی منظم Oscillant (ف)
 نویدن = نوسان کردن Osciller (ف)
 نهنج = Receptacle برجستگی سرگلهای مرکب که گلهای کوچک بر روی آن قرار دارند
 مانند طبق آفتاب گردان (گ)
 نیامک = میوه ایست که غلافی دارد مانند لویا Gousse (گ)
 نیش = انياب Canine (پ)
 نیمکره مغز = Hémisphère cérébrale هریک از دو قسمت چپ و راست مغز (پ)

و

- والان = پستانداران آبی - Cetacées - پستاندارانی که در آب زیست میکنند (ج)

ه

- همزمان = متساوی الزمان Synchrone (ف)
 هواسنج = میزان الهوا Baromètre اسبابی است که فشار هوا با آن اندازه گرفته میشود (ف)

ی

- يك زمان = متحد الزمان - متشابه الزمان Isochrone (ف)

در یکصد و پنجاه و ششمین جلسه عمومی فرهنگستان برای ۶۴ ترکیب
عربی برابرهای فارسی مطابق صورت ذیل اختیار گردید و بتصویب
پیشگاه همایون شاهنشاهی رسید

- | | |
|-----------------------------|--|
| ۱ - آخر الامر | سرانجام - آخر کار - بآخر |
| ۲ - اباعن جد | پدر بر پدر - پشت در پشت |
| ۳ - الغرض | باری - آخر |
| ۴ - باحسن وجوه و باحسن شقوق | بهترین راه - بهترین صورت - بهترین روی -
بهترین روش |
| ۵ - بالاخره | باری - آخر |
| ۶ - بالضروره | ناچار - ناگزیر |
| ۷ - بطائی الانتقال | دیر فهم - کند فهم - دیر یاب - کم هوش - کودن |
| ۸ - جدید الاحداث | نوبیان - نو بنیاد - تازه بنیاد |
| ۹ - جدید البناء | تازه ساز - نوساز - نوساخت |
| ۱۰ - جدید الورد | نورسیده - تازه رسیده - تازه وارد - نو آمده |
| ۱۱ - حتی الامکان | تا بتوان |
| ۱۲ - حسب الامر | بدستور - بفرمان - بفرموده - بفرمایش |
| ۱۳ - حسب المعمول | بنا بمعمول - بر حسب معمول |
| ۱۴ - حسب الوظيفه | بر حسب وظیفه - بنا بر وظیفه - از روی وظیفه |
| ۱۵ - دستور العمل | دستور - دستور کار |
| ۱۶ - سریع الانتقال | تند فهم - زود فهم - تند هوش - تند یاب -
زود یاب - تیز هوش |
| ۱۷ - سریع العمل | تند کار - چالاک |
| ۱۸ - سنوات ماضیه | سالهای گذشته |
| ۱۹ - سنه ماضیه | سال گذشته |
| ۲۰ - سهل العبور | آسان - خوب - آسان رو |
| ۲۱ - سهل الوصول | آسان رس - آسان یاب |

- ۲۲ - صحیح البنيه - تن درست - سالم
 ۲۳ - صحیح العمل - درستکار - راستکار - درست کردار
 ۲۴ - صحیح المزاج - تن درست - سالم
 ۲۵ - صعب العبور - بد - سخت - دشوار - دشوار رو - دشوار
 ۲۶ - صعب الوصول - دشوار رس - دشوار یاب - دیر یاب
 ۲۷ - طرفه العين - چشم بهم زدن - بیکدم - بیک چشم زدن - بیک چشم زد
 ۲۸ - عاقبت الامر - سرانجام - آخر کار - آخر
 ۲۹ - علی الخصوص - ویژه - بخصوص
 ۳۰ - علی الرسم - برسم - چنانکه رسم است
 ۳۱ - علی الظاهر - بظاهر - بر حسب ظاهر - بصورت - بر حسب صورت
 ۳۲ - علی العمی (علی العمی) - کور کورانه - نسنجیده - ناسنجیده
 ۳۳ - علی الثور - دردم - بی درنگ - هماندم - در زمان
 ۳۴ - علی قدر الامکان - چندانکه بتوان - چندانکه بشود
 ۳۵ - علیهذا - از ایشو - بنابراین
 ۳۶ - عند الامکان - اگر بشود - هر زمان بشود - هرگاه بشود
 ۳۷ - عند الحاجة - هنگام حاجت - وقت حاجت - هنگام نیاز
 ۳۸ - عند الضروره - اگر لازم باشد - اگر بایستی
 ۳۹ - عنقریب - بزودی - بهمین زودی - بهمین نزدیکی - زود - زود باشد که
 ۴۰ - غیر قابل اجرا - انجام ناپذیر - اجرا ناپذیر - پیش نرفتنی
 ۴۱ - غیر قابل قبول - ناپذیرفتنی - باور نکردنی
 ۴۲ - غیر ممکن الوقوع - نشدنی
 ۴۳ - فاسد الاخلاق - زشت خو - بدخوی - تبه خوی
 ۴۴ - فارغ البال - آسوده خاطر - آسوده دل
 ۴۵ - فی الثور - دردم - بی درنگ - هماندم - در زمان

همانجا - درجای
 انجام پذیر - اجرا پذیر - پیش بردنی
 پذیرفتنی - باورکردنی
 از دیرباز - روزگار پیش - روزگار پیشین
 همیشه رسید - بر رسیدن - بورود - بآمدن - همیشه
 آمد - تا آمد - تارسید
 هم رای - همدستان
 هم سخن - یکدل - یک زبان - هم زبان - هم آواز
 هم سخن - یکدل - یک زبان - هم زبان - هم آواز
 ناشناس - ناشناخت - بی نام و نشان - گمنام
 با آسایش - آسوده - آسوده حال - تن آسان
 با این حال - با اینهمه - با وجود این
 گم شده - ناپیدا - ناپدید - پی گم
 کامیاب - کامروا
 از سرتا ته - سراسر - از آغاز تا انجام - از اول
 تا آخر - از سرتا بن - سرتاسر
 روی هم رفته
 تابتن - باندازه توانائی
 امسال

۴۶ - فی المجلس
 ۴۷ - قابل اجرا
 ۴۸ - قابل قبول
 ۴۹ - قدیم الايام
 ۵۰ - لدی الورود
 ۵۱ - متفق الرأى
 ۵۲ - متفق القول
 ۵۳ - متفق الكلام
 ۵۴ - مجهول الهوية
 ۵۵ - مر فة الحال
 ۵۶ - معذ لك
 ۵۷ - مفقود الاثر
 ۵۸ - مقضى المرام
 ۵۹ - من البدو الى الختم
 ۶۰ - من حيث المجموع
 ۶۱ - مهمامكن
 ۶۲ - هذا السه

- ٢٢ - ...
 ٢٣ - ...
 ٢٤ - ...
 ٢٥ - ...
 ٢٦ - ...
 ٢٧ - ...
 ٢٨ - ...
 ٢٩ - ...
 ٣٠ - ...
 ٣١ - ...
 ٣٢ - ...
 ٣٣ - ...
 ٣٤ - ...
 ٣٥ - ...
 ٣٦ - ...
 ٣٧ - ...
 ٣٨ - ...
 ٣٩ - ...
 ٤٠ - ...
 ٤١ - ...
 ٤٢ - ...
 ٤٣ - ...
 ٤٤ - ...
 ٤٥ - ...
 ٤٦ - ...
 ٤٧ - ...
 ٤٨ - ...
 ٤٩ - ...
 ٥٠ - ...
 ٥١ - ...
 ٥٢ - ...
 ٥٣ - ...
 ٥٤ - ...
 ٥٥ - ...
 ٥٦ - ...
 ٥٧ - ...
 ٥٨ - ...
 ٥٩ - ...
 ٦٠ - ...
 ٦١ - ...
 ٦٢ - ...
 ٦٣ - ...
 ٦٤ - ...
 ٦٥ - ...
 ٦٦ - ...
 ٦٧ - ...
 ٦٨ - ...
 ٦٩ - ...
 ٧٠ - ...
 ٧١ - ...
 ٧٢ - ...
 ٧٣ - ...
 ٧٤ - ...
 ٧٥ - ...
 ٧٦ - ...
 ٧٧ - ...
 ٧٨ - ...
 ٧٩ - ...
 ٨٠ - ...
 ٨١ - ...
 ٨٢ - ...
 ٨٣ - ...
 ٨٤ - ...
 ٨٥ - ...
 ٨٦ - ...
 ٨٧ - ...
 ٨٨ - ...
 ٨٩ - ...
 ٩٠ - ...
 ٩١ - ...
 ٩٢ - ...
 ٩٣ - ...
 ٩٤ - ...
 ٩٥ - ...
 ٩٦ - ...
 ٩٧ - ...
 ٩٨ - ...
 ٩٩ - ...
 ١٠٠ - ...

فهرست واژه‌های پذیرفته شده در فرهنگستان

بترتیب قدیم

(آ)

آژیو = صرف
آژیوتاژ = سفته‌بازی
آسانسور = بالارو
آسپتیک = پاک
آسپسی = پاکی
آسورانس = بیمه
آسیدی = مشکیره
آسیز = مبن‌لاد
آفسمان = نشست
آق‌گنبد = سفیدگنبد (بندرها)
آق‌تپه = سفید تپه
آکت-افه = سند
آکشیف = دارائی
آکرد = سازش
آکسراسیون = شتاب
آکن = فذقه
آکومولاتر = انبار
آکیفر = آبخیز
آگرممان = پذیرش
آلپتون سفلی = زیرینه پائین
آلپتون علیا = زیرینه بالا
آلک = مجلبک
آلکلو = آلگون
آلودن جسمی بمایه‌ی = آغوشن

آتروپلان = هواپیما
آتروناویگاسیون = ناوبری هوایی
آییسال = مفاکی
آناشه = وابسته
آپوستیل = پی نوشت
آجی‌چای = تلخه رود
آحاد = یکان
آدوانشیف = نابجا
آدیاباتیک = بی‌دررو
آتروپود = بندبانیان
آرتیزان = افزارمند
آرخ = نزار
آرکنن = زرفینک
آرناشمان = ستام
آرنیکول = ماسه‌زی
آریوه = تک انجام
آژ = روزگار
آژان = نماینده
آژان‌دوپلیس = پاسبان
آژانس = نمایندگی
آژانس اخبار = خبرگزاری
آژانس معاملات = کارگزاری

ناتسنگه و ممشه قیاسی و نامش

آورت = آورتا

(۱)

ابتداء = آغاز

ابتلا = دجاری

ابرام = استوار کردن

ابراهیم آباد = مشکاباد

ابوالمؤمن = پارسا

اپرون = مهمیز

اپی = سنبله

اپی به = سنبلك

اثر = آشكوب

اتان = تالاب

اتنوگرافی = نژاد شناسی

اتیمكت = برچسب

اثنی عشر = دوازده

اجازة نامه = پروانه

اجرت = دست مزد

احتماء = پرهیز

احجار ساقطه = شخانه

احراق = سوز آوری

احشاء = اندرونه

احصائیه = آمار

احضار = فراخواندن

احمد آباد = نودز

اختتام حساب = بستن حساب

آلور = روش

آلوردرد = حواله کرد

آلوویون = آب رفت

آلهیار = خدایار

آمبریون = رویان

آمبریوثری = رویان شناسی

آمبرمتر = آمبرسنج

آمبرنت دیثریتال = مهر انگشت

آنتای = رخ

آنثر = بساك

آنثروپوثری = مردم شناسی

آنثروپومتری = تن پیمائی

آنشن = سرون

آنشن دزنسكت = سرو

آنثول = سرونك

آنتیگمینال = ناقديس

آندروسه = نافه

آنرولمان = پیچش

آنسی سیگموئید = خم سینی

آنکیستمان = کیسه بندی

آنود = فراز

آنور = بیدم

آنور رگور = بازه

آنورمال = ناهنجار

آنونیم = بی نام

آنولوپ = پوشش

اختلاط و امتزاج = آمیزه	استپ = كلاك
اداره پلیس = سرکلاتری	استخدام (اداره) = کارگزینی
ادریس آباد = شازند	استخراج = بریختن
ادویه شناس = داروشناس	استشهاد = گواه خواهی
ادویه شناسی = داروشناسی	استنطاق = بازپرسی
اذین = گوشك	استواردریائی = ناواستوار
ارباب صنایع ظریفه = هنرپیشگان	استهلاک دین = وام فرسائی
ارتفاع = بالا و بلندی	استیپول = گوشوارك
ارزاق = خواربار	استیگمات = کلاله
اروثرنز = کوه زائی	استیل = خامه
ارژنیک = کوهزا	اسعار = ارز
اروده = فرسودن	اسقاط = فرسودگی
اروزیون = فرسایش	اسکارپمان = تنده
اسپسی = گونه	اسکادر = بخش
اسپسیمان = نمونه	اسکادریل = ناوگروه
اسپور = هاگ	اسکافوپد = ناوپایان
اسپورول = هاگچه	اسمعیل زائی = شه بخش
اسپوروله = هاگ دار	اشپیل (اشپلمنت) = سنجاق
اسپورولاسیون = هاگ فشانی	اشتهال = افروزش
اسپوریزاسیون = هاگ گذاری	اشرف = به شهر
اسپیرال = مارپیچ	اشل = پایه
استارت = تك آغاز	اشل - مقیاس = نرده
استارتر = آغازگر	اصطكاك = مالش
استاژ = کارآموزی	اصلی = بنیادی
استاژیر = کارآموز	اصم = گنگ
استامپ = مهر	اصناف = پیشه‌وران

اگزله کوا تور = روانامه
 الرن = شهر
 الف = هزاره
 الوف = هزارگان
 ام الرقيق = نرم شامه
 ام الغليظ = سخت شامه
 امامزاده جعفر = پیشوا (ایستگاه)
 امتحان = آزمون
 امتحان نسج زنده = بافت برداری
 امچه لی = بناور
 امتداد = راستا
 امراض اطفال = بیماریهای کودکان
 امراض انفرادی = بیماریهای پراکنده
 امراض خارجی = بیماریهای بیرونی
 امراض داخلی = بیماریهای درونی
 امراض دماغی = بیماریهای مغز
 امراض روحی = بیماریهای روان
 امراض ساریه = بیماریهای واگیر
 امراض عصبی = بیماریهای پی
 امراض گوش و حلق و بینی =
 بیماریهای گوش و گلو و بینی
 امراض مجاری بول = بیماریهای
 میزه راه
 امراض محلی = بیماریهای بومی
 امراض مناطق حاره = بیماریهای
 گرمسیر

اصول تدایوی = درمان شناسی
 اصول محاکمات = آئین دادرسی
 اعتبار غیر قابل فسخ = اعتبار بی برگشت
 اعتبار متحرك = تنخواه گردان
 اعتبار نامه سیاسی = استوارنامه
 اعتراض = واخواهی - واخواست
 اعتراض کردن = واخواستن
 اعشاری = دهمی
 اعلان = آگهی
 اعلان قبلی = پیش آگهی
 اعور = روده کور
 اغشیه دماغی = پاشام مغز
 اف = تخم
 افقی = ترازوی
 افو ندره = رمیدن
 افو ندرمان = رمبش
 اکابر = سالمندان
 اکسپزان = نما
 اکسپلوراتر = پی گرد
 اکسپلوراسیون = پی گردی
 اکسترن = نوکار
 اکلسان = روشنائی
 اکلیل = دیبیم
 اکیمپمان = سازوبرك
 اکیوالان = هم ارز
 اکیوالانس = هم ارزی

اوردر = راسته
اورودل = دمدار
اورولوگ = میزه شناس
اوریت = دهلین
اوزان و مقیاسها و مقادیر = سنگ
و اندازه و نرخ
او مور = گش
اونگله = ناخنک
اونگو له = سم داران
اونیفیه = یکی کردن
اوور = تخمدان
اوورتورد کنت = باز کرد
اوول = تخمک
اوپیار = تخمگذار
اهل خبره = کارشناس
ایاغچی = پادار
ایچی = ایشه
ایستگاه سفید چشمه = ایستگاه فوزیه
ایلاووس = روده دراز
ایلو = آلا

(ب)

باتای = نبرد
باتیال = زرفی
باج قپان = قپانداری
بارزالتناسل = پیدازا

امراض نسوان = بیماریهای زنانه
امراض وبائی = بیماریهای همه گیر
امراض وبائی = بیماریهای جهانگیر
امیر البحر ۱ = دریاسالار
امیر البحر ۲ = دریابان
امیر البحر ۳ = دریادار
انتخاب = برگردن
اترن = کارورز
انتقال بانکی = برگردان
انجمن بلدی = انجمن شهرداری
انحراف = کج راهی
انحلال = برچیدگی
انحناء = خمیدگی
اندکس = فهرست
اندیکاتور = دفتر نماینده
انطباعات = نگارش
انقلوره سانس = گل اذین
انقیرمری = پرستارخانه
انکسار = شکست
انعکاس = بازتاب
انگیکوله = پنجه داران
انولوسل = گریانه
انولوکر = گریانه
انیاب = نیش
اوتوفاژ = خودخوار
اوتوما تیک = خودکار

براق = درخشان	بازالت = سیاسنگ
براکته = برگه	باس فیره کانس = کم بسامد
برش = سیخ	باسن دور سپسیون = آبگیر
برنش = نایزه	باش بولاق = سرچشمه
بزاق = خدو	باشماق = باشه
بشیوسقه = پنج پیکر	باصره = بینائی
بصل النخاع = پیاز تیره مغز	باقی مانده = مانده
بطن = شکمه	باقی مانده = بازمان
بطون دماغی = شکمچه های مغز	باکتری = باکتری
بعد = دوری	بالانس = تراز
بکی = سیخ	بالانسه = تراز کردن
بلد = شهر	بالکن = پالگاهانه
بلدییه = شهرداری	باندل = نوارچسب
بلندی طاق = خبز (در ساختمان)	بانک = بانک
بلهوم = گلوگاه	بانکروت = ورشکستگی
بمب = بمب	بانکرو تیه = ورشکست
بمباردمان = بمباران	بانکیه = بانکدار
بندر جز = بندرگز	بانگلو = بانگی
بنی طرف = دشت میشان	ب = بسته
بو = گل	بحر پیما = دریانورد
بو بین = پیچک	بحری = دریائی
بورله = آگنه	بحریه (قوای) = دریانان
بول = پشاپ	بخار = دمه
بولب = سوخ	بدن = تنه
بیملیو تک = کتابخانه	برات = برات
بیملیو گراف = کتابشناس	براز مدفوع = پخال

پرید = دوره
 پریز = گیرک
 پرینه = میانین
 پی کوجه بی دررو = بن بست
 پیست = پاسگاه
 پیست امدادی — یاریگاه
 پیست امدادی آموزشگاهها = شفاخانه
 پیستانداران آبی = والان
 پردوکتیف = بار آور
 پروگرام = برنامه
 پرلومان = برداشت
 پلاس = پی بر
 پلان = گیاه
 پلن = گرده
 پلن = هامون
 پلوری سلولر = پریاخته
 پلی = چین
 پلی آن او انتای = چین بادبزی
 پلی دروا = چین راست
 پلی دژته = چین افکنده
 پلی دورسه = چین وار بخته
 پلی رانورسه = چین برگشته
 پلیسمان = چین خوردگی
 پلی فای = چین گسیخته
 پلی کوشه = چین خوابیده

پیضر = بی آزار
 پیطار = دام پزشک
 پیعانه = پیش بهاء
 پیلان = تراز نامه
 پی متالسیم = دوفلزی

(پ)

پایی = پت
 پاپول = پتک
 پاتروی = کشتی
 پارکه = دادسرا
 پاریته = برابری
 پاساژ = تیمچه
 پاساسیون = بدتر بردن
 پاسیف = بدی
 پاکت = پاکت
 پاکت = پیمان
 پتال = گلبرگ
 پدنکول = پایک
 پر = برابر
 پرسکر پیسیون = جواز
 پرفوی = پیش برگ
 پروتستاسیون = واخواهی
 پروتوبرانسی = پل مغز
 پروتیمست = آغازیان
 پرونوستیک = پیش بینی

تالوفیت = ریسہ داران
 تأمین عبور و مرور = راهنمایی و رانندگی
 تباعد = واگرایی
 تبریک = شادباش
 تپہ سیف = تپہ سفید
 تجارت = بازرگانی
 تجدید = نو کردن
 تجربہ = آزمایش
 تجسس = پژوهش
 تحتانی = زیرین
 تحت البحر = زیر دریائی
 تحقیق = بازجویی
 تحقیق = رسیدگی
 تذکرہ = گذرنامہ
 ترابی = رستی
 ترانس = پادگانہ
 تراکیت = زبرہ سنگ
 تربیت = پرورش
 ترزوری = خزانہ
 ترزوریہ = خزانہ دار
 ترن داتریساژ = ارادہ
 تریود = سہ راہ
 تزی = پایان نامہ
 تساوی = برابری

پلیس مخفی = کار آگاہ
 پشی = گیرہ
 پورسان = در صد
 پورفیر = سماک
 پورفیروئید = سماک نما
 پوزہ = زفر
 پوستہ نازک = شامہ
 پولینیزاسیون = گرد افشانی
 پیرومتر = آذر سنج
 پیست = ناخنگاہ
 پیستیل = مادگی
 پیشاہنگی = رجوع شود بصفحہ ۲۸
 پیشک محملہ = وشمگیر
 پیکسید = مجری
 پیلہ آنتریور = چین پیشین
 پیلہ پوستریور = چین پسین

(ت)

تائید = استوار کردن
 تابین بحری = ناوی
 تاتر = تماشاخانہ
 تاج = گزن
 تأخیر = دیر کرد
 تأدیہ = پرداخت
 تار = پارسنگ
 تاریف = تعرفہ

تقویم = ارزیابی
 تقویم = برآورد
 تقویم کردن = برآورد کردن
 تکانلو = تیکان
 تلافیف دماغی = شکنجهای مغز
 تلقیح واکسن = مایه کوبی
 تلگرام لوکس = تلگرام ویژه
 تله زنچ = تله زنک
 تمبر = تمر
 تمهید = استوار کردن
 تنو دولیور = دفتر داری
 تنور دولیور = دفتر دار
 تو بر کول = تکه
 تور پیل = اژدر
 تور پیور = اژدر افکن
 توقیف = بازداشت
 توقیف شده = باز داشته
 توقیف گاه = باز داشتهگاه
 توقیفی = باز داشته
 توکسین = زهر آبه
 تهاثر = پایا پای
 تیورور = برات کش
 تیره = برات گیر
 تیمکان تمه = تکاب

تشریفات و سرمونی = آئین
 تشریح = کالبد شناسی
 تشریح عملی = کالبد شکافی
 تشکیلات = سازمان
 تشویه شده = برشته
 تصاعد = فرایازی
 تصدیقنامه = گواهی نامه
 تصفیه = پالایش
 تصفیه کردن = پالودن
 تعاون بلدی = دستگیری
 تعلیم = آموزش
 تعهدنامه = پیمان نامه
 تغذی = خورد
 تغییر نکننده = پایا
 تقشیش = بازرسی
 تفریق = کاهش
 تفریق کردن = کم کردن
 تقارب = همگرایی
 تقاطع = برخورد
 تقاعد = بازنشستگی
 تقدم بحفظ - صیانت = پیش گیری
 تقسیم = بخش
 تقسیم کردن = بخش کردن
 تقنینیه = قانون گذاری

(ث)

ثبات = رو نویس

ثخن و ضخامت = ستیرا

ثقل = گرانی

ثنا یا = پیشین

(ج)

جامد = دج

جانبی = پهلوی

جذب = ربایش

جذب مایع = آشام

جذر = ریشه

جرم = بزه

جرم = غند

جریان = گردش

جزائی = کفیری

جسد = لاشه

جغتو چای = زربنه رود

جمعمه = کاسه سر

جمع = افزایش

جمع کردن = افزودن

جوانه زدن = تندیدن

جوانه و نطفه = تنده

جهاز = دستگاه

جهاز محرکه = دستگاه جنبش

جهاز نامیه = دستگاه رویش

جهت = سو

(چ)

چاپار = پیک

چاغر لو = چاغر

چک = چک

چک ناره = چک بسته

(ح)

حاج علیمقی = مازیار

حاجی لر = دشت مینو

حادثه = پیش آمد

حاکم = فرماندار

حافظه = یاد

حالب = میزدهای

حبابچه های ریوی = خانه های شش

حجار = سنگتراش

حجر = سنگ

حجیم = گنج

حجیم = گنج

حرکت = جنبش

حرکت مبطله = جنبش درنگی

حرکت متشابه = جنبش یکسان

حرکت مسرعه = جنبش شتابی

حسن آباد = سیمین دشت

(خ)

خارج المملکتی = بیرون‌نهرزی
 خارج قسمت = بیرون
 خارجی = بیرونی
 خالی = تهی (بمعنی وصفی)
 خیاز = نانوا
 خیازخانه = نانواخانه
 خیرویت = کارشناسی
 خد = گونه
 خدیجه = خدیش
 خزعل آباد = خسرو آباد
 خزعلیه = خرم کوشک
 خفاجیه = سوسن گرد
 خمل = پرز

(د)

دائن = بستانکار
 داخلی = درونی
 دارالانشاء = دبیرخانه
 دارالعجزه = نوانخانه
 دارالمجانین تیمارستان
 دارالمساکین = مسکین خانه
 دارالایتام = پرورشگاه یتیمان
 دارالرضاعه = شیرخوارگاه
 داز = دازه

حسن آباد قاشق = آباد کوشک
 حشمت آباد = رودک
 حضرت عبدالعظیم = شهرری
 حفظ الصحه = بهداشت
 حق الشرب = آب بها
 حق العبور = ترانزیت
 حق العمل = کارمزد
 حق القدم = پایمزد
 حکم = داور
 حکم مشترک = سرداور
 حکمیت = داور
 حلق = گلو
 حلقوی = زرفینی
 حلقه = زرفین
 حمام = گرمابه
 حمیات بثوری = تب‌دانه‌ای
 حنجره = خشک‌نای
 حویزه = هویزه
 حوضچه = لگن‌چه
 حی = زنده
 حیات = زندگانی
 حیات خفی = زندگی نهانی
 حیوانات بحری = جانوران آبی
 حیوانات بطنی رجلی = شکم پایان
 حیوانات زمینی = جانوران خاک‌زی

داکتیلوسکوپى = انگشت نگارى
 دانشكده صنعتى = هنر سراى على
 دائره اطفائيه = آتش نشانى
 دایره نظایف و تسطیح = دایره رفت و روب
 دایره میاه = میرابى
 دایماتور = بدمكار
 دپو = سپرده
 دترى تيك = آوارى
 دتكشور = آشكار ساز
 دتكته = آشكار ساختن
 دتكسیون = آشكار سازى
 درجه = زینة
 دروپ = شفت
 دریچه مكبى = دریچه نای
 دزر = بیابان
 دزن فكته = گندزدوده
 دژ كمسیون = اوگنه
 دشارژ = مفاسا
 دفتر ارسال مراسلات = دفتر رسید
 دفتر موعده = سر رسید نامه
 دفع = واژش
 دفیله = رژه
 دفیله رفتن = رژه رفتن
 دكتر = دكتر
 دگاژه = از گرو در آوردن
 دماغ اصغر = مخچه

دوا = دارو
 دواخانه = داروخانه
 دواساز = دارو ساز
 دوافروش = دارو فروش
 دوران = چرخه
 دوران دم = گردش خون
 دوره كمون = دوره نهفتگی
 دوسیه = پرونده
 دومانند = درخواست
 دووه = كرك
 دیپلم على = دانشنامه
 دیزج خلیل = دیزه
 دیفره = دیر فرست
 دیوان على تمیز = دیوان دادرسی کشور
 دیود = دوراه

(ذ)

ذائقه = چشائى
 ذواربعة اضلاع = چاربر
 ذواربعة زوايا = چار گوشه
 ذوبان = گداز
 ذوجنبین = دورگ
 ذوحیاتین = دوزیست
 ذوفلقتین = دولبه
 ذوفلقه = تك لپه
 ذى فقاران = مهر داران

(ر)

رج = بهرہ	رای = رای
رج مرکب = بهرہ مرکب	رابطہ = بستگی
رپر تواریز = فہرست	راپرت = گزارش
رجل سیاسی = مرد سیاسی	راپل = یادآوری
رحم = زہدان	رادیکال = ریشگی
رحیم آباد = پرندک	رادیوسکپی = پرتو بینی
رزرو - ذخیرہ = اندوختہ	رادیو گرافی = پرتو نگاری
رژیم بیماری = دستور خوراک بیمار	رادیو لثری = پرتو شناسی
رژیم غذائی = دستور خوراک	رادیو لژیست = پرتو شناس
رد = وازدن	رانندہ کشتی = ناوبر
رسپناکل = نہنج	رأس = تارک
رست = دریافتی	راس = نژاد
رسوب = تہ نشست	رأس القلب = نوک دل
رسوبی = تہ نشستہ	رأسی رجلی = پابرسران
رسیدگی بدایت = رسیدگی نخستین	رئیس الوزراء = نخست وزیر
رسیدگی تمیزی = رسیدگی فرجامی	رئیس بلدیہ = شهردار
رش = خارہ	رئیس پرسنل = کارگزن
رضایت = خشنودی	رئیس سرویس بیمارستان = سرپرست
رقابت = ہمچشمی	رئیس کمیساریا = کلاتر
رقم = پیکر	رئیس مباشرت = کارپرداز
رکتو = رو	رباط = زردہی
رمیز = دادہ	رباط کریم = شہریار
رولان = غلتان	رباط گوزلک = دیدگاہ
رولت = غلتہ	
رولمان = غلت	

ژکی کلوب = کانون سوارکاران

ژنرال قنصول = سرکنسول

ژورنال = روزنامه

ژیزر = آبفشان

ژیگلور = سوخت پاش

(س)

سؤالنامه = پرسش‌نما

سابقه = پیشینه

سابقه خدمت = دیرینگی

سابل = ماسه

سابلیر = ماسه‌زار

ساحل = کناره (عمومی)

ساحل دریا = کرانه دریا

ساحل رود = کنار رود

ساخلو = پادگان

ساعده = ارش

سامعه = شنوائی

ساناتوریم = آسایشگاه

سانکیمسته = کیسه بستن

ساوج بلاغ مگری = مهاباد

سپال = کاسبرگ

ستمی = بارنامه کشتی

ستوان دریائی = ناوبان

ستوان شهر بانی = رسدبان

ستون فقرات = تیرد پشت

رولو = غلک

روله = غلتیدن

ر = پرتوه

ره‌دوشوسه = زیرخان

ریزو پود = ریشه پائیان

ریستورن = بازگشت

ریستورنه = بازگرداندن

ریم = چرک

(ز)

زاویه = گوشه

زاویه حاده = گوشه تند

زاویه منفرجه = گوشه باز

زجاجی = شیشه‌ای

زراعت برای پرورش میکرب =

کشت

زراقه = آبدزدک

زرق = سوزن‌زدن

زفیر = بازدم

زندگی ذوحیاتین = دوزیستی

زنگی محله = زنگیان

زوج = جفت

زیارت = زیار

(ژ)

ژانر = جنس

سجّل = نام و نشان
 سدان = واگذارنده
 سر باز دریائی = ناوی
 سر تیپ شهر بانی = سر پاس
 سر تیغیکاد تود = پروانچه
 سر جو خه دریائی = سر ناوی
 سر حددار = مرزدار
 سرعت = تندى
 سر گرد شهر بانی = یادر
 سروان دریائی = ناوسروان
 سروان شهر بانی = سر بهر
 سر هنگ دریائی = ناخدا
 سر هنگ شهر بانی = پاسبان
 سر یری = بالی
 سطح = رویه
 سطح مستوی = هامن
 سفالو تراکس = سر سینه
 سکسیون = دسته
 سکون = آرامش
 سل - فسه = پلیدی
 سلاخ = سرلاد
 سلاخ = پوست کن
 سللد = مانده
 سلطان آباد عراق = اراک
 سلکسیون = برگزینی
 سلول = یاخته
 سلیمان کندی = سلمان کندی
 سماق لو = سماق ده
 سم = زهر
 سم شناسی = زهر شناسی
 سمیونز = همزیستی
 سنگکینال = ناودیس
 سنگ چنماق = آتش زنه
 سنگ لوح = پلمه
 سوالا بوره = شیر پرورده
 سوبروت = شیر خام
 سورته ژنرال = آگاهی
 سوسکریمسیون = پذیرفتنی
 سوش = سویه (در میکربها)
 سوش = کنده (در درختان)
 سویه = آلوده
 سویه = آلودن
 سویور = آلودگی
 سواد = رو نوشت
 سواد نویس = رونویس
 سه ضلعی = سه بر
 سهم = تیر
 سیاح = جهانگرد
 سیاحت = جهانگردی
 سیادهن = تا کستان
 سیتواسیون = وضع
 سسیل = بی پایه

سر باز دریائی = ناوی
 سر تیپ شهر بانی = سر پاس
 سر تیغیکاد تود = پروانچه
 سر جو خه دریائی = سر ناوی
 سر حددار = مرزدار
 سرعت = تندى
 سر گرد شهر بانی = یادر
 سروان دریائی = ناوسروان
 سروان شهر بانی = سر بهر
 سر هنگ دریائی = ناخدا
 سر هنگ شهر بانی = پاسبان
 سر یری = بالی
 سطح = رویه
 سطح مستوی = هامن
 سفالو تراکس = سر سینه
 سکسیون = دسته
 سکون = آرامش
 سل - فسه = پلیدی
 سلاخ = سرلاد
 سلاخ = پوست کن
 سللد = مانده
 سلطان آباد عراق = اراک
 سلکسیون = برگزینی
 سلول = یاخته

ژکی کلوب = کانون سوارکاران

ژنرال قنصول = سرکنسول

ژورنال = روزنامه

ژیژر = آبشان

ژیگلور = سوخت پاش

(س)

سؤالنامه = پرسش‌نما

سابقه = پیشینه

سابقه خدمت = دیرینگی

سابل = ماسه

سابدیر = ماسه‌زار

ساحل = کناره (عمومی)

ساحل دریا = کرانه دریا

ساحل رود = کنار رود

ساخلو = پادگان

ساعدا = ارش

سامعه = شنوائی

ساناتوریم = آسایشگاه

سانکیمسته = کیسه بستن

ساوجبلاغ مکاری = مهاباد

سپال = کاسبرگ

ستمی = بارنامه کشتی

ستوان دریائی = ناوبان

ستوان شهر بانی = رسدبان

ستون فقرات = تیره پشت

رولو = غلتک

روله = غلتیدن

ر = پرتوه

ره‌دوشوسه = زیرخان

ریزوپود = ریشه پائیان

ریستورن = بازگشت

ریستورنه = بازگرداندن

ریم = چرک

(ز)

زاویه = گوشه

زاویه حاده = گوشه تند

زاویه منفرجه = گوشه باز

زجاجی = شیشه‌ای

زراعت برای پرورش میکروب =

کشت

زراقه = آبدزدک

زرق = سوزن‌زدن

زفیر = بازدم

زندگی ذوحیاتین = دوزیستی

زنگی محله = زنگیان

زوج = جفت

زیارت = زیار

(ژ)

ژانر = جنس

سجّل = نام و نشان	سایمان کندی = سلمان کنند
سدان = واگذارنده	سماق لو = سماق ده
سر باز دریائی = ناوی	سهم = زهر
سر تیپ شهر بانی = سرپاس	سهم شناسی = زهر شناسی
سر تیغ کاد تود = پروانچه	سمیوز = همزیستی
سر جو خه دریائی = سر ناوی	سنگینال = ناودیس
سر حددار = مرزدار	سنگ چخماق = آتش زنه
سرعت = تند	سنگ لوح = پلمه
سر گرد شهر بانی = یاور	سوالا بوره = شیر پرورده
سروان دریائی = ناوسروان	سوبروت = شیر خام
سروان شهر بانی = سر بهر	سورته ژنرال = آگاهی
سرهنگ دریائی = ناخدا	سو سکر پیسیون = پذیرفتنی
سرهنگ شهر بانی = پاسدار	سوش = سویه (در میکربها)
سریری = بالینی	سوش = کنده (در درختان)
سطح = رویه	سویه = آلوده
سطح مستوی = همان	سویه = آلودن
سفالوتر اکس = سر سینه	سویور = آلودگی
سکسیون = دسته	سواد = رونوشت
سکون = آرامش	سواد نویسی = رونویس
سل - فسه = پلیدی	سه ضلعی = سه بر
سلاخ = سرلاد	سهم = تیر
سلاخ = پوست کن	سیاح = جهانگرد
سلد = مانده	سیاحت = جهانگردی
سلطان آباد عراق = اراک	سیادهن = تا کستان
سلکسیون = برگزینی	سیمتواسیون = وضع
سلول = یاخته	سیل = بی پایه

(ص)

صائم = روده‌توی
صاحب‌منصب کشوری = پایور
صادر = فرستاده
صاعد = بالا رو
صافی = پالایه
صالح آباد = اندیمشک
صایقه‌قلعه = شاهین دژ
صحیح = درست
صحیه = بهداری
صدر = سینه
صرفه جوئی = پس انداز
صفرا = زرداب
صلب = دج
صلح = سازش
صناعات ارتش = تاختشائی ارتش
صنعت گر = دست‌ورز
صنعت یدی = دست‌ورزی
صنف = رسته
صورت حساب = سیاهه
صورت جزء = ریز حساب
صورت کسر = برخه‌شمار

(ض)

ضباط = بایگان

سیلیسوز = سیلیسی
سیلیک = خرچین
سیلی کول = خرچینک
سیلیه = مژگ‌داران
سینیا المان = نشانی

(ش)

شارژدافر = کاردار
شامه = بویائی
شاهد = گواه
شیمیه = همانند
شریان = سرخ‌رگ
شعبه = شاخه
شهر = مو
شهریه = موئین
شغل = کار
شفاهی = زبانی
شفه = لب
شکل = نگاره
شم = ماشوره
شمیز = پوشه
شهادت = گواهی
شهادت‌نامه = گواهی‌نامه
شمیت = پلمه سنگ

طبع = چاپ (۳)
 طبقات الارض = چینه شناسی
 طبقه = آشکوب
 طبقه بندی = رده بندی
 طبقه زمین = چینه
 طیب = پزشک
 طیب معاون = پزشک دستیار
 طرفین = دو کرانه
 طرق = راه ها
 طریق علاج = درمان
 طفیلی = انگل
 طفیلی شدن = انگلی
 طفیلی شناسی = انگل شناسی
 طفیلی شناسی = انگل شناسی
 طالا = زر
 طلبه = دانش جو
 طناب صوتی = تار اوا
 طواحن = دندان آسیا
 طول = درازا
 طهران = تهران
 (ظ)
 ظاهر = پشت
 ظاهر نویسی = پشت نویسی
 ظاهر نویسی شده = پشت نویسی

ضبط = بایگانی
 ضدسم = بازر و پادزهر
 ضد عفونی = پلشت بری
 ضد عفونی کردن = گندزدائی
 ضد عفونی کننده = گندزدا
 ضد عفونی کننده = پلشت بر
 ضرب = بس شماری
 ضرب کردن = زدن
 ضرر = زیان
 ضرس = دندان
 ضریب ارتفاع = بازده
 ضغطه = فشار
 ضفادغ = غوکان
 ضلع = دنده
 ضلع = پهلو
 ضمیمه اءور = آویزه
 ضیاء = روشنی

(ط)

طا طائوچای = سیمین رود
 طالب آباد = بهرام
 طالع = تاله
 طایفه = تیره
 ظاهر بوغدا = گندمان
 طب تجربی = پزشکی آزمایشی
 طب و طبابت = پزشکی

(ع)

عالم عتیقات = باستان شناس

عامل = سازه

عایدات = در آمد

عبادان = آبادان

عباس آباد = ورسک

عدلیه = دادگستری

عدیم الرأس = بی سران

عدیم الطاس = بی گلبگان

عدیم الفلقه = بی لپه

عرب اغلو = فرخ زاد

عرب لنگ = پلنگ دژ

عرض = پهنا

عرضحال = دادخواست - درخواست

عرضه = پیشنهاد

عروق شهریه = موی رگ

عریان البدور = بازدانگان

عزم = گشتاور

عشرات = دهگان

عشره = دهه

عصب = بی

عصر = دور

عصر حجر جدید = نوسنگی

عصر حجر قدیم = پارینه سنگی

عضله = مایچه

عضو = اندام

عضو = کارمند

عظم = استخوان

عظم قص = جناغ سینه

عفو = بخشوده

عقم = سترونی

عقیم = سترون

عقیم کننده = سترون کننده

عقیم کردن = سترون کردن

عکس العمل = واکنش

علاج شدنی = درمان پذیر

علاج نشدنی = بی درمان

علم الاحجار = سنگ شناسی

علم الحركات = جنبش شناسی

عمارت عدلیه = کاخ دادگستری

عمق = ژرفا

عمل = کنش

عمل واریختن = واریز

عمل قراول = پاس

عمله کشتی = جاشو

عندالرویه = دیداری

عنکبوتیه = تنندویی

عنق رحم = گای زهدان

عوارض متفرقه = خرده باج

عوض کننده قراول = پاس بخش

عهد = دوران

(غ)

غدد بزاقی = غده های خدو
 غدد بزاقی تحت فکی = غده زیر آرواره
 غدد بزاقی تحت لسانی = غده زیر زبان
 غدد بزاقی تکفیه = غده بنا گوش
 غده = دژبه
 غده مترشح = غده
 غشاء جنب = شامه شش
 غشاء درونی قلب = درون شامه دل
 غشاء القاب = برون شامه دل
 غشاء دماغی = رویه مغز
 غلاف عضلانی = نیام ماهیچه
 غلاف = نیام
 غلیان = جوش
 غواص = آب باز
 غیر قابل قسمت = بخش ناپذیر
 غیر ذی فقار = بی مهرگان
 غیر قابل فسخ = بی برگشت
 غیر مستقیم = ناراسته

(ف)

فاسیس = رخساره
 فاگوسیت = بیگانه خوار
 فاگوسیتوز = بیگار خواری
 فالسی فیکاسیون = دغل

فانت = شکاف
 فای = گسله
 فاییت = درماندگی
 فتح میت = کالبدگشائی
 فتوس = جنین
 فته طلب = سهفته
 فرا من = روزنه
 فرامی نیفر = روزن داران
 فر تیل = بارخیز
 فرو کتیفیکاسیون = باردهی
 فره کانی = بسامد
 فضولات = آخال
 فس = سرین
 فسح = گسیختن
 فقره = مهره
 فک = آرواره
 فک اسفل = آرواره زیرین
 فک اعلی = آرواره برین
 فکر = اندیشه
 فکونده = گشنیدن
 فلاحت = کشاورزی
 فلاحیه = شادگان
 فلاژل = تازک
 فلش = تیر
 فلکمر = توده شناسی
 فلووت = ناوکان
 فم = دهان

قاجیان = کامیار
 قاسم آباد = آبرین
 قاشق = کوشک
 قاضی = دادرس
 قاضی آباد = باغ بك
 قامیشله = نیستان
 قان یوخمز = پnade
 قایق بادی = کرو
 قایق پاروئی = کرجی
 قبض = رسید
 قبله بولاغی = قبله چشمه
 قبول کننده = پذیرا
 قبول کردن = پذیرفتن
 قبولی = پذیرش
 قپلانتو = کوپلان ده
 قرائن و امارات = نشانی
 قراجهداغ = ارسباران
 قراچمن = سیاه چمن
 قراغینی = سیاه چشمه
 قراغر = زال
 قرانطیمه = قرنتین
 قرص = گرده
 قرض = وام
 قرقره = غرغره
 قره بغده = سیاه گندم

فودوسروو = داس مغز
 فوران = جهش
 فوزلاژ = تنه
 فوقانی = زبرین
 فوایول = برگچه
 فومیکول = کودرست
 فیسور = تراک
 فیش = برگه
 فیشیه = برگه دان
 فیلامان = رشته
 فیلون = رگه
 فیله = میله

(ق)

قائم مقام = جانشین
 قابل احتراق = سوخت
 قابل تأدیه = پرداختی
 قابل تجهیز = بسیجی
 قابل زراعت = کشتی
 قابل فسخ = برگشت پذیر
 قابل قبول = پذیرفتنی
 قابل قسمت = بخش پذیر
 قابله = ماما
 قابلیت احتراق = سوذائی
 قابلیت قسمت = بخش پذیری

قره چر = سیاه چر
 قره سو = سیاهاب
 قره غان = سیاه دشت
 قره غایه = سیاه پایه
 قره گل = سیاه گل
 قره ناو = سیاه ناو
 قره عرب = پل دشت
 قزل اوزن = سفید رود
 قسط السنین = سالواره
 قسمت = پاره
 قشر = پوسته
 قشلاق = گرمسار
 قصاب = گوشت فروش
 قصبه الریه = نای
 قطانجق = سبزه
 قفس صدر = قفسه سینه
 قفسه = گنج

قوز لوسفلی = گلزار پائین
 قوز لوعلیا = گلزار بالا
 قوس = کمان
 قوس ام الشرائین = خم آورتا
 قوس و قزح = رنگین کمان
 قولون صاعد = قولون بالا رون
 قولون نازل = قولون پائین رو
 قوه = نیرو
 قوه = توان
 قیج = پلشت
 قیجی = پلشتی
 قیلون = کلانده
 قیمت = بها
 قیمت = نرخ
 قیمتی = گرانبها

(ک)

کایمنه = دفتر
 کاپیتال = سرمایه
 کاپیتالست = سرمایه دار
 کاپیتول = کلایرک
 کاتود = فرود
 کارپل = برچه
 کاربن = برگردان
 کار بور اتور = سوخت آما
 کارتن = جزوه دان

قلعه بلند = ابردز
 قلعه جقه = کلاچک
 قلعه سحر = بام دژ
 قلیان = گلخیزان
 کنسول = کنسول
 قوای بحری = نیروی دریائی
 قولو = کبودان
 قوجق = کوچک
 قورخانه = زراذخانه

کسی = صندوق	کارخانه قند = کارخانه
کسیه = صندوق دادر	کار نه = دفترچه
کسب و حرفه = پیشه	کاسور = شکست
کسبه و اصناف = پیشه و ران	کافی = بسنده
کسر = کمبود	کالری متر = گرما سنج
کسر = برخه	کالزیت = پنبه
کسر متناوب = برخه دوری	کالیس = کاسه
کشتی جنگی = رزم ناو	کانون = باشگاه
کشتی زره پوش = زره دار	کانو نیر = توپدار
کشتی کوچک = ناوچه	کایو = ربک
کشیک = نگاهبانی	کبد = جگر
کشیکچی = نگهبان	کپسول = پوشینه
کفر فر = گاو صندوق	کت = برز
کفیل بجای ضامن = پائیدن	کتیف = چگال
کلاچ = چنگ	کچال = چشم پزشک
کلاس = رده	کراسیه = طلبکار
کار و فیل = سبزیته	کرای = مرجان
کاسی = آهکی	کرت = ستیغ
کان = قولون	کردم حله = کردکوی
کلوب = کانون - باشگاه	کر سپوندان = کارگزار
کلونین = سنگ پستان	کروازردو باتای = نبرد ناو
کولو = مین	کرواس = جگر
کولوم = ستونک	کرو پتر = بال دسبان
کلی = بسته	کره = گوی
کلینک بمعنی مطب در بیمارستان =	کره سی = سبزه کوه
درمانگاه	کریستالو گرافی = باورشناسی
	کعب = ریشه سوم

کاینیک بمعنی مطب در خارج =

پزشک خانه

کاینیک بمعنی وصفی = بالینی

کلیه = مگرده

کمبا = رزم

کمبوسیمیل = سوزا

کمیت = چندی

کمیسر سرحدی = کلاترمرزا

کمیسری = کلاتری

کمتر ترپور = ناوشکن

کمترات = قرارداد

کمترل = واریسی

کمترلر = بازیین

کنسپتاکل = بستو

کنفرانس = سخنرانی

کنفرانسیه = سخنران

کوپن = برش

کوچه = کوی

کوچه پهن = در بسته در بند

کورتاژ = دلالی

کورتیه = دلال

کورول = جام

کوش = لایه

کوورتور = پشتوانه

کووریر = پوشاندن

کیت = بهل

کیست = کیسه

کیسه صفر ۱ = زهره

کیفیت = چونی

(گک)

گاردرب = جامه گاه

گاردسرحدی (اداره) = مرزداری

گاژ = گرو

گانیان = پیش بر

گذرگاه سیل = آبراهه

گر = جنگ

گراپ = خوشه

گرائیت = خارا

گرائیتی = خارائی

گرائیتوئید = خارانما

گراویه = شن

گرافیک = نمودار

گروپ = گروه

گروه بان دریائی = مهنای

گروه بان شهر بانی = سرپاسبان

گره = سنگ ماسه

گچ قره گلی = گچ ساران

گل بی دم = بی پایه

گلیمسمان = لغزش

گلین = گلشن

گمش تپه = گومیشان

گوزلك = دیدگاه

گوس = نیامك

گیشه = باجه

(ل)

لازم = بایسته

لاسی = كلافه

لاگون = مرداب

لامسه = بساوائی

لانقیسل = عدسك

لانس تورپیل = اژدر انداز

لانگت = زبانه

لاو = گدازه

لایتغیر = ماندگار

لئه = گوشت دندان

لگن خاصره = لگن

لمب = پهنك

لمس کردن = بساویدن - بسودن

لنگو = شمش

لوازم التحریر = نوشت افزار

لوزه = بادامك

لوکس = ویژه

لوور = بوزك

لهاث = ملازه

لیبر = آبکش

لیبری = کتابفروشی

لیخن = گلسنگ

لیف = رشته

لیکیداسیون = وارپختن

لیکیده = پرداختن

لیگامان = پیوند

لیگامان سوسپانسیون = آویزه بند

لیگول = زبانك

لیمون = لای

لیمنه = پرور

لیمیکول = چوب رست

لیمیو = چوبی

(م)

ما = ستون

مائه = سده

مآت = سدگان

مازاد = فزونی

مائی = آبگین

مار = کولاب

مارکاژ = لشاب

ماره = مانداب

ماکروفاژ = درشت خوار

ماکسیموم = بیشینه

مال امیر = ایده

متصدی کارهای بخش = بخشدار

متصل = پیوسته

متصل الطاس = پیوسته گلبرگان

متعادل = ترازمند

متمقارب = هم‌رس

متمقاعد = بازنشسته

متوالی = پیایی

متوسط = میانه

متوفی = مرده

مشانه = آبدان

مشانه کوچک = آبدانك

ممثلث = سه‌گوشه

مجازات = کفر

مجذور = توان دوم

مجرای بول = پیشاب‌راه

مجرم = بزهار

مجهول = ساختگی

مجموع = روی هم

مجموعه کشتی‌ها = ناوتیپ

مجوف = کاواک

محاسب = حسابدار

محاسبات = حسابداری

محاط‌کننده = فروگیر

محاكمه = دادرسی

محبس = زندان

محبوس = زندانی

مال التجاره = کالا

مالیه = دارائی

مامق سفلی = مامک پائین

مامق علیا = مامک بالا

مأمور احصائیه = آمارگر

مأمور اطفائیه = آتش‌نشان

مأمور تنظیف = رفت‌گر

ماندیبول = زفره

مایع = آبگینه

مباشرت و ملزومات = کارپردازی

مبدأ = خاستگاه

مبنا = پایه

متمام‌فرز = دگردیسی

متمام‌فیک = دگردیس

متبلور = بلور شده

متبلور مطبق = بلور لایه

متحد الزمان = یک زمان

متحد المال = بخشنامه

متخصص احصائیه = آمارشناس

متخصص در اصول تدای =

درمان شناس

متد = روش

متساوی الزمان = همزمان

متشابه الزمان = یک زمان

متصاعد = فرایاز

متصدی گاهای استان = استاندار

مدعی = خواهان	محررق = سوزان
مدعی العموم = دادستان	محممه = مکینه
مدعی علیه = خوانده	محدب = کور
مدفوع = چمین	محررق = سوزانده
مدفوع شکل = پیخاله	محررق = سوزآور
مدیان = میانه	محصول مفید = بازده
مرا بجه = بهره کاری	محفظه ریشه = کلاهک
مراسله = نامه	محقق = بازجو
مربع مستطیل = راست گوشه	محکمه = دادگاه
مرتفعش = لرزان	محکمه استیناف = دادگاه استان
مرسور = گردش	محکمه بدایت = دادگاه شهرستان
مرض = بیماری	محکمه صلح = دادگاه بخش
مرکز ثقل = گرانیگاه	محلات شهر = برزن
مروهونه = گروکان	محمله = کوی
مری = سرخ نای	محموره = خرم شهر
مریضخانه = بیمارستان	محور = آسه
مزانتر = روده بند	محیط = پیرامون
مساح = زمین پیمای	مخارج = هزینه
مساعده = پیش پرداخت	مخرج کسر = برخه نام
مساوی = برابر	مخزن کتاب = گنجینه
مستائق = پژوهش خواه	مخفی التناسل = نهانزا
مستائق علیه = پژوهش خوانده	مخفی التناسل و عائی = نهانزادان آوندی
مستائق عنه = پژوهش خواسته	مدال = مدال
مستحاث = سنگواره	مدرج ساختن = زینت بندی
مستحفظ زندان = زندانبان	مدرسه = آموزشگاه
مستخدم = خدمتگزار	مدعابه = خواسته

معاء مستقیمین = کارکنان
 معادلی تمیز = فرجام خواه
 معادلی علمیه تمیز = فرجام خواننده
 معاشارسفارت = رایزن
 مستقیم = راسته
 مستقیم کننده = راست ساز
 مستنطق = باز پرس
 مستور البدوز = نهان دانگان
 مسکن = آرام ده
 مسالخ = کشتارگاه
 مشاوره = رایزنی
 مشرق = خاور
 مشروب = نوشابه
 مشی = روش
 مشی کار = روند
 مصادره = بازگیری
 مصمت = غنده
 مضروب = بس شمرده
 مضروب فیه = بس شمر
 مضغ کردن = جویدن
 مضمار = چالک نای
 مطالعه = بررسی
 مطلب = پزشک خانه
 مطبعه = چاپخانه
 معاد قاق = زوده باریک
 معاء غلاظ = زوده فراخ

معاء مستقیم = روده راست
 معادل = همچند
 معادله = همچندی
 معارف = فرهنگ
 معاف = بخشوده
 معافیت = بخشودگی
 معالجه قبلی = پیش پاس
 معاون فنی = دستیار
 معبر = گذر
 معدل = میانه
 معدن = کان
 معدن شناسی = کان شناسی
 معدنی = کانی
 معرفه الاحشاء = اندرونه شناسی
 معرفه الارض = زمین شناسی
 معرفه العروق = رگ شناسی
 معرفه العظام = استخوان شناسی
 معرفه العضلات = مایچه شناسی
 معرفه المفاصل = بندشاسی
 معرفه النبات = گیاه شناسی
 معکوس = وارون
 معماری = ساختمان
 مغز حرام = مغز تیره
 مفتاح = کلید
 مفتش = بازرس
 مفروق = کاسته

مستقیمین = کارکنان
 معادلی تمیز = فرجام خواه
 معادلی علمیه تمیز = فرجام خواننده
 معاشارسفارت = رایزن
 مستقیم = راسته
 مستقیم کننده = راست ساز
 مستنطق = باز پرس
 مستور البدوز = نهان دانگان
 مسکن = آرام ده
 مسالخ = کشتارگاه
 مشاوره = رایزنی
 مشرق = خاور
 مشروب = نوشابه
 مشی = روش
 مشی کار = روند
 مصادره = بازگیری
 مصمت = غنده
 مضروب = بس شمرده
 مضروب فیه = بس شمر
 مضغ کردن = جویدن
 مضمار = چالک نای
 مطالعه = بررسی
 مطلب = پزشک خانه
 مطبعه = چاپخانه
 معاد قاق = زوده باریک
 معاء غلاظ = زوده فراخ

مؤسسه = بنگاه	مفروق منه = کاش یاب
موازیسور = کفک	مفصل = بند
موالید = زاد	مقام = پایه
مواین فره کانس = میان بسامد	مقاوله نامه = پیوند نامه
مویلیزه = برآه انداختن	مقدار = اندازه
مویلیز ابل = بسیجی	مقروض = بدهکار
مویلیزاسیون = بسیج	مقسوم = بخشی
موت = مرگ	مقسوم علیه = بخش یاب
مورتینا تالیه = مرده زادی	مقسوم علیه مشترک = بخش یاب مشترک
موزه = موزه	مقطع = برش
موس = خزانه	مقهر = کاه
موعد = سر رسید	مقوم = ارزیاب
موعد قر اولی = پاس	مکعب = توان سوم
مولد = زایا	ملاح = ملوان
مولود مرده بدنیا آمده = مرده زاد	ملح = نمک
مومیفی کاسیون = مومیا کاری	ممرض = بیماریزا
مونوسلوار = تک یاخته	ممیز عنه = فرجام خواسته
میانه = میانه	ممیزی = وارسی - بازدید
میدان اسب دوانی = اسپرینس	منتجه = برآیند
میدان چای = مهران رود	منتجی = خم
میر آب = آبیاری	منشور = شوشه
میزان الرطوبه = نم سنج	منصف الزاویه = نیم ساز
میزان الضغطه = فشار سنج	منطق = گویا
میزان القوه = نیرو سنج	منفصل الطاس = جدا گلب رگان
میزان الهوا = هوا سنج	منفعت = سود
میکروب = میکروب	

نسج شناس = بافت شناس

نسج شناسی = بافت شناسی

نسیه = پسادست

نصب = گباشتن

نظامنامه = آئین نامه

نظمیه = شهربانی

نفس = دم

نفع = سود

نفع خالص = سود ویژه

نفع غیر خالص = سود ناویژه

نفع و ضرر = سود و زیان

نقض = شکستن

نقلیه = بارکشی

نقلیه بطی السیر = بارکشی کند

نقلیه سریع السیر = بارکشی تند

نکته = نوش

نکته یفر = نوش آور

نکته = نوش جای

نمره = شماره

نوسان کردن = نویدن

نوسان کننده = نوان

نورم = هنجار

نورمال = بهنجار

میکروبیوئری = میکرب شناسی

میکروبیوئریست = میکرب شناس

میکر سکپ = ریز بین

میکروفاژ = ریز خوار

میکروگرافی = خردنگاری

میکرو لیتیک = ریزدانه

مین = مین

مینوت = پیش نویس

مینیموم = کمینه

(ن)

نازل = پائین رو

نامیه = روشی

ناحیه = بخش

ناهار خوران = نام آوران

نایب الحکومه = بخشدار

نایب سفارت (سکرتر) = دبیر

نبات = رستنی

نباتات = رستنی ها

نوت دودبی = یادداشت پرداخت

نوت دو کره دی = یادداشت دریافت

نچار = درودگر

نجف آباد = ناهید

نخ عماهه = نخ گروهه

نریتمیک = پایابی

نسج = بافت

(و)

وات متر = وات سنچ

واحد = یک

وارد = رسیده

وارفته = جور

واز = لجن

واکسن = مایه

واکسیناسیون = مایه زنی

والابل = از زنده

والور = ارزش

والوول تریکوسپید = دریچه سه اختی

والوول سیگموئید = دریچه سینی

والوول میترال = دریچه دولختی

وتر = زه

وجود = هستی

وجه = رو

ودیعہ = سپرده

ودیعہ دادن = سپردن

ودیعہ دهنده = سپارنده

ورسان = آبریز

ورق = برگ

ورقه حکمیہ = دادنامه

ورقه ولادت = زایچه

ورقه هویت = شناسنامه

ورو = واروک

ورید = سیاهرگ

ورید اجوف اسفل = بزرگ سیاهرگ

زیرین

ورید اجوف اعلی = بزرگ سیاهرگ

برین

وریفیکاسیون = رسیدگی

وزارت تجارت = وزارت بازرگانی

وزارت داخله = وزارت کشور

وزارت صناعه = وزارت پیشه و هنر

وزارت طرق = وزارت راه

وزارت عدلیه = وزارت دادگستری

وزارت مالیه = وزارت دارائی

وزارت معارف = وزارت فرهنگ

وزن = سنگینی

وزنه = سنگ

وسط = میان

وسطین = دو میان

وسعت = پهلو

وصول = دریافت

وضع حمل = زایمان

وعاء = آوند

وعائی = آوندی

وعاء الشاوی = سپیدرگ

وکلای انجمن بلدی = نمایندگان شهر

وکتور = بردار

وکیل عمومی = دادیار

هوت فره کانس = پربسامد

هوسپیسی = خسته خانه

هیئت قراولی = پاسداران

هوبان = مهار

هضم = گوارش

هودگراف = شتاب نما

(ی)

یام = پیام

یارا احمدزائی = شهناز

یورقل = یارگل

ولتمتر = ولت سنج

ووال = پرده

ویزا = روادید

ویزیون = دید

ویسی قنسول = کنسولیار

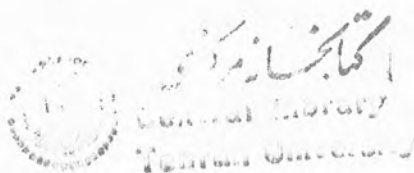
ویویپار = بچه زرا

(ه)

هلاکو = هرزند

هلیس = پیچ

همیشه سر برال = نیمکره مغز



کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

وینچال = یتیمانه

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

(۵)

یاد = یاد

(۵) یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

(۲)

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد

یاد = یاد



